

اشعار عامیانه ایران

(در عصر قاجاری)

گردآورنده

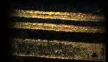
دکتر حسین رشاد کوشکی

به اهتمام و تصحیح و توضیح
دکتر عبدالحسین نوایی

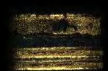
۴۱۰۰ تومان

ISBN 964-331-155-4

شابک: ۹۶۴-۳۳۱-۱۵۵-۴



المجلد الثاني



۱۱۹۰۰

۱۱۱۰۰

اشعار عامیانه ایران
(دعصر قاجاری)



اشعار عامیانه ایران (در عصر قاجاری)

گردآورنده

ولستین ژوکوفسکی

به اهتمام و تصحیح و توضیح
دکتر عبدالحسین نوایی



انتشارات اسامیر

۳۶۲

فهرست‌نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

ژوکوفسکی، والتین آلکسی‌ویچ، ۱۸۵۸ - ۱۹۱۸ م.
Zhoukovskii, Valentin Alekseevich.
اشعار عامیانه ایران (در عصر قاجاری) / گردآورنده والتین ژوکوفسکی؛ به اهتمام و تصحیح و توضیح
عبدالحسین نوایی. - تهران: اساطیر، ۱۳۸۲
۲۰۸ ص. (انتشارات اساطیر ۳۶۲)
ISBN 964-331-155-4
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
۱. شعر عامه فارسی. ۲. موسیقی محلی ایرانی. ۳. ترانه‌های ایرانی. الف. نوایی، عبدالحسین، ۱۳۰۲ -
، مصحح. ب. عنوان.
۵ الف ۹ ز / ۳۹۸۹ PIR ۹/۰۱ فا ۸
۵۳۱-۸۲ م



انتشارات

اشعار عامیانه ایران در عصر قاجاری

تألیف: والتین ژوکوفسکی

به اهتمام و تصحیح و توضیح: استاد عبدالحسین نوایی

چاپ اول: ۱۳۸۲

حروفچینی: نظری

لیتوگرافی و چاپ: دیبا

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۳۳۱-۱۵۵-۴

حق چاپ محفوظ است.

نشانی: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰

تلفن: ۸۳۰۱۴۸، ۸۸۲۱۴۷۳، ۸۳۰۱۹۸۵ نمایر:

فهرست

۱	مقدمه
۱۵	پیش‌گفتار
۲۳	ترانه‌های خوانندگان و نوازندگان
۹۱	ترانه‌های عروسی
۱۱۷	لالایی‌ها
۱۳۱	معماها
۱۴۹	نمونه‌های مضامین گوناگون
۱۹۲	فهرست لغات

مقدمه

کتابی که اینک به پیشگاه اصحاب نظر تقدیم می‌گردد، مجموعه اشعار عامیانه‌ای است که در خلال سال‌های واپسین سلطنت ناصرالدین شاه قاجار ۱۲۶۴ تا ۱۳۱۳ ه. ق برابر سال‌های ۱۸۴۵ تا ۱۸۹۶ م در بین مردم کوچه و بازار رایج بوده و مطربان و خوانندگان و نوازندگان و مقلدان دوره‌گرد، در عروسی‌ها و ختنه‌سوران‌ها و مجالس سور و سرور طبقات عامه مردم ایران و احیاناً در بزم‌های خصوصی خواص می‌خوانده‌اند و ژوکوفسکی جوان محقق روسی، در طی اقامت چندساله در ایران، در شهرهای مختلف این اشعار را از زبان این و آن شنیده و ثبت و ضبط کرده است.

این اشعار همچنان که ملاحظه می‌شود در شمار اشعار و تصانیف عامیانه یا به اصطلاح علمی آن «فولکلوریک» است. بنابراین، هرگز نمی‌توان سال دقیق انشا و انتشار و نام گوینده آن‌ها را در کتاب‌ها و تذکره‌ها جست‌وجو کرد. شعر عامیانه زبان حال مردم کوچه و بازار است و مردم کوچه و بازار هرگز قواعد عروضی را نمی‌شناسند و اصول شعر و انواع بحور و اوزان و زحافات را نمی‌دانند و از صناعات لفظی و معنوی و بازی با الفاظ بی‌خبرند و حتی گاه به صرف و نحو و دستور زبان نیز آشنا نیستند. با این حال «شعر» می‌گویند و الهام‌بخش آنان در گفتن شعر بیشتر تحولات و تغییرات نامساعد یا نابهنگام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است. وقتی این مردم با امری مخالف شتون ملی یا سنن مذهبی یا فرهنگ اجتماعی خود مواجه می‌شوند یا در اموری ناروا مجبور به تحمل ستم آشکاری دچار می‌گردند. بلافاصله به اعتراض رویارویی برمی‌خیزند و اگر توان اعتراض یا قدرت مبارزه در خود نیابند بی‌درنگ به حربه شعر دست می‌برند و چنین است که ناگاه درباره آن امر نامطلوب یا

دستور ظالمانه، شعری با ساده‌ترین الفاظ و گاه با تندترین و زشت‌ترین کلمات منتشر می‌شود که هیچ‌کس نمی‌داند که آن شعر از کیست ولی آنآ دهان به دهان می‌گردد و در لحظه‌ای شهری و کشوری از آن باخبر می‌شوند و حتی پنهان و آشکار زیر لب یا دسته‌جمع آن را زمزمه می‌کنند یا فریاد می‌کشند. زیرا این اشعار زبان حال همه است و برانگیخته از دردی است که همه احساس می‌کنند و آن را از خود می‌پندارند.

در این اشعار خواه به صورت کنایه یا به شوخی و طنز و هزل و هجو خشم عمومی و عدم رضایت ملی نهفته است به همین جهت است که این اشعار هرچند ظاهری خنده‌آور دارد ولی درحقیقت نیشخندی زهرآلود است که خشم فراوان و کینه عظیم و نفرت عمیق عامه مردم را حکایت می‌کند.

در طول تاریخ ایران، چون همواره ظلم و تعدی و تجاوز و درازدستی وجود داشته این‌گونه اشعار هزل‌آمیز یا طنزآلود و کنایه‌دار نیز فراوان بوده و به تناسب شدت و ضعف حکمرانان ستم‌پیشه، شعرسازی و مضمون‌بافی مردم نیز کاهش و افزایش می‌یافته و شاید کهن‌ترین جایی که از این اشعار سراغ داریم یعنی در کتاب‌ها به دست ما رسیده اشعاری باشد که یزیدبن مفرغ برزبان بیان آورد.

این شاعر تندزبان در بصره گرفتار ظلم عبیدالله بن زیاد شد که چرا نسبت به دامان عصمت مادر زیادبن ایبه و مادر بزرگ عبیدالله بن زیاد اسائه ادب کرد. سمیه مادر زیاد از زنان هرزه و بدکاره بود. زیاد از بطن این زن پدید آمد که چون پدرش معلوم نبود او را زیادبن ایبه خواندند یعنی پسر پدرش - تا این‌که معاویه برای پیشبرد سیاست خود، استفاده از وجود زیاد که مردی باکفایت و هوشمند بود، ادعا کرد که زیاد برادر من است او نتیجه همبستری ابوسفیان با سمیه است. چند نفر شاهد هم بر این امر گواهی دادند و شهادتی دادند که از فرط زشتی بهتر آن است که در کتاب‌ها بماند و هرگز بر زبان قلم نیاید. این داستان در تاریخ اسلام به استلحاق شهرت یافته.

باری یزیدبن مفرغ نسبت به ساحت عفت و مراتب عصمت چنین بانوی پرده‌نشین! جسارت کرده بود. عبیدالله، برای حفظ احترام مادر بزرگ عقیقه و نجیبه خود، دستور داد که آن شاعر تندزبان را نبیذ شیرین همراه با گیاهی اسهال‌آور خوراندند تا کارش به «بیرون‌روش» کشید. آنگاه سگی و خوکی و گربه‌ای را با وی به ریسمانی بسته در شهر گرداندند. بیچاره در میان آن کثافات سخت آلوده شده بود و

طاقت خودداری هم نداشت. در آن میان کودکان بصره به دورش حلقه زده بودند و می پرسیدند که «این شییست (چیست)» یزیدبن مفرغ حسب حال می خواند:

آب است و نیبذ است

عصارات زیب است

سمیه روسپیذ است

یا کلمات آهنگینی که مردم برای احمدبن عبدالملک عطاش در اصفهان ساختند و نمونه آن در راحة الصدور راوندی آمده و از همه روشن تر و بهتر مضمون هایی که برای نادر پرداختند. این ظریفه گویی ها و لطیفه بافی ها، شعرها و متلک ها و مضمون ها همه نشانه اعتراض مردم به سلطنت ظالمانه نادر بود و نشانه مقاومت منفی مردم در برابر آن جبار ستمکار «چنان که وقتی متملقینی فرومایه، ماده تاریخ جلوس نادر را در «الخیر فی مایه» اعلام می کردند، ظریفی از جامعه ایرانی با اندک تغییری در آن ماده تاریخ، «لاخیر فی مایه» گفت و بدین وسیله از جانب ملتی اعلام نمود که هرگز خیری در این پیشامد نبوده و نیست و به عبارت دیگر جامعه ایرانی آن را نمی پذیرد. یا وقتی که شاعری متملق این ماده تاریخ را به شعر درآورد که

«بریدند شاهان ز شاهی طمع به تاریخ الخیر فی مایه»

شاعری ظریف از میانه مردم، آن شعر را، بر اساس احساسات مردم، بدین گونه تغییر داد

«بریدیم از مال و از جان طمع به تاریخ لاخیر فی مایه»

وقتی نادر مقبره ای برای خود ترتیب داده بود، کسی این شعر صائب را بر کاغذی نوشته و در آن مقبره خالی انداخته بود:

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو عالم پر است از تو و خالی است جای تو
این اقدام یک ناشناس، یکی از مردم کوچه و بازار آیا جز این معنا می دهد که ملتی مظلوم و بی گناه و بی دفاع آرزوی مرگ نادر می کرده. زیرا همه فقر و بدبختی و بیچارگی و بی خانمانی خود را از چشم او می دیده. نه آخر نادر گفته بود که در کشور من یک دیگ برای هر پنج خانوار کافی است؟!

باری در مجموعه اشعار مردم کوچه و بازاری که ژوکوفسکی جمع کرده از این دست اشعار فراوان است. گویی این اشعار فریاد دردآلود پدران بدبخت ماست که از

ورای سال‌ها و سال‌ها به گوش می‌رسد و نشان می‌دهد که از ظلم و ستم و سودپرستی ظل‌السلطان‌ها و صاحب‌دیوان‌ها چه رنج‌ها کشیده‌اند و چه خون‌دل‌ها خورده‌اند. از این فریادهای درد‌آلود که بگذریم در کتاب حاضر نیشخندها و پیچ‌ها و گوشه و کنایه‌هایی می‌بینیم نسبت به آنچه روزگاری تجدّدطلبی خوانده می‌شد و امروز به حق از آن به «غرب‌زدگی» یا به اصطلاح عوامانه به «فرنگی‌مآبی» یاد می‌کنیم. بگذارید این درد را کمی بیشتر بازگو کنیم. صدها سال ایران در زیر فشار استبداد سلاطین خودکامه عرب و ترک و دیلم و فارس به سر برد و این استبداد و حکومت مطلقه سیاسی که اختناق فکری را به دنبال داشت مانع از رشد اجتماعی بلکه باعث عقب‌افتادگی مردم ایران گردید. دنیای غرب که در روزگار شکوفایی فرهنگ ایران و اسلام، در ظلمت قرون وسطایی به سر می‌برد، ابتدا با گام‌هایی احتیاط‌آمیز و کند و سپس با قدم‌های محکم و تند و حتی شتاب‌زاده نخست تقیدات فکری و تقلیدات علمی را رها کرد و تجربه را جانشین اعتقاد و سنت‌ها ساخت و با ورود به عرصهٔ هومانیزم و عصر رنسانس تجدید حیات را استین آغاز نهاد و آنگاه به دنیای دقیق و پراسرار علم درآمد و در هر رشته‌ای دست به مطالعه و تحقیق زد و دامنهٔ این تحقیقات به کشف اسرار طبیعت و استفاده از نیروهای طبیعی کشید و صنعت عظیم امروزی پا گرفت و از قعر حضيض خاک تا اوج زحل همه مشکلات و رموز جهان هستی مورد بررسی واقع شد. از دنیای کوچک میکروب‌ها، باکتری‌ها و ویروس‌ها تا دنیای عظیم ستاره‌ها و خورشیدها و کهکشان‌ها و خلاصه تمدن عظیم و فرهنگ حیرت‌آور مغرب زمین شروع به رشد و بالیدن نمود. هرچند که بدبختانه این تمدن عظیم آن‌قدر که به خور و خواب و خشم و شهوت آدمیان توجه کرد به معنویت بشریت و فضیلت انسانیت توجه نمود.

در خلال سیصد چهارصد سالی که از بیداری غرب و تکاپوی اروپاییان در جست‌وجوی اسرار طبیعت و کسب دانش و کشف مجهولات بشری می‌گذشت، کشور ما همچنان در جهل و بی‌خبری به سر می‌برد. به نحوی که مردم ایران در زمان صفویه از لحاظ دانش و بینش و علوم جدید از نیاکان خود در زمان سلاجقه داناتر و بیناتر نبودند همچنان که در فن مملکت‌داری و هنر مدیریت و علم سیاست سلطان سنجر سلجوقی از شاه سلیمان صفوی کمتر نبود و خلاصه گذشت چهار پنج قرن بر

اطلاع مردم ایران از سلاجقه تا صفویه چیزی نیافزوده بود. اما ما ایرانیان هم تا با اروپاییان بالاجبار محشور و نزدیک نشده بودیم هرگز به جهل و نقص و کاستی خود آگاه نشده بودیم و روزی بدین حقیقت تلخ پی بردیم که سپاهیان روسی و سیاستمداران انگلیسی هم در میدان جنگ بر ما غلبه کردند هم در دور میزهای مذاکره کلاه سر ما گذاشتند. روس‌ها قفقاز را خوردند و انگلیسی‌ها افغانستان را از ایران جدا کردند.

آنان که شیفته آزادی و آبادی ایران و پیروزی و بهروزی ایرانیان بودند متوجه شدند که تا جامعه ایرانی به علم و صنعت و هنر و رموز کار غربیان مجهز و مسلح نشود هرگز نمی‌تواند آزادی و استقلال خود را در مقابل این تازه‌رسیدگان نودولت حفظ کند. از نخستین کسانی که معتقد به لزوم آشنایی ایرانیان با تمدن و فرهنگ و دانش و صنعت مغرب‌زمین شدند، عباس میرزا نایب‌السلطنه بود. او بود که اول‌بار دو نفر از جوانان ایرانی را به لندن فرستاد تا با علم و هنر مغرب‌زمین آشنایی کامل یابند. یکی از آن دو میرزاابا نام داشت و داوطلب رشته پزشکی بود و دیگری محمد کاظم بود داوطلب رشته نقاشی. میرزاابا در کار خود توفیق یافت و دوره طب را به پایان رسانید و به ایران بازگشت. ولی میرزا محمدکاظم، بر اثر ناسازگاری آب‌وهوای سرد و مرطوب لندن، مسلول شد و درگذشت و هم در لندن روی در نقاب خاک کشید.

آن سال که عباس میرزا اقدام به فرستادن آن دو جوان کرد یعنی سال ۱۸۱۲ م آغاز یک امر اساسی بود به منظور آشنایی ایرانیان با عمق و ریشه تمدن و دانش فرنگی برای پیشبرد هرچه بیشتر ملت ایران در جهت شکوفایی دانش و صنعت و هنر بدون نیاز به بیگانگان. از آن سال تاکنون نزدیک به صد و هفتاد سال می‌گذرد و هنوز آن اقدام یعنی فرستادن محصل به خارج ادامه دارد، آن هم در سطحی وسیع، هم از طریق بخش خصوصی یا سازمان‌های رسمی و اداری، هم از طریق خانواده‌ها بی آن‌که توانسته باشیم حتی در یک رشته به مرحله بی‌نیازی از خارجی‌ان برسیم. بی‌ایم کلاهمان را قاضی کنیم و منصفانه داوری کنیم. اما پیش از داوری این نکته را توجه فرمایید.

کشور ژاپن تا سال ۱۸۵۴ م در به روی خود و دیگران بسته و از هرگونه معاشرتی با دنیای خارج گسسته بود. اما یک کشتی جنگی امریکا تحت سرپرستی م. ک. پری با

توپ‌های خود ژاپن را مجبور به بازکردن دروازه‌ها نمود. این امر باعث شد که در ژاپن تحولاتی روی دهد و سرانجام رژیم شگون‌ها که مردم ژاپن را از حشر و نشر با دیگران ممنوع کرده بودند ساقط شود. خلاصه آخرین شگون استعفا کرد و امپراطور موتسوهیتو که طفلی بیش نبود بر سر کار آمد و ژاپن به صورت کشوری مشروطه درآمد. آن سال که ژاپن از گوشه انزوا به در آمد (۱۸۶۸) و خواست برای ترقی و پیشرفت خود از دانش و صنعت و تجربه غریبان استفاده کند، پنجاه و شش سال بعد از تاریخی بود که ما، نخستین جوانان ایرانی را به اروپا برای آموختن علم و صنعت جدید روانه کردیم. حالا بیاییم از خود پرسیم که ما در کجاییم و ژاپن در کجاست. حالا بیایید منصفانه داوری کنیم. هرچند نیازی به داوری نداریم. زیرا به گفته شاعر بزرگوار طوس

چو قطره بر ژرف دریا بری به دیوانگی ماند این داوری

آیا چرا چنین شده؟ جواب آن بسیار روشن است. ژاپنی‌ها به دنبال دانش و صنعت و هنر فرنگی رفتند ما به دنبال تقلید از ظواهر کار فرنگی؛ آنها رنج بردند و نخفتند و دویند و کوشیدند و درس خواندند و صنعت آموختند و به صورت افرادی دانشمند و صنعتگر و هنرمند به کشور خود بازگشتند و اندوخته‌های ذهنی و فکری و آموخته‌های هنری خود را به هموطنان خویش تعلیم دادند و با حفظ سنن ملی و مذهبی، دانش و صنعت فرنگی را در کشور خود توسعه دادند و از طریق تجربه و تحقیق مطالب بسیار آموختند و اندوختند، ولی ما در همان قدم اول که زلف و رخسار و قد و قامت و کت و شلوار و پوش و گتر و کراوات و پاپیون و پپ‌های فرنگی را دیدیم چنان از خود بی خود شدیم که دیگر به دانش و صنعت و هنر نپرداختیم. به قول سعدی بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت. فی‌المثل ما رفته بودیم کشاورزی و باغبانی جدید بیاموزیم و صنعت تهیه عطر را فراگیریم تا بتوانیم از این همه گل‌های دشت و دمن وطن با روش جدید عطر و گلاب و اسانس بگیریم، ولی به بوی عطر مست شدیم و کشاورزی و عطرسازی را از یاد بردیم و معتکف کوی یار شدیم. ما تصور کردیم اگر آدامس بجویم و زبان فارسی را «عمداً» فراموش کنیم و به جای طاس کباب و آش و فرنی از استیک و بیفتک و سوپ و بویون و ژله و مارمالاد صحبت کنیم و با یک زن فرنگی برقصیم و با یک آقای فرنگی قمار کنیم دیگر فرنگی شده‌ایم. خلاصه به جای آن که علم و تمدن فرنگ را بیاموزیم، قرواطوار و عشوه زنان

و مردان فرنگی را - آن هم نه زنان و مردان اصیل و نجیب و تربیت شده را - آموختیم و ادای آنها را درآوردیم. فرنگی مآبی یعنی همین حرکات تقلیدآمیز و مضحک جماعتی که پنداشتند تمدن عظیم غرب ناشی از بیفتک خوردن است!! یا لخت و عور خوابیدن تا زمان ناصرالدین شاه دانشجویانی که به اروپا رفتند محدود و معدود بود. آنها هم که رفتند همه به ایران بازگشتند و به مملکت خود خدمت کردند حتی بعضی از آنها موجب تحولی در امر فرهنگ و سطح دانش و بینش مردم ایران شدند مثل میرزا صالح شیرازی که دستگاه چاپ را به ایران آورد و روزنامه‌نگاری را در ایران باب کرد و نخستین روزنامه ایران را منتشر ساخت.

تا وقتی که میرزا تقی خان امیرکبیر زنده بود، باز هم کارها نظام و ضابطه‌ای داشت. ولی آن نظم «میرزا تقی خانی» معروف از بین رفت و جانشین او کسی چون میرزا آقاخان نوری بود که، به شهادت اسناد، به شاه جوان نوزده بیست ساله می‌نوشت که بروید داودیه عیش بفرمایید. همان داودیه که امروز نزدیک به قلعهک است و خیابانی بدان نام خوانده می‌شود، باغ زیبایی بود در بیرون شهر تهران به نام ارغونیه که لابد از مستحذات ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه پسر فتحعلی شاه بود و پس از جلوس محمدشاه که حسنعلی میرزا و شجاع‌السلطنه به یاری برادرش حسینعلی میرزا فرمان‌فرما برخاست تا او را به سلطنت بردارد و نتوانست، این دو برادر اسیر منوچهرخان گرجی و لندزی صاحب افسر انگلیسی شدند و آنان را از شیراز به تهران فرستادند و نرسیده به تهران شجاع‌السلطنه کور شد و فرمان‌فرما هم در تهران از بیماری وبا و بی‌دوایی و بی‌پرستاری درگذشت و اموال منقول و غیرمنقول آنان به غارت و تاراج و مصادره رفت و ارغونیه نیز به چنین سرنوشتی دچار شد و در طوفان حوادث به بیع و شری یا به زور و تزویر به دست میرزا آقاخان افتاد و او آن را به نام دومین فرزند خود میرزا داودخان کرد و لذا به نام وی داودیه خوانده شد یعنی منطقه ظفر و میرداماد امروز.

جانشینان امیرکبیر چنین کسانی بودند. امیرکبیر تازه از کار برکنار شده بود که معلمینی که وی برای دارالفنون از اتریش آورده بود به تهران رسیدند. دکتر پولاک آلمانی که یکی از این استادان دارالفنون بود خود تصریح می‌کند که صدراعظم جدید به هیچ وجه میل ندارد که این مدرسه پا بگیرد. حدس پولاک درست بود. اگر اصرار

ناصرالدین شاه نبود، دارالفنون هنوز باز نشده جاودانه بسته می شد. روزنامه وقایع اتفاقیه شاهد عادل بر توجه شخص ناصرالدین شاه به این مدرسه بود. وی حتی در امتحانات شاگردان «معلم خانه» نظارت می کرد و به کارکنان دلسوز در مدرسه شاهی انعام می داد و دانش آموزان را با دادن نشان و جوایز و پول نقد تشویق می کرد. با این همه در همان ده ساله اول، معلمین ناصالحی چون ملکم دانش آموزان را به اصول فراماسونری آشنا کردند و دم از جمهوریت زدند و در جامعه ای که بیش از نود و پنج درصد بی سواد بودند بحث جمهوری را پیش کشیدند و فراموش خانه تأسیس کردند و همین جمع «فراموشان» یک باره زیر خدا و دین و مذهب و پیغمبر و حلال و حرام زدند و حتی بر اثر نفرت از عرب که مسلماً نفرت از اسلام بود، از همه خواستند که فارسی سره بنویسند و اصول و فروع دین را رها کنند و با فرنگیان حشرونشر کنند و خلاصه مجذوب تمدن فرنگی و مرعوب هر فرنگی شدند و بالنتیجه هرچند که ناصرالدین شاه کاسه و کوزه آنان را برهم زد و فراموش خانه را بست و به قید تهدید و تخویف «فراموشان» را پراکنده کرد، اما آن شور و شوق نخستین خود را هم برای آن مدرسه از دست داد و دیگر آن گونه که روزهای نخستین آن مدرسه را دوست می داشت و گرامی می پنداشت، به مدرسه نپرداخت و همین بی اعتنایی باعث شد که دارالفنون نیز آن شکوه و ابهت گذشته را از دست بدهد و اندک اندک روی به انحطاط نهد تا آنجا که بعدها تا حد یک دبیرستان تنزل کرد و مدرسه ای که می توانست برای پیشرفت علوم و فنون جدید مأمونی و منشأی باشد و نظایر فراوانی یابد از میان رفت و از آن پس کار به هرج و مرج کشید و تشبه به فرنگی موجب تفاخر و مباهات گردید. امر دیگری که مایه تأسف بود این که تقلید از فرنگی ها در همه رشته ها به صورت مد روز درآمد و مردم ایران که از دیرباز با قناعت زیسته و با نداری خود ساخته بودند به دنبال لوکس و تجمل رفتند و خوابیدن روی زمین را رها کردند و تخت و پاتختی و پرده والان و آباژور و پیانو خریدند و چون در برابر این همه خرت و پرتی که از فرنگی می خریدند چیزی برای فروش نداشتند هست و نیستشان را از دست دادند و هر روز در برابر فرنگی ضعیف تر و منفعل تر شدند تا آن جا که هویت خویش را از یاد بردند و خلاصه آن که آن همه شور و شوق نخستین برای رسیدن به فرهنگ و جوهر تمدن غربی به تقلیدی ناقص و بی ارزش درآمد و از تمدن فرنگی چیزی نماند جز همان

شلیته‌های فزاینده و لباس بالرین‌ها و بنای تکیه دولت و رژیمان قزاق و کلاه خود اتریشی و سیل سرداری آلمانی و عکاس خانه عبدالله قاجار و مسیور روسی خان و مغازه‌شانون خرازی فروش فرانسوی و باغ وحشی با دو سه پلنگ مردنی و شیرگرسته و شیروانی کردن خانه‌ها و تهیه چند چراغ گاز. صورتی از نوآوری‌های عصر ناصری در کتاب مآثر والاثر آمده که صرف نظر از مطالب علمی مربوط به دارالفنون، بقیه مطالبی پوچ و مسخره به نظر می‌آید من جمله «تسخیر وحش (باغ وحش)، ترتیب انواع گل‌ها و ریاحین (با ذکر اسامی گل‌ها)، انتشار سواری کالسکه و درشکه و شیوع شرب چای و افتتاح صنعت ساختن سماور برنجین و شیوع فرز (توت‌فرنگی)، شیوع استعمال بامیه که از خضراوات مستظرفه جدیدالزرع است» و شیوع استضادهت به نفت...

آن بود ارمغان تمدن فرنگی به ایران و این است تمسخر و طنز مردم این کشور در قبال این آثار تمدنی که به صورت تصنیف‌های شماره ۱/۳۵/۴۱ و ۵۸ در مورد ماشین دودی و نظمی به سبک اروپایی به ریاست کنت دوموته فورته که نان دولت ایران را می‌خورد و دل به تابعیت دولت روس بسته بود یا در باب شلوارهای کوتاه. اما اگر در این گونه موارد، مردم کوچه و بازار، قضایا را به شوخی برگزار می‌کنند و به طعن و کنایه و پوزخند شاه قاجاری و رجال درباری را به دست می‌اندازند، آن‌جا که پای مذهب و سنن دیرپای اجتماعی به میان می‌آید دیگر سخن از طعن و طنز می‌گذرد و هزل قبیح و هجو رکیک می‌رسد. نمونه این خشم فراوان را می‌توان در ترانه‌های شماره ۶۰ و ۶۱ ملاحظه نمود، آن‌جا که سخن از مراجعه یک زن مسلمان است برای زایمان به یک طبیب انگلیسی. در این دو ترانه کار به رکیک‌ترین کلمات کشیده و با قبیح‌ترین الفاظی دختر خواهر شاه متهم شده که مراجعه وی به طبیب خارجی نه برای زایمان که برای خاطر نشان دادن بدن خود به منظور ترغیب فرنگی به کامجویی بوده است. مطلب به درازا کشید و موجب شرمساری من و ملال خاطر خوانندگان گردید. اجازه می‌خواهم اکنون که می‌خواهم سخن را به پایان برم اشارتی به جامع اشعار و نحوه انتشار کتاب وی بنمایم.

واللتین الکسیویچ ژوکوفسکی در سال ۱۸۵۸ دیده به جهان گشود و پس از عمری پربرکت در سال ۱۹۱۸ دیده از جهان فرو بست. وی از دست‌پروردگان بارون ویکتور

روزن بود. پس از طی مقدمات، وی به فراگرفتن زبان فارسی پرداخت و برای مطالعه در زبان فارسی به ایران سفر کرد. حاصل دوبار سفر او به ایران (۱۸۸۳-۱۸۸۶) و ۱۸۹۹ و دیدن شهرهای تهران، اصفهان و شیراز و مطالعات او درباره زبان فارسی کتب ارزنده‌ای است بدین تفصیل:

۱. «مواد و مطالبی برای مطالعه لهجه‌های فارسی» که در سه جلد در فاصله سال‌های ۱۸۸۸ تا ۱۹۲۲ انتشار یافته و جلد سوم آن وقتی منتشر شده که مؤلف دو سال پیش درگذشته بود.

۲. کتابی به نام «دستور مختصر زبان فارسی» که در ۱۸۹۰ انتشار یافته و در تهیه آن کتاب ک.گ. زالمان با او همکاری داشته است.

۳. کتاب حاضر به عنوان «نمونه‌هایی از اشعار عامیانه ایرانی» که در ۱۹۰۲ منتشر شده. از این گذشته ژوکوفسکی تحقیق جالب توجهی درباره قبر فردوسی کرده و بنای فعلی ظاهراً در همان جایی ایجاد شده که ژوکوفسکی به تحقیق دریافته و نیز مقاله‌ای بدیع دارد در بابت خیام و همچنین کتاب نفیس اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید را اول بار او به صورتی دقیق و علمی چاپ کرده است.

ژوکوفسکی کتاب دیگری نیز نوشته که آن نیز به نحوی شایان توجه با فرهنگ کشور ما مرتبط است و آن تألیفی است به نام «آثار باستانی قفقاز» که در سال ۱۸۹۴ منتشر شده است و کتابی به نام فرقه اهل حق (اللهی) ۱۸۸۷ م. و کتابی درباره خرابه‌های مرو قدیم ۱۸۹۹.*

ژوکوفسکی به مناسبت خدمات خود در سال ۱۸۹۹ به عضویت وابسته فرهنگستان علوم پترزبورگ درآمد و ضمناً در دانشگاه سنت پترزبورگ نیز سمت استادی داشت.

اما سخنی نیز دارم درباره نحوه آماده کردن این کتاب برای چاپ و انتشار. بگویم و این قصه را به پایان برم.

در زمینه ادبیات عامه در کشور ما بسیار کم کار شده چنان که می‌توان گفت که کاری نشده است. درست است که افراد فرهیخته‌ای قدم‌هایی برداشته‌اند و صادق هدایت

*. شرح دقیقی از آثار ژوکوفسکی در کتاب «کتاب‌شناسی خاورشناسان کشورهای مشترک المنافع و قفقاز» آمده، انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۲.

کتاب نیرنگستان و فرهنگ عامیانه مردم ایران را نوشته و فضل‌الله مهتدی (صبحی کاشانی) قسمتی از داستان‌های عامیانه را به کمک هدایت جمع کرده و شادروان سید ابوالقاسم انجوی کار صبحی را دنبال کرده و احمد شاملو کتاب پرارزش کتاب کوچه را در مجلدات متعدد تهیه کرده - هرچند که خود موفق به چاپ و انتشار همه مجلدات آن نشد - اما در برابر عظمت و اهمیت کاری که باید کرد می‌توان گفت که کار ناکرده بسیار است. هنوز ترانه‌های سراسر ایران و آداب و رسوم همه مردم ایران و اعتقاداتشان دربارهٔ مزارات و پندارهایشان در زمینهٔ پزشکی و داروسازی و انواع تعزیه و و جمع نشده حتی لغات محلی سراسر ایران نیز جمع نشده که این قسمت اخیر را فرهنگستان جزو کار خود دانسته و آن را تحت عنوان زبان‌شناسی تیول خود شمرده ولی از چهل سال بدین طرف هیچ کاری نکرده.

ای دل به کوی عشق گذاری نمی‌کنی اسباب جمع داری و کاری نمی‌کنی
باری در چنین قحط‌سال کار و کوشش و احساس مسئولیت من بهتر آن دیدم که این کتاب را در اختیار مردم ایران خاصه جوانان بگذارم. زیرا کتاب ترانه‌های عامیانه ژوکوفسکی نمونهٔ خوبی است از نحوهٔ کار و جمع‌آوری اشعار. از سی سال پیش که من با این اثر آشنا شدم همواره آرزو می‌کردم که روزی این کتاب منتشر شود تا هم از ذوق و هنر و ظرافت طبع پدران و مادران مادر عصر ناصری یادگاری باشد هم از زحمات و مطالعات ژوکوفسکی در ذهن و خاطرهٔ مردم خبری و اثری؛ خاصه آن‌که هنوز - هرچند به صورتی بسیار کم‌رنگ - خاطره بعضی از این تصانیف در اذهان همسالان من - که اکنون در آستانهٔ ورود به هشتاد سال‌اند - باقی است. اما هربار که بدین کار می‌خواستم دست بزنم مانعی عظیم در کار پدید می‌آمد و آن این بود که ژوکوفسکی توضیحات و نظرات خود را دربارهٔ قطعات مختلف پنجگانهٔ کتاب همه‌جا به روسی نوشته و معانی لغات را نیز به روسی به دست داده و من ناگزیر بودم که در ترجمهٔ این مطالب از روسی‌دان مورد اطمینانی یاری جویم. خوشبختانه این مشکل را لطف بی‌پایان دوست دیرین و همکار پیشین من - جناب میرباقر مظفرزاده که نجابت و بزرگواری را با کیاست و زبان‌دانی درهم آمیخته - به خوب‌ترین اصل‌ترین وجهی گشود و کلیهٔ مطالب را در خلال سال‌هایی که افتخار خدمت در سازمان کتاب‌های درسی داشتم ترجمه کرد. من هرگز نمی‌توانم از عهدهٔ سپاس و تشکر از این دوست

بزرگوار برنمی آیم و به همین بسنده می‌کنم که همیشه دوش من زیر بار منت اوست. این نکته را نیز اضافه کنم که سال‌های سال است که از او بی‌خبرم، هر کجاست خدایا به سلامت دارش.

برای آن‌که نکته‌ای فروگذار نشده باشد باید بگویم که ژوکوفسکی این اشعار را کلاً به روسی ترجمه کرده ولی من آوردن ترجمه روسی را برای خواننده ایرانی که متن اشعار را پیش رو دارد ضروری ندانستم و آن ترجمه را وا گذاشتم. ضمناً ژوکوفسکی در متن کتاب چندبار به تصاویری اشاره می‌کند، اما در نسخه‌ای که من در اختیار داشتم تصویری وجود نداشت و دوست محقق مدقق من - جناب هوشنگ اعلم - نیز که بنا بر رابطه محبت چهل و چند ساله در جست‌وجوی این تصاویر بودند، حتی پس از کنجکاوی فراوان به جایی نرسیدند مگر آن‌که در نسخه‌ای از این کتاب تصویر میرزارضای کرمانی را در حال نشسته و زنجیر بر گردن با همان چشمان نافذ و نگاه جویا و دریده دیده بودند که از این تصویر هم چون بسیار چاپ شده و همه دیده‌اند درگذشتم. این نکته را هم بیافزایم که یک بار در سال ۱۳۶۱ شمسی به لطف دوستی به نام شاهرخ یاسری خواستم چاپی از این کتاب فراهم آورم. حاصل کار چند صفحه‌ای مغلوط و مغشوش و مخلوط و مشوش و خلاصه کاری اقتصادی «بازاری» بود که رها کردم و کار را به خداوند منان سپردم.

کار خود گر به خدا بازگذاری حافظ ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی و اینک از بخت شکر دارم و از روزگار هم که مسئولین محترم در این مجموعه به عین عنایت نگریستند و با چاپ این کتاب بر امتنان من افزودند. از خداوند منان موفقیت و سعادت و سلامت همه آن عزیزان را آرزو می‌کنم. ایدون باد. ایدون تر باد. این نکته را نیز بر حسب وظیفه وجدانی باید یاد کنم که سروران من دکتر عنایت‌الله رضا و مهندس امیر هوشنگ سهراب‌زاده شرح حالی از ژوکوفسکی در اختیار من نهادند که من خلاصه آن را آوردم. از این هردو عزیز بزرگوار ممنونم. خدا یارشان باد.

تهران، سال ۱۳۸۱

عبدالحسین نوایی

اشعار عاميانه ايران

پیش‌گفتار

ادبیات عامیانه فارسی که از لحاظ زبان و شکل و محتوی جالب توجه است، تاکنون رشته‌ای کاملاً تحقیق نشده و ناشناخته باقی مانده است. تنها تجربه در روشن کردن این رشته درست شصت سال پیش به توسط خودزکو، در اثر وی، به نام «نمونه‌های اشعار عامیانه ایران 1842 Specimens of the Papular Poetry of Persia London» به عمل آمده است.

متأسفانه در این اثر حجیم و بسیار قابل احترام، ناچیزترین جا به اصل اصیل ادب فارسی داده شده است (صفحات ۴۱۷ تا ۴۶۳)، وانگهی پراز تصنیف‌های بیش از حد یک‌نواخت ترجمه شده و بدون نسخه اصلی فارسی است.

نمونه‌هایی که من گرد آورده‌ام فقط به زبان فارسی است.^(۱) من آن‌ها را در مدت اقامت سه ساله‌ام در ایران، در سال‌های ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۶، در شهرهای تهران، اصفهان و شیراز و روستاهای بین راه یادداشت کرده‌ام و سپس در سال ۱۸۹۹ در هنگام سفر تابستان به تهران تکمیل کرده‌ام مدارک گردآوری شده را به پنج بخش تقسیم نموده‌ام:

۱. ترانه‌های خوانندگان و نوازندگان

۲. ترانه‌های عروسی

۳. لالایی‌ها

۱. آثار ملی به لهجه‌های گوناگون فارسی در کتاب من به نام «موادی برای مطالعه لهجه‌های فارسی» در بخش‌های I تا III گردآوری شده است. (چاپ بخش‌های II و III هنوز به پایان نرسیده). در همان‌جا نیز نمونه‌های فارسی نوشته شده. این نمونه‌ها، هنگامی که به کار در مورد لهجه‌ها مشغول بودم رسید و از آن‌ها به عنوان اصل در ترجمه استفاده کردم. چاپ مجدد آن‌ها را مفید نمی‌دانم.

۴. چیستان‌ها

۵. نمونه‌های مضامین گوناگون.

بخش ششم شامل فهرست لغاتی است که در ادبیات عامه - موضوع یادداشت‌های من - با آن‌ها برخورد کرده‌ام و در فرهنگ‌های فارسی وارد نشده است. برای هر بخش نیز مقدمه جداگانه‌ای نوشته شده است. و سپس در هر نمونه، به مکان^(۱) و زمان نیز اشارت رفته است.

وقتی که خواننده نمونه‌ها را از نظر می‌گذراند، ممکن است سه پرسش به‌طور کاملاً طبیعی برای وی پیش آید:

۱. جزیی بودن ذخیرهٔ موادی که گردآوری کرده‌ام، در مقایسه با سال‌هایی که در ایران گذرانده‌ام چگونه باید توضیح داد؟

۲. چرا بیشترین مقدار آثاری که به‌وسیلهٔ من گردآوری شده مربوط به نواحی اصفهان و شیراز است؟

۳. یادداشت این نمونه‌ها را که تهیه‌کنندگان آن‌ها اکثراً باید از زنان بوده باشند و ارتباط مستقیم با آن‌ها برای هر مرد غریبه، علی‌الخصوص مرد خارجی، امکان‌ناپذیر است تا چه حد می‌توان شایستهٔ اعتماد و اعتبار دانست؟

پاسخ این پرسش‌ها می‌تواند چنین باشد: ایرانیان، همان‌طور که فرصتی دست داد تا در مطبوعات به این مطلب اشاره کنم،^(۲) درحالی‌که ستایشگران رجال ادب خود (حافظ، شیخ بهایی، قاضی) هستند، به ارزش‌های آثار اصیل ملی اصلاً اعتماد ندارند و آشکار است که نسبت بدان‌ها بی‌اعتنا هستند و آن‌ها را چیزی جز حرف مفت و بی‌معنی نمی‌دانند. نه تنها در میان مردم عادی، بلکه در میان طبقهٔ تحصیل‌کرده و بافرهنگ نیز با چنین نظراتی روبه‌رو بوده‌ام.

بهترین و گاهی تنها وسیلهٔ غلبه بر سرسختی مردم عادی پول بود. آن را هم به

۱. در شمار چنین مکان‌هایی، خواننده به روستای سورمه [سورمق] برمی‌خورد که واقع است در راه پستی و کاروان رو بین شیراز و اصفهان. پس از چند نمونه به بوشهر اشاره کرده‌ام. گمان می‌کنم لازم باشد تذکار دهم که من خود شخصاً به بوشهر نرفته‌ام و نمونه‌هایی که یاد کرده‌ام، در اصفهان از قول مردم بومی بوشهر نوشته‌ام.

۲. به لالایی‌ها و نوحه‌سرایی‌های چادرنشینان ایران (مجله وزارت آموزش و پرورش ملی) [روسیه] ژانویه ۱۸۸۹ رجوع کنید.

مقداری کافی طلب می‌کردند. متأسفانه جوانانی که با هدف‌های علمی به شرق فرستاده می‌شدند - و من نیز در زمره آنان بودم - هزار و پانصد روبل در سال اعتباری مقرر می‌گرفتند. در چنین شرایط مادی و دشوار - راستش را بخواهی - نمی‌شد از این مبلغ ناچیز، بدون لطمه‌زدن به معیشت اندک و عزت نفس چیزی را هم صرف «بخشش» کرد.

به آنچه گفته شد باید اضافه کنم که هر یادداشتی مواد کاملاً ناب دربرداشت. مردم عادی، حتی وقتی که آثار منظوم را بازگویی می‌کردند، آن هم در شرایط غیرعادی، اغلب سردرگم می‌شدند و با بی‌اعتمادی و تردید، سطور قطعات کاملاً ناهمگون را با یکدیگر خلط می‌کردند و روی نیم‌کلمه‌ای توقف می‌نمودند و درحالی‌که این فراموش‌کاری را توضیح می‌دادند، نمی‌توانستند معنی بعضی کلمات و کنایات و اشاره‌ها و غیره را توضیح دهند. وانگهی، به وسیله متخصص دیگر و یادداشت مجدد نیز، همیشه موفق به حل این پیچیدگی‌ها نمی‌شدم و اگر موفقیتی دست می‌داد تنها یک حسن اتفاق بود. بدین ترتیب در دفترچه‌های یادداشت سفری من، بسیاری از این یادداشت‌ها وجود داشت که برای انتشار مناسب نبود و در این دفتر نیز نیامده است.^(۱)

در آن اوضاع و احوال که در «نمونه‌ها»ی من، مرکز و جنوب ایران قدری زیاده‌تر از شمال معرفی شده‌اند، با آن‌که مفید است، نباید اشارتی به زیرکی فراوان و تیزهوشی ساکنان مرکز و جنوب و عشق و اشتیاق آنان به شعر و شاعری به حساب آید. این را به هیچ وجه نمی‌توان گفت. ایرانیان در هر جا روح شاعرانه دارند. به ادبیات عامه در تهران و اطراف آن زیاد پرداختم و این امر تنها به این جهت بود که مدتی را که در تهران

۱. در خیرات حسان محمدحسن خان [اعتمادالسلطنه] ج ۲ ص ۲۰۶ (تهران ۱۳۰۵ ق) و مقالات نظامیه صفحه ۳ (تهران ۱۳۱۵) که مؤلف آن نامعلوم است، نمونه‌هایی از رفتار تمسخرآمیز نسبت به آثار نیمه ملی (عامیانه) در مطبوعات فارسی وجود دارد. این عدم تمایل به آثار هنری و واقعی مردم، روشن‌تر از همه‌جا، در آن‌جا به چشم می‌خورد که ایرانیان با وجود عشق و شیفتگی که به هر نوع مجموعه منتخبات (آنتولوژی) دارند، حتی یک مجموعه سرود ملی نداشته‌اند و ندارند. «مجموعه تصنیفات» (در کلکسیون خانیکف شماره ۵۳) که در کتابخانه عمومی سلطنتی نگهداری می‌شود و برای انتشار در نظر گرفته‌ام، بی‌هیچ شک و شبهه‌ای بنا به سفارش یک اروپایی تهیه شده است. در این باره رجوع کنید به مقاله [پروفسور] Dorn در *Mélanges Asiatiques* V, 243/244.

گذراندم، به کارهای مقدماتی و آشنایی علمی با زبان مردم سرگرم شدم و گردآوری هر نوع مواد علمی شفاهی را فقط با رفتن به شهر اصفهان در ماه سپتامبر سال ۱۸۹۴ شروع کردم و نقایص به وجود آمده را درباره تهران، تا آنجا که امکان داشت، در سال ۱۸۹۹ برطرف کردم.

در مورد «مسئله زنانه» سرانجام در شرایط بسیار مساعد قرار گرفتم. بدین معنی که همسر من می توانست ارتباط نزدیک دوستانه با زنان ایرانی برقرار کند، مرا همراهی می کرد. او تا آنجا بر زبان فارسی تسلط داشت که هر نوع خبری را از قول زنان یادداشت می کرد و من نیز در مواردی که امکان داشت، از پشت در یا از پشت پرده یادداشت های خود را واری می نمودم.

اندیشیدم که به نمونه هایی که با تشریک مساعی همسر من گرد آورده ام، نمونه هایی که دیرپا به نظر می رسند (زیرا پس از ۱۳ سال، در سفر سال ۱۸۹۹ بسیاری از آنچه را قبلاً یادداشت کرده بودم می شنیدم) نمونه هایی از آثار هنر ایرانی، نقاشی های آب و رنگ معمولی، از نوع کار نقاشان «بازاری» را که خالی از لطف نیست؟ در صورت امکان برای زدن به دیوار مناسب است ضمیمه کنم.^(۱)

به منظور آشنایی خواننده با نمونه ها، لازم می دانم درباره بعضی خصوصیات زبان محاوره فارسی و آثار ملی در محدوده شهرها و دهاتی که از آن ها بازدید کرده ام، مقدمه توضیحاتی بدهم.^(۲)

۱. [الف] ممتد که حرف م یا ن به دنبال آن می آید، مانند واو ممتد تلفظ می شود. برای این که بیش از اندازه از قواعد عادی رسم الخط تخطی نشده باشد، این تلفظ، در یادداشت هایم، فقط در مواردی حفظ شده است که به قافیه نیازمند است: صندوقچه - با دولچه و طهرونت - برون، صاحب دیوون - برون - کون، کازرون - شربت خورون، نگون - پنهنون، خانوم - حموم، تبسم کنون - برون، بستون - برون. طرز نوشتن واو در گزگون و همون (شکل محاوره ای) بدون نیاز به قافیه حفظ شده است.

۱. کلیشه سه رنگ تهیه شده در مؤسسه ان. آ. دمچینسکی، خیابان قازان. (ز)

۲. درباره بعضی از این خصوصیات که تا حدی برطبق نمونه هایی است که چاپ می شود، امکان یافتیم که در «گزارش های شعبه خاوری انجمن سلطنتی باستان شناسی روس صحبت کنم». III ص ۳۷۶. در نخستین بخش «موادی برای مطالعه لهجه های فارسی» و «دستور مختصر زبان فارسی نو» از ک. گ. زالمان و آ.و. ژوکوفسکی «Pass. (ز)

۲. تبدیل حروف م به ن (نون) / به ل و برعکس (خلواری) سلب (به جای سرو) اشکال [شکار]، زهله [زهرة]، غلبالبند [غریبالبند]، کرثوم (کلثوم) / انجیل - زنجیل / سیل [سیر]، سولاخ، سولاخه.

۳. تبدیل ب به واو و برعکس [کلثوم]: بی بفا، کشبر، خواور (خواب)، شو [شب]، سوز [سبز]، وا [باز]، ور، قزین [قزین].

۴. تبدیل ف به ب: لبط (لفظ)، بسته به قافیه، تا حدی مجاز است.

I. ن - م: حموم، کن - دندون، مردم، بادام - دالان، تمام - روان

II. ل - ر: سوار - شکال

III. ن - ر: اسیرم - ببینم. قافیه کاملاً غریب خونه می - راجونه، شاید درست باشد خواننده شود: خونه، می دونم به علت قافیه به صورت می مانم و جلوام به صورت جلابم درمی آید.

پیداشدن گ به جای ب و ی در کلمه چوب [چوگ - چوق] جالب توجه است و این تبدیل در صفت های ساخته شده از این کلمه نیز حفظ می شود: جوگی، جوقی وقتی که دو حرف بی صدا کنار هم قرار می گیرند، حرف آخر اغلب تلفظ نمی شود [لذا] بلن [بلند] یا «تومن» هم قافیه می شود.

کجاس با حجاز هم قافیه می شود. گوش، دوست، بکشن، چش (چشم) با کش هم قافیه می شود. درس، دسمال^(۱)، «ست... در وسط کلمه به «س» (سین مشدد) تلفظ می شود: استا [اوسا = استاد]، پسه (پسته)، بسان (بستان) عکس آن به شکل غصه (غصه) مشاهده می گردد.

«ک» در کلمه «یک» اغلب به «ی» [یه] بدل می شود: بیلا [یک لا]

جابه جایی حروف بی صدا مجاز شمرده می شود: قلف [قفل]

پسوند جمع «ها» به صورت «آ» درمی آید: نوکرا [نوکرها] شبا [شبها] ریشدارا، بی ریشا [بی ریشها]، قرا [قراها] ماچا [ماچاها] و غیره بسیاری از این مثالها، به خصوص در شماره های ۱، ۲، ۴ بخش پنجم [همین کتاب] یافت می شود. «زنگلان»

۱. من خود، در مجلسی، از بانویی که گرم کننده صحنه بود و دستوراتی می داد، اخیراً شنیدم که می گفت آقابون دس (دست)، خانوما رقص. حالا برعکس که ملاک ارتباط آهنگی کلمات همان صدای مشترک دس، رقص، عکس یعنی تلفظ حرف «س» بود. مصحح.

صورتی است با دو پسوند جمع کردی و فارسی: زن + گل + آن
حرف اضافه «و» به صورت «آ» درمی آید: خلیلا [خلیل را]، انگشتر [انگشتر را].
ضمناً شکل ضمیر شخصی اول شخص «منا» در کنار شکل کامل آن «من را» [مرا]
جالب توجه است.

حرف ندا «ای» پس از کلمه قرار می گیرد و با آن یکی می شود: نار [نار، ای]
نشانه اضافه اغلب حذف می شود: چشم‌ها درشت [چشم‌های درشت]، بچه شیر
به اسم مصدر که با «ش» ساخته می شود، «ت» اضافه می گردد: گردشت [گردش]،
روشت [روش]

پسوندهای ضمیری به حروف اضافه «ا» و «به» متصل می شوند: ازت [از تو] ازم [از
من] به‌اش [بهش = به او]^(۱)

پسوندهای ضمیری شخص دوم مفرد، گاهی به گونه «د» پس از حرف صدادار
ممتد تلفظ می شود: اداد [ادایت] یاد [یایت]

پسوند سوم شخص مفرد به چیزی کلی ارتباط دارد که قابل فهم است و گفته
نمی شود: آخرش مردن [مردند] راسشو [راستش را] ممکن است به صیغه جمع نیز
مربوط شود. یکیش [یکی از آن‌ها]. یکی از پسوندهای ضمیری در فارسی که معنی
آن‌ها کاملاً نامفهوم و توضیح مفهوم آن‌ها دشوار است. در مثال «خسته‌ش [خسته‌اش]
است دیده می شود.

دو هجا در افعال اغلب در تلفظ یکی می شوند: نیام [نمی آیم]، نمی دم [نمی دهم]،
میشم [می شوم] نمی خوام [نمی خواهم] می رد [می ره = می رود] میشه، بشه، نشه
[می شود، بشود، نشود]، نمیشه [نمی شود]، نیامد [نمی آید] نمی رم [نمی روم] برم
[بروم] بریم [برویم] می گم [می گویم]

سومین شخص زبان حال، از جهت آن که با اسامی هم قافیه شود. به «ها» تمام
می شود: بسوزه [بسوزد] بشکنه [بشکند] داره [دارد] خدنگه [خدنگ است] کریمه،
سلیمه [کریم است، سلیم است] اونه [آن است] عروسه [عروس است] بدوزه [بدوزد]
می سوزه، می دانه [می دونه] بسه، هوسه [بس است، هوس است]، سربازه، پرنازه،
شیرازه، می ناله + گوساله، زیره - گیره، غلوله - می لوله [می لولد] پیسه [پیس است] -

۱. حاشیه ژوکوفسکی: با اثر من به نام «موادی برای مطالعه لهجه‌های فارسی» ج ۱ ص ۲۲۶ مقایسه کنید.

می‌رسد [می‌رسه]، فیروزه - می‌سوزه.

به کمک «داشتن» شکلی مخصوص از زمان آینده ساخته می‌شود: داره می‌رقصه^(۱)
قواعد مشخص کردن علامت نفی در اشکال فعلی مراعات نمی‌شود: بزnm، نبادا،
نچین، خدانشناس، نگذر

حروف اضافه آزادانه حذف می‌شود: بردنت اسیری [بردنت به اسیری]، هوا
رفت [به هوا... میاد حموم ... به حمام] حرف اضافه «که» مکرراً و گاهی بدون هیچ
ضرورتی به کار می‌رود.

در آثار شیرازی به پسوند «ان» برمی‌خوریم که در زبان ادبی نامعلوم است. این
پسوند به اسم در حالت مفرد اتصال می‌یابد و هیچ تغییری در معنی آن نمی‌دهد: غنچه
سرخان، باز هم مثالی روشن‌تر در سطور زیر که در اثر حاضر نیامده است:

دختران دلبران، مست است تو بالاخونه

شربتش قند است آب به دونه

غمزه‌ها می‌کند...

مثالی دیگر:

شیشه‌بر دستی یا نه

دختران مستی یا نه

تو راضی هستی یا نه

من می‌خام شوهر بدم

در عبارت گیسست بافان می‌کنم، اسم فاعل بافتن به معنی اسم مفعول [یافته] به کار برده
شده است.

در قطعاتی که از زبان سیوندی‌ها نوشته شده است، شکل «بسته‌ت» به جای «بسته
است»، مزین به جای «مزینید» و ـن [نون ماقبل مفتوح] [«اندن، قندن»] به جای است
گذاشته شده است از آن جهت که نشان داده می‌شود که سیوندی‌ها، در تلفظ اشعار
فارسی، ناخودآگاه خصوصیات لهجه محلی خود را دخالت می‌دهند.

۱. نکته بسیار جالب توجه این‌گونه فعل - که وقوعش در گذشته صورت گرفته و عمل فعل در حال
حاضر نیز ادامه دارد - در زبان محاوره فارسی وجود دارد ولی در زبان تحریر از آن استفاده نمی‌شود و مثل
این‌که می‌گوییم دارم می‌نویسم یعنی از مدتی قبل نوشتن را آغاز کرده‌ام و هنوز بدان کار اشتغال دارم. در
لهجه گیلکی شبیه آن دیده می‌شود و فی‌المثل می‌گویند شوون (شدن) دارم یعنی دارم می‌آیم. در انگلیسی
به صورت I am going ذکر می‌شود و در فرانسه به صورت Je suis en train de venir (من مشغول آمدن
هستم، دارم می‌آیم).

اشکال و کلمات لهجه‌های مازندرانی، یهودیان کاشان، ساکنان روستای سده و کردی را در صفحات مختلف مشاهده می‌کنید که نیاز به توضیحات خاص ندارد. در خاتمه از ک. گ. زالمان - که این بار نیز با من در کار تصحیح شریک و سهیم بوده بسیار سپاس‌گزارم و نمی‌توانم از جمعی فراوان از مردمان عادی ایران به نیکی یاد نکنم، اشخاصی از هر سن و موقعیت و مقام که باید مؤلفان واقعی این اثر - که به مطالعه ایران مستند ادبی و نژادشناسی می‌افزاید - به حساب آیند. این اشخاص نه تنها محصول قلب و روح آنان را به ما رسانده‌اند بلکه توضیحات و تفسیرات فراوان بر آن‌ها افزوده‌اند. اگر در این بازگویی و توضیحات عیب و نقصی یافت شود، گناه آن از ما نیست بلکه مسئولیت به گردن راوی است و همان‌طور که عرب‌ها می‌گویند العهدة علی الراوی.^(۱)

۱. با تمام توضیحاتی که ژوکوفسکی درباره کلمات شکسته اشعار عامیانه داده، باز اغلب خود صورت ادیبانه اشعار را آورده مثلاً "آمده" که عوام اومده می‌گویند و می‌بارد (می‌باره) من تا آنجا که توانستم به همان صورت عوامانه نوشتم نه صورت ادیبانه. نکته دیگر این که من توضیحات دانشمند روسی را با ذکر حرف اول نام وی (ز) یا تمام نام وی مشخص کرده‌ام تا با توضیحات من خلط نشود.

ترانه‌های خوانندگان و نوازندگان

نوازندگان، آوازخوانان با یک‌خوانان و رقاصان ارکستری با نام کلی «مطربان» تشکیل می‌دهند. به علت شرایط انزوا – که زنان ایرانی در آن قرار دارند – در ردیف مطربان مرد، مطربان زن نیز وجود دارند که دست‌کمی از مردان ندارند.^(۱)

در این بخش، تنها به شکل و محتوی یا کلام ترانه‌های مطربان می‌پردازیم، علاقه‌مندان به انواع ساز، موسیقی، ترانه و رقص‌های ایرانی را به مقالات و خاطرات سیاحان گوناگون قدیم و جدید^(۲) ارجاع می‌دهیم.

به این ترانه‌ها نام مخصوص «تصنیف» داده‌اند. مؤلف آن تصنیف‌ها هرگز شناخته نشده است. درباره تصنیف تازه، تنها می‌گویند «تازه درآمده است». یکی از ویژگی‌های تصنیف «برگردان» است که معمولاً پس از چند سطر معین متوالیاً تکرار می‌شود و اغلب از نظر محتوی، هیچ ارتباطی با آهنگ اصلی ترانه ندارد. گاهی اساس تصنیف را بر سخنان زیبا و ظریف شعرایی محبوب چون حافظ شیرازی و باباطاهر و دیگران نهاده‌اند و برگردان‌های خود ساخته را به آن‌ها افزوده‌اند.

در این میان، ترانه‌هایی وجود دارند که اصل آن‌ها فراموش شده و از مدافعه یا توجه روز را از دست داده‌اند. اما سال‌های سال در خاطره مردم مانده‌اند و هنوز هم رایج و موردپسند هستند.

۱. خواننده در تابلوهای I، III تصویر از رقاصان و نوازندگان را با تازه‌ترین آب‌رنگ‌های ایرانی در کلکسیون من می‌بینید. (ژوکوفسکی) متأسفانه در کتاب ژوکوفسکی اثری از این تابلوها نیامده.

۲. به عنوان مثال می‌توانید به ای برزین «سفری به خاور» ج ۲ ص ۲۸۴ تا ۲۸۹ و مقاله «اندرون ایرانی» ص ۵۱۹ و بعد آن (مجله اروپا، اکتبر سال ۱۸۸۶) رجوع کنید. (ژ)

وزن تصنیف را در خواندن به دشواری می‌توان دریافت. تصنیف‌ها گاهی قیافهٔ نثر موزون را دارند. احتمالاً این نارسایی ظاهری با قواعد موسیقی به اصطلاح «آواز» یا آهنگ ترانه بستگی دارد. اما موضوع عمدهٔ تصنیف‌ها را عشق، جمال و شراب و خلاصه هرچیز که آدمی را به طرب آورد تشکیل می‌دهد. تصنیف‌های گیلانی و مازندرانی شهرت بیشتری دارند. زیرا همچنان که یک شاعر ایرانی به من گفت زن در گیلان و مازندران در حفظ خود از نگاه مردان چندان بخل نمی‌ورزد و منبع حقیقی الهام عشقی در نزد آن‌ها بیشتر از دیگر ایالات ایران یافت می‌شود. این تصنیف‌ها اغلب بازتابی است از نظر مردم در تعویض حکام، ماجرای خانه‌ها، اقدامات کیفری پلیس، افزایش قیمت مایحتاج عمومی که با لحن تمسخر و گاهی با کلمات گستاخانه حتی زشت همراه است. این تصانیف گاهی از نظر حجم رشد می‌یابند یا شکل داستان نیمه‌منظوم نیمه‌منثور پیدا می‌کنند و به صورت هجوی تند از آداب و رسوم و ظواهر زندگی اجتماعی، در دست «مقلد» [بازیگر = آرتیست] یا «تقلیدچی» قرار می‌گیرند. تقلیدچیان همسفران جدانشدنی خوانندگان و نوازندگان هستند و ساده‌تر بگویم دلک‌هایی هستند که با قیافه و ادا و اطوار خود، با طرز خواندن خود که گاهی همراه با صدای «دایره» است، با شوخی‌های بی‌مزه و خنک و عبارات گستاخانه حکایت خود - که مشمول سانسور داخل ایران نمی‌شود - مردم را سرگرم می‌کنند. مقلد یک روزنامه‌هجوآمیز سیار است. با آن‌که مقامات دولتی در ممانعت از تجدید و تقلید تصنیف‌ها کوشش می‌کنند، آن‌ها را از دسترس مردم خارج کنند، برخی از مقالات این روزنامه، مانند تصنیف دربارهٔ گرسنگی به گوشه‌های دوردست راه یافته‌اند.

این تصنیف‌های مهم روز و حکایت مقلدان، به عنوان مدرکی زنده و شفاهی، البته به خارج از ایران درز نمی‌کند. اما به عنوان «صدای ملت» شایستهٔ کمال توجه می‌باشند و به علت نبود مطبوعات در ایران، آن‌طور که ما از آن استنباط می‌کنیم، به سبب رفتارهای معین مورخان و نویسندگان ایرانی، در توجه اندک به زندگی داخلی دولت خود، فایده و اهمیت عمیق تاریخی دارند.

۱

بالای درگاه درآورده ماه
یارم را دیدم الحمدلله
لیلی لیلی جونم^{(۱)*}
من ترا قربونم
من بر تو مهمونم
بالای پستی عاشق را کشتی
از خون عاشق نامه نوشتی
لیلی لیلی جونم
من ترا قربونم
من بر تو مهمونم
بالای چینه سینه بر سینه
عاشقت بی پول شیدرمی چینه (=می چینه)
لیلی لیلی جونم
من ترا قربونم
من بر تو مهمونم
رفتیم و بردیم داغ تو بر دل
وادی به وادی منزل به منزل
لیلی لیلی جونم
من ترا قربونم
من بر تو مهمونم

اصفهان ۱۸۸۵ م [۱۳۰۲ ه.ق.]

۱. نسخه بدل: نارنج گیلانم. (ز)

* در برگردان، پس از این کلمات، لازم است که سطر اضافی «نارنج گیلانم» را هم بشنویم. (ز)

۲

یک طرف شرشر بارون می باره بر سرم
 یک طرف یار نازدار نشستہ در برم
 یار زنجفیلی بمیرم از غمت^(۱)
 بردنت اسیری بگیرم ماتمت
 از بهار پارسال نبردیم لذتی
 از بهار امسال خدایا^(۲) فرصتی
 یار زنجفیلی بمیرم از غمت
 بردنت اسیری بگیرم ماتمت

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۳

ای ستمگر تو دل ز ما می بری
 پرده صبر و طاقتم می دری
 زهره تو هستی و منم مشتری
 من که مجنون شدم نگارا
 لخت و عربون شدم نگارا
 دیده پر خون شدم نگارا
 لوطی میدون شدم نگارا
 من چه کردم که خوارم نمودی فلک
 زیر زنجیر یارم نمودی فلک
 غم به روی غمم گشودی فلک
 من که مجنون شدم نگارا
 لخت

۱. تصحیح قیاسی. متن: زنجفلی. زنجفیل، زنجبیل ماده گیاهی خوش بو ولی تند و مقوی که در طب قدیم کاربرد داشته و امروزه نیز در شیرینی پزی از آن استفاده می شود. این کلمه عیناً در قرآن کریم نیز به کار رفته و یُسْقَوْنَ فیها کأْساً کان مزاجها زنجبیل (سورة الدھر آیه ۱۷).
 ۲. تصحیح قیاسی. متن: یا خدا. که در این صورت وزن مختل می شود.

دیده.....

لوطی.....

گل شکفت (شکفته) منی در این لاله‌زار

نور چشم منی یک قدم به چشمم گذار

من که مجنونم شدم نگارا

.....

.....

.....

خود نگفتی نیم بی‌بفا (وفا)

تو ز نسل شه (منم از گدا)

خونه‌ت (خانه‌ات) نیام نیام (نمی‌آیم)

بوسه‌ت (بوسه‌ات) نمیدم نمیدم (نمی‌دهم)

دلت بسوزه، بسوزه، بسوزه (بسوزد)

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۴

هرکه را با خط سبزت سر سودا باشد^(۱)

ها لای لای‌ها وای وای

پا از این دایره بیرون نهد تا باشد^(۲)

ها لای لای‌ها وای وای

خدا بیامرز خودش می‌گفت

یا زن کرناچی میشم^(۳)

یا زن سرناچی میشم

بچه‌ها جمع شوید^(۴) بادش کنید دُدر دُدر

۱ و ۲. جمعاً یک بیت شعر از حافظ است.

۳. کرنا = کارنای به معنای وسیله موسیقی در میدان جنگ است برای اعلام حمله یا عقب‌نشینی و دیگر دستورات نظامی و سورنای آلت موسیقی در جشن‌ها و شادی و مراسم سور. این کلمه به صورت سرنا و در

زبان عوانانه زرنا هم هنوز معمول است. ۴. شاید هم: جمع بشید (بشوید)

از بن هر مژه‌ام آب روان است بیا
 ها لای لای‌ها وای وای
 خدا پیامرز خودش می‌گفت
 یا زن کرناچی میشم
 یا زن سرناچی میشم
 بچه‌ها جمع شوید بادش کنید دُدر دُدر

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۵

در خم زلفت دل شیدا شکست
 شیشه می در شب یلدا شکست
 یار سلی جانم سلی جانم سلی^(۱)
 من که نهچیدم ز وصالت گلی
 من که نکردم تو دوات تلّی^(۲)
 دست من و دامنّت ای ناخدا
 کشتی من بر لب دریا شکست
 یار سلی جانم
 من که
 من که
 پیرهن یوسف ز قفا چون درید^(۳)

۱. به «مواد مطالعة لهجه‌های فارسی» قسمت اول ص ۲۱۹ رجوع کنید.
۲. در دوات که همراه با سایر لوازم التحریر در قلمدان جا دارد، معمولاً لاس ابریشم قرار می‌دهند که مانند اسفنج مرکب را جذب می‌کند و در این صورت دوات در هر وضعی قرار گیرد، نمی‌گذارد که محتویات آن بیرون بریزد. در سال ۱۸۹۹ در تهران به‌جای آخرین سطر برگردان این سطر رواج داشت: من که ندیدم در قفس بلبل.
۳. یوسف از عشق زلیخا اعراض کرد و از پیش زلیخا گریخت و زلیخا دویده پیراهن یوسف را از پشت سر گرفت و پیراهن پاره شد و همان دلیلی شد برای رفع تهمتی که زلیخا به یوسف زده بود. در سورة یوسف در قرآن کریم این داستان به زیباترین صورتی آمده است آنجا که می‌فرماید: واستبق الباب و قدّت قمیصه من دبر (قرآن کریم سورة یوسف آیه ۲۵).

شیشه ناموس زلیخا شکست
یارسلی جانم
.....
دست من و دامت ای پیر شده
سفره را ورچین که سلی سیر شده
یارسلی جانم
.....
دست من و دامت ای پیرزن
آفتابه پر کن که سلی رید به من
یارسلی جانم
.....
از غم زلفت دل جولا شکست
کاسه شیردون لب دستگا^(۱) شکست
یارسلی جانم
من که
من که
از غم شازاده^(۲) دل شا^(۳) شکست
خان باباخان در صف بالا شکست^(۴)
یارسلی جانم
من که
من که

۱. دستگا = دستگاه

۳. شا = شاه

۲. متن: شاهزاده. می شود شهزاده هم خواند

۴. به احتمال قوی در اینجا اشاره به شخصیتی است که مطرب بازگوکننده تصنیف نمی توانست برایم توضیح دهد. (زوکوفسکی)

اصفهان ۱۸۸۵ و تهران ۱۸۹۹ م [۱۳۱۶ ه.ق.]

۶

عرقچین به سرم و گیوه به پاد (پایت) است^(۱)
 ترا دوست می دارم برای اداد (ادایت) است^(۲)
 ها لایلا هالایلا سیاه ریحان دونه دونه
 روزگارم شب تارم زلف مشکین زده شونه
 در زیر زلف دلبر، آن برق گوشواره
 یا صبح صادق است [آن] یا گردش ستاره
 ها لایلا هالایلا سیاه ریحان دونه دونه
 روزگارم شب تارم زلف مشکین زده شونه
 عرقچین به سرم و پام به نوردون^(۳) (نردبان = نردبون)
 از این مالی که دارم می دم^(۴) به مردم
 ها لایلا هالایلا سیاه ریحان دونه دونه
 روزگارم، شب تارم زلف مشکین زده شونه

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۷

پاشو جا بنداز^(۵) ایا گل لاله
 کار ما را [ه] بنداز ایا دختر خاله

۱. ظاهراً شعر با لهجه اصفهانی ضبط شده و علی القاعده باید چنین باشد: عرقچین... گیوه به پادس. یعنی گیوه به پای توست.

۲. به «مواد برای مطالعه لهجه های فارسی» قسمت اول ص ۲۳۴ رجوع کنید. (ز)

۳. همان نردبان است و به لهجه عوامانه نردبون و مسلماً صحیح نردبام است.

۴. می دم

۵. متن: جا بینداز. صحیح همان است که ما در متن آوردیم. چون اولاً بینداز ادیبانه است نه عامیانه و ثانیاً با وزن شعر بهتر و بیشتر هم آهنگ است. امروز هم این کلمه در محاوره به همان صورت (جای) بنداز به کار می رود به معنای گستردن دوشک و روانداز برای خواب.

قسم می‌خورم که دست به ابروت نزنم [که] وسمه دارد
پاشو جا بنداز ایا گل لاله
کار ما را [ه] [بنداز ایا دخترخاله
قسم می‌خورم که دست به چشم‌ت نزنم [که] سرمه دارد
پاشو جا بنداز ایا گل لاله
کار ما را [ه] [بنداز ایا دخترخاله
قسم می‌خورم که دست به صورت‌ت نزنم [که] سرخاب دارد
پاشو جا بنداز ایا گل لاله
کار ما را [ه] [بنداز ایا دخترخاله
قسم می‌خورم که دست به پایت نزنم [که] خلخال دارد
پاشو جا بنداز ایا گل لاله
کار ما را [ه] [بنداز ایا دخترخاله
ماشاءالله نام خدا
دختر تو آلتگی تلنگی
دختر من وسمه به ابرو داره
سرمه به چشمون داره
سرخاب به لیون^(۱) (لیان) داره
خلخال به پاها داره
ماشاءالله نام خدا^(۲)

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۸

ناری ناری نار پردانه

۱. تصحیح قیاسی. متن: قبان.

۲. «نام خدا» همان «به نام ایزد» است که در متون قدیم در مقام تحسین و اعجاب گفته می‌شود بدون قصد رشک و حسد و به اصطلاح نظرزدن» حافظ می‌فرماید:

میی در کاسه چشم است ساقی را، به نام ایزد که مستی می‌کند با عقل و می‌آرد خماری خوش امروزه به جای آن، عبارت ماشاءالله به کار می‌رود.

سیصد تومان پولت می دم^(۱) تشریف بیار خونه^(۲)

ناری ناری نار پردانه

سیصد تومان پولت نمی خوام، برو نیام خونه

ناری ناری نار پردانه

چپکن خارات می دم تشریف بیار خونه

ناری ناری نار پردانه

تو چتری الماست می دم تشریف بیار خونه

ناری ناری نار پردانه

تو چتری الماست نمی خوام، برو نیام خونه

ناری ناری

بازوبند طلالت می دم تشریف بیار خونه

ناری ناری

بازوبند طلالت نمی خوام، برو نیام خونه

ناری ناری

زیرجومه مخملت می دم تشریف بیار خونه

ناری ناری

زیرجامه مخملت نمی خوام، برو نیام خونه

ناری

اسب و نوکرات می دم تشریف بیار خونه

ناری

اسب و نوکرات (نوکرهایت) نمی خوام، برو نیام خونه

ناری

شراب خلرت می دم تشریف بیار خونه

ناری

۱. متن: می دهم. در شعر عامیانه می دم درست تر است.

۲. ماجراهای عشقی در ایران پدیده‌ای آن قدر عادی است که موضوعی برای تصویرهای معمولی از نوع

آبرنگ باشد به نابلق قسمت چهارم رجوع کنید. (ژ)

شراب خلرت می‌خوام، بیا بریم خونه
اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.] و تهران ۱۸۹۹ م [۱۳۱۶ ه.ق.]

۹

بار فراق دوستان بس که نشسته بر دلم
می‌رود و نمی‌رود ناقه به زیر محلم
هرچه دری بدر، مدر
پرده انتظار من
بهشت من، بهار من
خوب، شیوه زدی به کار من
هرچه کشی بکش، مکش
صید حرم که نیست خوش*
هرچه خوری بخور مخور
خون دل نگار من**
مجنون نیم لیل، دیوانه عشقم دیوانه دیوانه
بیا بخوریم شراب انگور سیاه مستانه مستانه
هرچه کنی بکن مکن
ترک من ای نگار من
هرچه خوری بخور مخور
خون دل نگار من
بهشت من بهار من

* اشاره به آیه لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ و انْتُمْ حُرْمٌ (سوره مائده ۹۶) ژوکوفسکی در توضیحات اشاره‌ای بدین مطلب کرده.

** نسخه بدل:

هرچه زنی بزنی
شیوه به کار ما
بهار من نگار من
خوب شیوه زدی به کار من

خوب شیوه زدی به کار من*

۱۰

می خام برم کوه، کدوم کوه^(۱)
همان کوه که آهویره داره
می خام برم باغ کدوم باغ
همان باغ که سبزی تره داره

* بعضی از مطربان، برگردان هردو قطعه را بدین شکل می خوانند.

هرچه خوری بخور مخور
غصه به روزگار مخور
بهشت من سرشت من
عشقت شده سرنوشت من

هرچه کنی بکن، مکن
ترک من ای نگار من
هرچه زنی بزنی
طعنه به روزگار من
هرچه بری ببر، مبر
رشته الفت مرا
هرچه دری بدر، مدر
پرده ز روی کار من
هرچه خوری بخور، مخور
خون دل فگار من
بهشت من بهار من
خوب، شیوه زی به کار من
بهشت من کنشت من
عشق تو سرنوشت من

ژوکوفسکی، برخلاف شیوه همیشگی خود، فراموش کرده که بنویسد این اشعار را در کجا شنیده. در هر حال مطلع این تصنیف یعنی بار فراق دوستان بیتی است از سعدی و بقیه آن ظاهراً غزلی از یکی از معاصرین قاجاریه و شاید با قطعاتی اضافی و الحاقی به شعر شاعر اصلی یا اساساً تقلید و تصرف مطربان.

۱. ژوکوفسکی تمام تصنیف را به صورت ادیبانه آورده نه عامیانه یعنی: می خواهیم، بروم، کدام، جداست، که می گوید: ماست، سیاه است که هر فارسی زبانی می داند که هرگز شعر عوامانه در بند رعایت خط و ربط ادیبانه نیست.

علی شیر خداس کی می‌گه نه
دلر مال ماس کی می‌گه نه
سفید و سیاس کی می‌گه نه
پیش بقال می‌روی شیر و شیریه داره
پیش عطار می‌روی هل و زیره داره^(۱)
پیش قصاب می‌روی گوشت سینه داره
علی شیر خداس کی می‌گه نه
دلر مال ماس کی می‌گه نه
سفید و سیاس کی می‌گه نه

شیراز ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۱۱

خداوندا من از کشتی می‌آیم
امشب یا فرداشب
برای دختر رشتی می‌آیم
نصف شب یا سر شب
الهی بشکنه لنگر کشتی
نصیب من شود دختر...
تین خانم بالا داره^(۲)
ماهوتین کلا داره
مخملین قبا داره
النگوی طلا داره
خلخال سیا داره

۱. متن: هیل که هم غلط است هم وزن شعر را مختل می‌کند. امروزه هم، همه مردم ایران هل می‌گویند که دانه‌ای خوش‌بوست و به صورت‌های مختلف در چای و شیرینی و امثال آن مصرف می‌شود.
۲. در متن همه‌جا «دارد» آمده ولی مسلماً در گفتار عوامانه «داره» گفته می‌شد چنان‌که هنوز نیز گفته می‌شود. چنان‌که بشکنه به جای بشکند آمده.

تنبان خارا پا داره
می زنی مرا، بزَن، بزَن
کشبرم^(۱) خدا داره
تین خانم آشتی کنیم
تین باجی ایتلی کنیم^(۲)
می زنی مرا بزَن، بزَن
کشبرم خدا داره

اصفهان ۱۸۸۵ / ۱۳۰۲، تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶ ه.ق.]

۱. کشبر مسلماً همان «کشور» است که در روزگار قاجاری، بسیاری از دختران را چنین نام می نهادند.
۲. ژوکوفسکی در لغت نامه پایان کتاب خود «ایتلی کردن» را همبستری کردن معنا کرده است. نیافتم این معنی از کجاست. شاید آن هم از اصطلاحات عامیانه آن روزگار بوده است.

۱۲

من کردستانی	تو کردستانی لمه
لبت ببوسم بیا	لمه*
قربان رویت لمه	ای یار جانی لمه
فرنگی می شم لمه	یک تار مویت لمه
قربون چشمت لمه	از گفتگویت لمه
	چشمون مستت لمه

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۱۳

موکه چون اشتران قانع به خارم
 جهازم چوب و خلواری^(۱) به بارم
 دلم شد پاره پاره
 جگرم شد پاره پاره
 با ابروکن اشاره
 با مژگان زن قناره**
 از این خرج قلیل از بار سنگین
 هنوز از روی مالک شرمسارم
 دلم شد پاره پاره
 با ابروکن اشاره
 با مژگان زن قناره
 موکه سر در بیابونم شب و روز
 سرشک از دیده بارونم شب و روز^(۲)

* رک بروگش Brugsch [سفیر پروس در ایران] مسافرت به دربار ایران (ج ۱ ص ۳۸۹). (ز)

۱. خلوار = خربار، باری سنگین

** مقصود چنین است که قلب عاشق بیچاره را چونان تکه‌ای گوشت می‌توان به قناره (چنگک‌های قصابان) آویخت.

۲. دوبیتی از باباطاهر است. ژوکوفسکی هم به این مطلب اشاره کرده.

دلم شد پاره پاره
 جگرم شد پاره پاره
 با ابروکن اشاره
 با مژگان زن قناره
 نه تب دارم نه جایم می‌کند درد
 نمی‌دونم چه نالونم شب و روز^(۱)
 دلم شد پاره پاره
 جگرم شد پاره پاره^(۲)
 با ابروکن اشاره
 با مژگان زن قناره

شیراز ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۱۴

سرمست به میخانه گذر کردم دوش*
 جانم لیلی
 پیری دیدم مست و سبویی بر دوش
 ای دوست ای دوست^(۳)
 گفتم ز خدا شرم نداری ای پیر
 جانم لیلی
 گفتا کرم از خداست رو باده بنوش
 ای دوست ای دوست

۱. دوبیتی از باباطاهر است. ژوکوفسکی هم به این مطلب اشاره کرده.

۲. ظاهراً بهتر است در قسمت جگرم شد پاره پاره، حرف «م» که زاید و مخالف وزن به نظر می‌رسد یا فعل «شد» حذف شود و کلمات بیابان، باران، نالان، نمی‌دانم نیز به همان صورت عامیانه، بیابون، بارون، نالون، نمی‌دونم خوانده شود که به همین صورت اصلاح کردم.

* ژوکوفسکی توضیح داده که مجموعه اشعار این ترانه یکی از رباعیات خیام است و مستند او در این قول کتاب ترجمه حافظ، نیکلا ص ۱۲۵ بوده.

۳. برحسب تلفظ عامیانه باید خوانده شود: ای دوس ای دوس

تهران ۱۸۹۹ م [۱۳۱۶/۱۳۱۷ ه.ق.]

۱۵

ساقی درویشم، کم‌کم بیا پیشم
زخم دل ریشم، صنم بیا پیشم
صورتت سفید، دو چشمونت سیا [ه]
من از جلو می‌رم^(۱) تو از عقب بیا
شرابم دادی، سیخ کبام ده
کبابم دادی، جام شرابم ده
صورتت سفید دو چشمونت سیا
من از جلو می‌رم تو از عقب بیا
تیرت خدنگه^(۲) بر قصد جانم
تا پر نشسته بر استخوانم
صورتت سفید دو چشمونت سیا
من از جلو می‌رم^۱ تو از عقب بیا

شیراز ۱۸۸۶ م [۱۳۰۳ ه.ق.]

۱۶

رفتم در میخانه
خوردم دو سه پیمانه
من مستم و دیوانه
مست را که برد خانه^(۳)
در این بیابان ز ناتوانی
فتادم از پا هر آنچه دانی^(۴)

۱. بهتر است به صورت عامیانه «می‌رم» خوانده شود، هرچند در متن کتاب همه‌جا: می‌روم آمده.

۲. خدنگه = خدنگ است.

۳. مضمون ظاهراً مقتبس است از بیتی از غزل معروف مولانای روم:

من مست و تو دیوانه ما را که برد خانه صد بار ترا گفتم کم زن دو سه پیمانه

۴. این قسمت نیز اقتباسی است از بیتی از غزل معروف مشتاق اصفهانی به مطلع:

رویت گل نسرين است

گفتار تو شیرین است^(۱)

در این بیابان ز ناتوانی

فتادم از پا هر آنچه دانی

شیراز ۱۸۸۶ م [۱۳۰۳ ه.ق.]

۱۷

کاکو^(۲) من می‌روم به شیراز

از برای که^(۳)، سرو ناز

نمک نمک نمکدان

کج کن صراحی تو فنجان

کاکو من می‌روم به بندر

از برای که، اسکندر

نمک نمک نمکدان

کج کن صراحی تو فنجان

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

→

مخوان ز دیرم به کعبه زاهد که برده از کف دل من آنجا

به غمزه ساقی به عشوه مطرب به خنده ساغر به گریه مینا

تا آنجا که می‌فرماید:

در این بیابان ز ناتوانی فتادم از پا چنان که دانی صبا پیامی ز مهربانی ببر ز مجنون، به سوی لیلی

۱. شاید: نسرينه، شیرینه، بهتر باشد.

۲. در متن: کاکا. ظاهراً کاکو صحیح‌تر است که در شیراز به معنای برادر به کار می‌رود. بندر به صورت مطلق

احتمالاً بندرعباس منظور است و به احتمال ضعیف‌تر بوشهر.

۳. در پاره‌های دوم و ششم، به مناسبت وزن شعر، در ترانه، کلمات «از برای سرو ناز» و «از برای که اسکندر»

حذف شده بدین معنی که «از برای که از برای سرو ناز» یا «از برای که، از برای اسکندر» به صورتی ساده‌تر

آمده و کلمات بدون قرینه محذوف گردیده.

۱۸

بندر نمی‌رم^(۱) که راه بندر دوره
یارم «سلیمه»^(۲)
قسم می‌خورم که آب بندر شوره
خدا کریمه
شنیدم یاری داری چه نازینه^(۳)
یارم سلیمه
یار وفاداری داری چه نازینه

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۱۹

اگر مستم من از عشق تو مستم
دلب^(۴)
لبت چون شیر و شکر
دلب
لبت چون شیر و شکر
دلب
لبت چون شیر و شکر
دلب
فلک سنگم زده بالم شکسته
دلب
لبت چون شیر و شکر

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۲۰

دلب ز برای خدا، ابروت را به ما بنما^(۵)

۱. بهتر است نمیم بخوانیم که صورت عوامانه نمی‌روم است ولی در متن: نمی‌روم آمده، همان‌طور که «دور است» و «شور است» ذکر شده.
۲. ظاهراً سلیمه نام معشوقه گوینده ترانه بوده.
۳. نازینه = نازنین است.
۴. شاید: ها دلب
۵. این ترانه هنوز هم در اذهان پیرمردان و پیرزنان به صورتی رنگ‌باخته باقی است و بر اساس این خاطره

ابروم را می‌خوای چکنی
 کمان در بازار ندیدی اینم (این هم) مثل اونه
 های خانم، که نرخش گرانه، های بابام
 دلبر ز برای خدا، چشمهات را به ما بنما
 چشم‌هام را می‌خوای چکنی
 بادام به بازار ندیدی اینم (این هم) مثل اونه
 های خانم که نرخش گرانه، های بابام
 دلبر ز برای خدا، لب‌هات را به ما بنما
 لب‌هام را می‌خوای چکنی
 غنچه به بازار ندیدی اینم مثل اونه
 های خانم که نرخش گرانه، های بابام
 [که نرخش گروانه]

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ ق]

۲۱

سر راه^(۱) تو داری کوچه را من
 وای بر من
 دور دور مرواری

→

نسبتاً دور، در پاره‌های ۱ و ۵ و ۹ باید «به من بنما» باشد نه «به ما بنما» به قیاس پاره دوم که خطاب به مفرد است نه جمع. ضمناً کلمات «این هم» و چشم‌هام، لب‌هات، لب‌هام باید به صورت «اینم، گروانه» و «چشات» و «چشام» تلفظ شود که به شیوه عامیانه نزدیک‌تر است.

امروزه این ترانه را به این صورت می‌خوانند:

دختر شیرازی، شیرازی، دختر شیرازی	ابروتو به من بنما تا شوم راضی
ابروم می‌خوای چکنی ای بی‌حیا پسر	کمون در بازار ندیدی اینم مٹ [مثل] اونه
های جانم که نرخش گروانه	های بابام که نرخش گروانه
دختر شیرازی...	چشماتو به من...
چشم‌امو می‌خوای چکنی...	

الخ

۱. باید خوانند: سر راهو (= سر راه را)

دو زلفان را تو داری شانهاش از من وای بر من
دور دور مرواری
دو ابرو را تو داری وسمه [ا]ش از من وای بر من
دور دور مرواری
دو چشمان را تو داری سرمه [ا]ش از من وای بر من
دور دور مرواری
دو لبان را تو داری سرخاب از من وای بر من
دور دور مرواری
دو لبان را تو داری بوسه [ا]ش از من وای بر من
دور دور مرواری
سینه بلوری مرواری
پیرهن طوری مرواری
شلوار تنگی مرواری^(۱)
مال فرنگی مرواری
دور دور مرواری^(۲)

۲۲

روی ناشسته چو ماهش نگرید^(۳)
ابرو پیوسته کمانش نگرید
چشم بی سرمه سیاهش نگرید
گره دارم چه براق چه براق
می رود شهر عراق

۱. شلوار تنگ از سوغات فرنگ (اروپا) بود و به تعبیر دیگر «مال فرنگ» همچنان که پیراهن توری.
۲. در این تصنیف هم ژوکوفسکی تحت تأثیر زبان ادبی قرار گرفته والا می‌بایست بنویسد: دوزلفون، دوچشمون، دولبون، دولبون.
۳. برگرفته از مطلع یکی از زیباترین غزلیات محتشم کاشانی است
روی ناشسته چو ماهش نگرید چشم بی سرمه سیاهش نگرید
قابل توجه است که ژوکوفسکی در مجموعه خود «نگری» ضبط کرده است که درست نیست.

می آرد اسب و یراق
 پشت پشتش نکنی^(۱) دوست دارمش می میرم از غمش
 به پیشم بیا به پیشم
 مامالم بدو بغلم
 گریه دارم چه چموش و چه چموش
 می رود خونه عموش
 می آرد شقه گوش (گوشه)
 شب بغل خواب منه
 روز به دنبال منه
 پشت پشتش نکنی دوست دارمش می میرم از غمش
 به پیشم بیا به پیشم
 مامالم بدو بغلم
 گریه دارم ملوسی ملوسی^(۲)
 شب می ره عروسی^(۳)
 گریه دارم چه براق چه براق
 شب می ره به چرا
 چشم گریه [م] چه چراغ چه چراغ
 موی گریه [م] چون بلور معدنی
 ناخنش کج و دنداننش صدفی
 پشت پشتش نکنی دوست دارمش می میرم از غمش
 به پیشم بیا به پیشم
 مامالم بدو بغلم
 دنب گریه مرا بده تا بوکنم
 سیل گریه [م] بگو مو به مو
 دو سه فردی از گریه [م] تو بگو

۱. صدایی برای فراخواندن گریه. امروز پیش پیش می گوئیم.

۲. متن کتاب: مالوسی

۳. شب می ره = شب ها می رود

دل من دلبر من تاج سر من
گر به جان من رفته به خواب لالی لا، لای لا*
اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۲۳

عرقچین یارم را، جانم را، عمرم را
دادم خیاط شاهی بدوزه
خیلی خوب دوخت و لطیف دوخت دل یارم بسوزه
ریزه ریزه^(۱) سنگ است اینجا
شهر فرنگ است اینجا
قبای یارم را، جانم را، عمرم را
دادم اوسای^(۲) مرکین بدوزه
خیلی خوب دوخت و لطیف دوخت دل یارم بسوزه
ریزه ریزه سنگ است اینجا
شهر فرنگ است اینجا
شلوار یارم را، جانم را، عمرم را
دادم اوسای مرکین بدوزه
خیلی خوب دوخت و لطیف دوخت دل یارم بسوزه
ریزه ریزه^۲ سنگ است اینجا
شهر فرنگ است اینجا

* اهالی اصفهان، بخصوص زنان، با علاقه به گریه، ممتازند. گریه نه تنها الهام بخش بعضی سرایندگان بلکه نقاشان نیز هست. به تابلوی چهار رجوع شود. (ز)
۱. نسخه: ریز ریز. شاید بهتر باشد چنین بخوانیم: «ریزه ریزه سنگ اینجا» و «شهر فرنگه....» هرچند همه جا در متن: سنگ است و فرنگ است آمده.
۲. نسخه: اساسی - تصحیح قیاسی. امروز هم اوسا (= استاد) گفته می شود.

خود نگفتی نیم بی بقا (وفا)

توز نسل شهی و منم از گدا

که من بگردم دره به دره

مانند آهوگم کرده بره

اما عروسه واخ واخ

خیلی ملوسه^(۱) واخ واخ

معدن نازه واخ واخ^(۲)

چه دل نوازه واخ واخ^۲

دریای نوره واخ واخ

کمین^(۳) مشتاق در آرزویت

مدام گیرم سراغ کویت

اما عروسه واخ واخ

خیلی ملوسه واخ واخ

معدن نازه واخ واخ

چه دل نوازه واخ واخ

سینه بلوره واخ واخ

۱. نسخه: مالوسه

۲. نسخه: بخ بخ

۳. کمین یا کمینه به معنای کمترین سعدی می فرماید:

مگر کمینه آحاد بندگان سعدی

که سعیش از همه پیش است و حظش از همه کم

و جای دیگر می فرماید:

بگذار که بنده کمینم تا در صف بندگان نشینم

و نظامی هم می فرماید

اگر بالای سر باشد نشستم شهشه را کمینه زیر دستم

نکته دیگری که در این ترانه - بر حسب ضبط ژوکوفسکی - ملاحظه می شود این که تمام کلمات ترانه واخ واخ است مگر در دو قسمت «معدن نازه» و «چه دل نوازه» که بخ بخ آمده. البته کلمات بخ بخا در عربی آمده چنان که نوشته اند که پس از واقعه غدیر خم، عمر حضرت مولی الموحدين را به کلمات بخ بخا تبریک گفت. اما این کلمات در فارسی، آن هم در یک ترانه عامیانه نمی تواند جایی داشته باشد. یک حدس دیگر هم می توان زد که این کلمات صورت عامیانه و احتمالاً تمسخرآمیز «به به» باشد.

دریای نوره واخ واخ
گر شیبی از بقا (وفا) تو بیایی برم
تا نثار هست من نمایم سرم
اما عروسه واخ واخ
خیلی ملوسه واخ واخ
معدن نازه واخ واخ
چه دل نوازه واخ واخ
دریای نوره واخ واخ

شیراز ۱۸۸۶ [۱۳۰۳.ه.ق.]

۲۵

این زلف مسلسلست برای دل من
این خال لبث عقدہ گشای دل من
ای خدا، حبیبم نیومد^(۱)
مردم و طبیبم نیومد
من دل به تو داده‌ام برای دل تو
تو دل به کسی مده برای دل من
ای خدا حبیبم نیومد
مردم و طبیبم نیومد

شیراز ۱۸۸۶ [۱۳۰۳.ه.ق.]

۱. مسلماً در پاره‌های برگردان: «ای خدا حبیبم نیومد» بوده که به زبان عوامانه نزدیک‌تر است. اما ژوکوفسکی آن را «نیامد» ضبط کرده مثل بسیاری از موارد دیگر که صورت درست و ادبی کلمات را آورده نه صورت شکسته و عوامانه آن‌ها را.

این نکته نیز شایسته ذکر است که بیت مطلع باید به صورت خطاب بیاید یعنی ای زلف مسلسلست... ای خال لبث. ولی ژوکوفسکی چنین آورده درحالی که بیت دوم که صورت خطابی دارد، مؤید این نظر است.

۲۶

در فکر تو بودم که یکی حلقه به در زد^(۱)
گفتم صنما، قبله نما، بلکه تو باشی
شها بلکه تو باشی
مها بلکه تو باشی
رنجیدن شاهان ز گدا رسم قدیم است
شاهی که نرنجد ز گدا بلکه تو باشی
شها بلکه تو باشی
مها بلکه تو باشی

اصفهان ۱۸۸۵ م [۱۳۰۲ ه.ق.]

۲۷

می خواهی ماشک بیارم	ترا رو دوشک بیارم ^(۲)
می خواهی پلوت بیارم	ماچی به گلوت بیارم
می خواهی عدس بیارم	ترا به هوس بیارم
می خواهی شکار بیارم	ترا سرکار بیارم
می خواهی نبات بیارم	ماچی به لبات بیارم
می خواهی لپو بیارم	سرت یک هوو بیارم

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ ه.ق.]

۲۸

ای آن که به دل شکستنت عادت و خوست

۱. به نظر می آید که از ساخته های میرزا علی اکبر شیدا معاصر ناصرالدین شاه باشد. یکی از خوانندگان زن قبل از انقلاب اسلامی این تصنیف را خوانده است. درخصوص میرزا علی اکبر شیدا که مفتون و مجنون زنی به نام «مرضیه» بود، رجوع شود به تاریخ موسیقی ایران (ج ۱) از روح الله خالقی.
۲. ضبط ترانه در متن چنین است ولی علی القاعده باید: می خورای باشد، کما این که لبات (لبه ایت)، لپو (لبو) و یمه (یک) در شعر عامیانه درست تر است.

مشکن دل ما که آخرش کار نکوست^(۱)

ای یار مرا باده بده

باده به اندازه بده

سرخوش و مستانه بده

ازون حرام‌زاده بگیر^(۲)

به این حلال‌زاده بده

هرچه که شکست قیمتش می‌شکند

الّا دل عاشق و خم طره دوست

ای یار مرا باده بده

باده به اندازه بده

سرخوش و مستانه بده

ازون حرام‌زاده بگیر

به این حلال‌زاده بده

اصفهان ۱۸۸۵ م [۱۳۰۲ ه.ق.]

۲۹

این یار من است که می‌رود قصر قجر^(۳)

حرفش نزنید که می‌خورد خون جگر

خانم جونم پیش بیا

با شلوار کش بیا^(۴)

۱. چنین ضبط شده ولی به نظر می‌آید که مصراع دوم معنای مختل است و مسلماً سیاق بیان طوری بوده که پایان مصراع «نه نکوست» بوده و افسوس که صورت درست آن را نیافتیم شاید هم چنین بوده: مشکن دل ما که دل شکستن نه نکوست.

۲. درست‌تر آن است که بگوییم: «ازون حروم‌زاده»، هرچند که در متن آمده: از آن حرام‌زاده.

۳. به ضبط ژوکوفسکی: «قصر قاجار» که مسلماً غلط فاحش است و متناقض با قافیه جگر. ضمناً ژوکوفسکی توضیحی در این باره دارد بدین مضمون: قصر قجر: کاخ شاهی بیرون شهری نزدیک تهران.

۴. قافیه کردن پیش با کش، حتی در شعر عامیانه، درست به نظر نمی‌رسد. اما ضبط نسخه چنین است. شلوار کش هم سوغات فرنگ بود و مطلوب و مرغوب زنبارگان چشم‌چران متجدد.

قربان می‌روم روشت مرغابی را
این حوض بلور و گردش ماهی را^(۱)
خانم جونم پیش بیا
با شوارکش بیا

تهران ۱۸۸۴ [۱۳۰۱ ه.ق.]

۳۰

دیشب ترا به خوبی نسبت به ماه کردم
تو خوب تر ز ماهی، من اشتباه کردم
رفتیم و بردیم، دلبرجان
داغ تو بر دل، دلبرجان
وادی به وادی، دلبرجان
منزل به منزل، دلبرجان
ای داد و بیداد، حالم^(۲) خراب است
درمان دردم جام شراب است
رفتیم و بردیم، دلبرجان
داغ تو بر دل، دلبرجان
وادی به وادی، دلبرجان
منزل به منزل، دلبرجان

اصفهان ۱۸۸۵ م [۱۳۰۲ ه.ق.]

۳۱

چه خوش است که من بمیرم تو بیایی در مزارم

۱. این شعر، هنوز هم کم و بیش، منتها بدین صورت، خوانده می‌شود:
قربان بزم روشت مرغابی را این حوض بلور و گردش ماهی را
معمولاً این شعر، اکنون در ضمن تصنیف «یار مبارک بدا»، در عروسی‌ها خوانده می‌شود که ایما و اشاره
خواننده و حرکات دست وی یادآور بسیاری از مسایل نگفتنی است.
۲. در متن: جانم

چادر عصمت منی
نصیبت و قسمت منی
هرکجا باشی
پیش شا باشی^(۱)
بی‌بلا باشی^(۲)
بی‌قرارم من، طاقت ندارم من
سر ز لحد برآرم که خوش اومدی نگارم
چادر عصمت منی
نصیبت و قسمت منی
هرکجا باشی
پیش شا باشی
بی‌بلا باشی
بی‌قرارم من طاقت ندارم من

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۳۲

آفتاب به سردرخت ناریندان است^(۳)
عاشق بی‌نوا میون کوچه سرگردان است
سیصد گل سرخ و یک گل نصرانی
[ای] مادر قجه مرا از سر بریدن می‌ترسانی
اگر من از سر بریدن می‌ترسیدم
سر کوچه عاشقان نمی‌گردیدم*^(۴)

۱. شا = شاه

۲. لابد مربوط به دختری است که مطلوب و محبوب شاعر بوده ولی وی جزو صیغه‌های شاه درآمده و شاعر به امید احتمالی وصال به انتظار «نصیب و قسمت» نشسته.

۳. ظاهراً همان درخت نارون منظور است که بلند است و آفتاب هنگام غروب تنها بر سر این درخت سرافراز می‌تابد و سپس می‌پرد.

* ژوکوفسکی نسخه بدلی از این قسمت به دست داده: در مجلس عاشقان نمی‌رقصیدم.

ای خدا حبیبم نیومد
 ای خدا طبیبم نیومد
 ای خدا دلبرم نیومد
 ای خدا سرورم نیومد
 [ای]^۲ تا ترا دیدم ندادم دل به کس
 [ای خدا] عاشقم کردی به فریادم برس

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۳۳

پیش شب پیش رحیم خان لالا کردم^(۵) وای رحیم خان
 پیرهن بر تنم بالا کردم^(۶) وای رحیم خان
 ده من باقلی زیر کمرم کرکره کردم^(۷) وای رحیم خان
 زیر درخت یاس وای رحیم خان
 کردی التماس وای رحیم خان
 زیر درخت توت وای رحیم خان
 منو کردی تو^(۸) وای رحیم خان
 دم زیر زمین وای رحیم خان

۴. ظاهراً کلمات «ای» (آی) و «ای خدا» جزو شعر نیست و از کلماتی است که معمولاً آوازخوانان نغمه سرایی را با آن‌ها آغاز می‌کنند مانند: آی، وای، امان، خدا، های، های‌های. بدون این کلمات وزن دو بیت کاملاً درست و همخوان است.

هنوز این آهنگ با تحریفاتی در میان مردم امروز رواج دارد، بدین صورت:

سیصد گل سرخ یک گلش نصرانی

ما را ز سر بریده می‌ترسانی

گر ما ز سر بریده می‌ترسیدیم

در محل عاشقان نمی‌رقصیدیم

که حدس مرا در زاید بودن بعضی از کلمات تأیید می‌کند.

۵. لالا کردن به زبان کودکان به معنای خوابیدن است.

۶. کلمه‌ای افتاده به نظر می‌رسد مثل بالابالا، ای بالا

۷. کرکره کردن به معنای گرفتن پوست حیوانات بر اثر مالش و ورزش دست و انگشتان و به تعبیری آسیا کردن.

۸. منا، منو = مرا

دست بذار زمین وای رحیم خان
 زیر درخت بید وای رحیم خان
 یک تو من رسید وای رحیم خان
 بوس به من بده وای رحیم خان
 از کنج لبست وای رحیم خان
 می‌دی بده نمی‌ده^(۱) وای رحیم خان
 یک قدری به من بده وای رحیم خان
 میشه بشه، نمیشه نشه وای رحیم خان
 زیر بوته سیر وای رحیم خان
 صد لیره رسید وای رحیم خان
 زیر درخت به وای رحیم خان
 [صد^(۲)] اسکناس بده وای رحیم خان

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷.ه.ق.]

۳۴

امشب شب ما سحر نداره
 یار از دل ما خبر نداره
 آلو آلو آلو آلو دوتا شد
 عشق بازی خوشه شب‌ها کوتا شد
 آلو، آلو، آلو، آلو دو بنده
 شوخی و بازی خوشه، شبها بلنده
 آلو، آلو، آلو، آلو تازه
 قر خوب می‌خواهی برو مغازه^(۳)

۱. متن: می‌دهی، نمی‌دهی

۲. ظاهر کلمه «صد» اضافی است و وزن شعر را مختل می‌کند.

۳. ژوکوفسکی نسخه بدل به دست داده:

آلو، آلو، آلو، آلو آلو قر خوب می‌خواهی برو مغازا

آلو، آلو، آلو، آلو چه
 قر خوب می خواهی برو تو کوچه
 آلو، آلو، آلو، آلو چه، آلو
 نومزدبازی خوشه پهلوه به پهلوه*

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ ه.ق.]

۳۵

این رودخونه آب داره**
 آن رودخونه ماهی
 این استکان قند داره
 آن استکان چایی
 من دلم ترا می خواد^(۱)
 خدا خودت گواهی
 انزلی بالا داره
 اطلس خارا^(۲) داره
 مشمش^(۳) گلدار داره

→

که مسلماً درست نیست. کسی در ایران، آن هم در شعر عامیانه، مغازا نمی گوید بلکه مغازه است (یا مغازه ها = مغازا) و به قیاس درباره اول آلوده، کلمه مغازه، کلمه فرنگی ایرانی شده ماگازن Magasin است به معنای دکان.

* مطربان این ترانه را در عروسی، وقتی که «جوانان» به اطاق آماده برای خوابیدن می روند، می خوانند. (ژ)
 ** ژوکوفسکی نسخه بدلی به دست داده

این رودخونه سنگ داره

آن رودخونه ساری

من دلم ترا می خواهد

تو چقدر ناز داری (ژ)

۱. کلمه «من» ظاهراً زاید به نظر می رسد. بر اساس وزن شعر: دلم ترا می خواهد خدا خودت گواهی

۲. خار، خارا پارچه ابریشمین

۳. مشمش پارچه لطیف بسیار نازک که از آن چارقد درست می کردند. شاید در شعر: مشمش را [ه] را [ه]
 درست تر باشد.

ناز بکن ناز
بوس بده بوس
راه برو راه
پس برو پس
پیش بیا پیش
از سرشب تا سحر

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷.ه.ق.]

۳۶

اقتباس از خود زکو^(۱) متخصص شعر عامیانه ایران صفحه ۴۴۰

گذرم افتاد، دکون بقالی^(۲)
پسر بقال گفتم جون منی
عمر منی، تیه منی
یا علاج دردم را بکن
یا دکان وردار و بقالی مکن
می‌گردم و می‌گردم
[اگر]^(۳) نمی‌خواهی برمی‌گردم
گذرم افتاد، دکون نانوايي
پسر نانوا گفتم جان منی
عمر منی، تیه منی
یا علاج دردم را بکن

۱. خود زکو به عنوان کنسول و نماینده سیاسی دولت روسیه در ایران که بعدها، پس از بازنشستگی، در پاریس، در زمان سفارت حسنعلی خان امیرنظام گروسی مستخدم دولت ایران بود و میرزا الکساندر خواننده می‌شد. وی در مورد فولکلور ایران تحقیقات مفصلی کرده من جمله مقداری از اشعار تعزیه را جمع‌آوری و چاپ کرده.

۲. این تصنیف چند بیت کاملاً همگون نیز دارد که در آن به جای محل واقعه (مکان بقالی، نانوايي) کلمات سمساری، عطاری، قصابی، لبافی، علاقه‌بندی، صرافى به کار می‌رود.

۳. ظاهراً مخّل وزن شعر است و اضافی.

یا دکان وردار و نانوائی مکن
می‌گردم و می‌گردم
[گر]^۱ نمی‌خواهی برمی‌گردم

شیراز ۱۸۸۶ [۱۳۰۳ ه.ق.]

۳۷

کم کمک رفتم حاجی یاوری
گفتم ای سید چایی خوب داری
خلیلش دیدم چایی دم می‌کرد
یک ماچش کردم ابرو خم نکرد
خلیلش امشب مهمون منه (من است)
آتش عشقش بر جون منه
یا حساب خرجم را بکن
یا علاج دردم را بکن
شب مهتابه من خلیلا^(۱) می‌خوام
خلیلش خوابه من حسنا^(۲) می‌خواهم

شیراز ۱۸۸۶ [۱۳۰۰ ه.ق.]

۳۸

نم‌نمک رفتم دکون بقالی
گفتمش بقال برنج خوب داری
دخترک امشب مهمون منه (من است)
چراغ خانه دوچشمون من است
یا علاج دردم را بکن
یا حساب خرجم را بکن
یا دکون برچین بقالی مکن

۲. متن: حسن را

۱. خلیلا (= خلیل را)

حساب خرجت همینه
برنج خوبم همینه
علاج دردت همینه
علاج دردم نگفتی
حساب خرجم نگفتی
برو برو که تو همه حرف مفتی
نم نمک رفتم دکان عطاری
بدیدمش بالای منبری
گفتمش چایی خوب داری
مهمانی دارم اسمش مادری
مادری، طایفه پیغمبری
یا علاج دردم را بکن
یا حساب خرجم را بکن
یا دکان برچین عطاری نکن
حساب خرجت همینه
برنج خوبم همینه
علاج دردت همینه
علاج دردم نگفتی
حساب خرجم نگفتی
برو برو که تو حرف مفتی
نم نمک رفتم دکان زرگری
دیدم یک مادر و یک دختری
خانم مثال سروری
دختر مثال گوهری
گفتم خانم چه چه^(۱) داری
به دستش بود انگشتی

۱. ظاهراً: چی چی

گفتم خانم اینجا می‌گذاری^(۱)
 گفتش خانم، چه کار داری^(۲)
 گفتم خانم خونه [ا]ت کجاس (کجاست)
 چه کار داری خونه [ا]م کجاس (کجاست)
 گفتم خریدار انگشتریم
 حالا بگو خونه [ا]ت کجاس

بالای سبزی [ا]کاری‌ها
 در خانه‌ام دو حلقه‌ای
 بالا خانه‌ام سه پله‌ای
 وقتی بیا که شو^(۳) باشه
 چشم آقا به خو^(۴) باشه
 مشت آقا پلاو باشه
 زلف آقا به تاو^(۵) باشه
 اسب آقا به جو باشه^(۶)
 هوو دارم پسر داره
 هرکار می‌کنم خبر داره
 یادت نره ای مشتری
 منا (من را) نکنی قلندری^(۷)
 خدا حافظ شما ای مشتری
 خوش آمدی خانم لری
 قایم نگه دار انگشتری

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ ه.ق.]

۱. می‌گذاری (= می‌گذری) شاید: جا می‌گذاری (جا می‌گذاری)
 ۲. یعنی خانم گفت چه کار داری
 ۳. شو = شب
 ۴. خواو، خو = خواب
 ۵. تاو = تاب
 ۶. درست‌تر آن است که بخوانیم «باشه» (= باشد) متن: باشد
 ۷. ظاهراً همان مفهوم است که امروزه «علاف‌کردن» یا «سرکار گذاشتن» گفته می‌شود.

۳۹

قافله شیراز بادوم بار شه
خانم منور جلو دار شه
رفتم به بازار پولم کم شده
خانم منور عاشقم شده
حالا بیا تا می خوریم
شراب از مال غیر خوریم
عزیز دلم ده بیا^(۱)
رفتم به باغ با بتری خالی
خانم منور جای تو خالی
لب دریا خنکه، ته دریا خنکه
دختر حاجی ملکه^(۲)
حالا بیا تا می خوریم
شراب از مال غیر خوریم
عزیز دلم ده بیا
خیلی خوشگلم ده بیا

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ ه.ق.]

۴۰

دلا با کسی آشنایی مکن
وگر می‌کنی بی‌بفایی^(۳) مکن

۱. ده بیا (د بیا) کلمه عوامانه به معنای تأکید در آمدن.
۲. ظاهراً اشارتی است به حاجی کاظم ملک التجار که در اواخر عصر ناصری در لباس تجارت به فتنه‌گری در سیاست می‌پرداخت و بعد از مشروطیت هم به‌عنوان تأسیس شرکتی برای ساختن راه تهران آمستارا مبالغه‌گفتی مردم را سرکیسه کرد و پول افرادی را که به او اعتماد کرده بودند خورد تا جایی که مخالفینش تصویری از او چاپ کردند که سرش از آن حاجی بود و تنش تنه سگ. وقتی این تصویر را بدو نشان دادند گفت بله سرش سر من است ولی تنش تن شرکا.
۳. بی‌بفایی = بی‌وفایی

جانم لیلی، آه
به هرکس که لاف محبت زدی
ازو تا قیامت جدایی مکن
جانم لیلی، آه

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ ه.ق.]

۴۱

خلخال آویز ورافتاده	شاخک نماست امسال ^(۱)
تنبان بلند ورافتاده	زانو نماست امسال
چشما درشت ورافتاده	خمار نماست امسال
پیرن زری ورافتاده	حریر نماست امسال
زن عقدی ورافتاده	صیغه نماست امسال
مرد ریش دار ورافتاده	بی ریش نماست امسال
ای ریش دارا فکری کنید	عهد بی ریشاست امسال

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۱. کاملاً روشن است که گوینده ترانه تحولات اجتماعی روزگار خود را در جهت فرنگی مآبی، به صورتی طنزگونه بیان می کند. از کلمه نماست برمی آید که گوینده از تصنعی بودن همه چیز شکایت می کند. چنان که در مورد چشم می گوید خمارنماست یعنی با عشو و ترفند چشم ها را خمار جلوه می دهند و پیراهن زری که تار یا پود آن طلا بوده به چیزی حریرگونه تبدیل شده و زن عقدی که شریک عمر و زندگی بوده از چشم افتاده و به جای آن صیغه - یعنی زنانی برای مدتی معین - به کانون خانوادگی راه یافته کما این که مردان جالافتاده و مسن و مجرب از کار برکنار شده اند و جوانان بی تجربه که هنوز ریش برنیاورده اند جای آنان را گرفته اند و لابد برکشیدن آنان برای صباحت و جمالشان بوده و به همین جهت کلمه «بی ریش» به صورت مطلق به معنای جوان ملوط به کار می رفته.

درخصوص ریش داشتن یا نداشتن داستانی نقل شده که ناصرالدین شاه از محمد قلی خان آصف الدوله پسر کوچک تر الله یارخان آصف الدوله پرسیده بود که حال تو اکنون بهتر است یا زمان خاقان مغفور (فتحعلی شاه) و محمد قلی خان که به رک گویی و صراحت معروف بود بی درنگ جواب داده بود، قربان وضع بنده فرقی نکرده زیرا آن روزگار که افراد ریش دار (مجرب و معمر) می پسندیدند، ما ریش نداشتیم و امروز که بی ریش (ملوط) می پسندند ما ریشمان برآمده است.

۴۲

هر دوست که بی‌بفاست^(۱) دشمن به ازوست
هر نقره که کم‌بهاست آهن به ازوست
ای خدا تاکی بنالم و بنالم و ننالم
شام شد تاکی بسوزم، بسوزم و نسوزم
هرکس که نمک خورد و نمکدان شکند
در مذهب رندان جهان سگ به ازوست
ای خدا تاکی بنالم و بنالم و ننالم^(۲)
شام شد تاکی بسوزم بسوزم و سوزم

شیراز ۱۸۸۶ [۱۳۰۳ ه.ق.]

۴۳

ما علی مولایم
در مدرسه شاییم^(۳)
هر صبحی که برخیزیم
حجره را طرح ریزیم
صیغه را خدا گفته است
یک صیغه خوش‌رویی
خوش‌رویی یا خوش‌مویی
چترش قجری باشه^(۴)
چکمنش زری باشه^(۵)
در دکان بقالی، یک خوانچه و اسبابش
باکاسه و بشقابش
حلوا دارچینی باشه

۲. متن: ننالم و نسوزم

۱. بی‌بفا = بی‌وفا

۳. شاییم = شاهییم. مدرسه شاه یکی از مدارس حوزوی تهران بود.

۴. مسلماً کلمه "باشد" در متن باید به صورت «باشه» تلفظ شود که به زبان عامیانه نزدیک‌تر است.

۵. ظاهراً چکن که به معنای نیم‌تنه است.

ظرفایش چینی باشه
 ماست جلبی باشه
 انگور صاحبی باشه
 خربزه ری باشه
 جفت گل نی باشه
 چند دانه هلو باشه
 راحت گلو باشه
 وقت ترش جو باشه
 کتابم گرو باشه

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۴۴

مژده به بلبل دهید فصل بهار آمده
 گل به همه رنگ و بو همزه خار آمده
 ای جانم، ای لولم، می خواست دلبر چه سازم
 نمی آیی قهر می کنم ازت
 عریضه به شهر می کنم ازت
 شاهان (شاه را) خبر می کنم ازت

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ ه.ق.]

۴۵

[غزال] مشکبوری من خطا ز من چه دیده‌ای^(۱)
 که همچو آهوان چین چرا ز من رمیده‌ای
 چشم رضا و مرحمت بر همه باز می کنی^(۲)
 چون که به بخت ما رسد این همه ناز می کنی

۱. تصحیح قیاسی. نسخه ژوکوفسکی: حلال مشکبوری من

۲. بیت شعری از سعدی شیرازی

یک پول دادم نارنگی
دادم «توت فرنگی»^(۱)
آفتاب ز بوم (بام) پریده
یارم هنوز خوابیده
خواب است و بیدارش کن
مست است و هوشیارش کن
اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۴۶

شیفته و آشفته در همه عالم منم^(۲)
باز به فدایت سروجان و تنم
من که پول بدم یل بخرم
تو که تن نکنی پیش نیایی
بوس ندهی، قر ندهی
من چه کار کنم
اگر خبر از آمدنت می‌داشتم
هزار برگ ریحان جلو پای تو می‌کاشتم^(۳)
من که پول بدم مشمش^(۴) بخرم
تو که تن نکنی پیش من بیایی
بوس ندهی، قر ندهی

۱. آشنایی با توت فرنگی از نوآوری‌های زبان ناصرالدین شاه است. اعتمادالسلطنه در المآثر والآثار بدان

صریحاً اشاره کرده اما ژوکوفسکی این کلمه را نام زنی دانسته است.

۲. قرائت صحیح شعر ظاهراً چنین بوده: شیفته و آشفته به عالم منم

۳. اصل شعر ظاهراً چنین بوده:

از آمدنت اگر خبر داشتمی در هر قدمت سنبل تر کاشتمی

۴.

نیمش پارچه‌ای بی‌نهایت تن نکنی یعنی نهوشی

من چه کار کنم^(۱)

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ ه.ق.]

۴۷

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست^(۲)
بارها داشتم از کنج لبانت هوسی
مردم از حسرت و ابراز نکردم به کسی
سلب روونم^(۳)
آرام جونم
بی تو نمونم
در دست جونم
نمیری ان شاء الله^(۴)

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۴۸

اگر یار منی تو، ها^(۵)، بیا
شب تار منی تو، ها، بیا
روزگار منی تو، ها، بیا
یار بالا بالا بالا
بفرما بالا بالا

۱. من این تصنیف را به روایتی دیگر در سال ۱۸۹۹ در تهران شنیدم که برگردان تصنیف حاضر به عنوان اصل گرفته شده و برگردان آن دو سطر با لهجه مازندرانی بود:

لاله زار دارنه (دارد) کیجا شکن و بالا دارنه کیجا (ز)

۲. این بیت از سعدی شیرازی است. ۳. سلب = سرو، روون = روان

۴. قسمت اخیر باید: نمیری ایشالا خوانده شود که به زبان عامیانه نزدیک تر است.

۵. ها، از اصواتی است که آوازخوانان معمولاً در هنگام خواندن شعر می افزایند. شاید هم مخفف «هان» حرف تنبیه است.

دلبری تو پنج‌دري^(۱)

رو صندلی تو کشوری^(۲)

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۴۹

تو که از خوردن می لعل لب رنگین است

پس سبب چیست که می تلخ و لب شیرین است

صنم صنم، پشت در منم

به گدا مده مستحق منم

سنگ مزن بر سر من

خون مکن جگرم

پاره مکن پیرهنم^(۳)

دیشب اطاقت که بود

شمع و چراغت چه بود

بلبل باغ رضا

شام چه خوردی غذا

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۵۰

ها لیلی، ها لیلی

با ما نداری میلی

دوست^(۴) می دارم خیلی

یک دم روان شو، لیلی

قدت بینم لیلی

۱. پنج‌دري یعنی اطاقتی که پنج در داشته باشد و به تعبیری دیگر اطاق بسیار بزرگ.

۲. ظاهراً نام معشوقه «کشور» بوده.

۳. به صورت عامیانه باید خوانده شود: خون نکن جیگرم پاره نکن پیرنم. در متن جگرم و پیرهنم آمده.

۴. به معنای دوست می دارم.

مرگت (مرگ ترا) نینم لیلی
دستم بگیری لیلی*
حیف است بمیری لیلی

اصفهان ۱۸۸۵ و شیراز ۱۸۸۶

۵۱

فدای حلقه چشمت شوم چه مشکین است
سرت به سینه گذارم که مطلبم این است
ای ایاز من**
[ای]^(۱) سرو ناز من
ای، جانگداز من
ای شیرین سبزه
مکن تو^(۲) غمزه

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۵۲

میشکنم نمیشکنم قفل در صندوقچه را
درآرم، درنیارم پیرهن گل بادومچه را^(۳)
ها، بابام، ها جانم^(۴)

* این شعر به روایتی دیگر در شیراز:

- گفتی به پیرم لیلی دستت بگیرم لیلی
ظاهراً نسخه بدل به صورت درست چنین بوده: گفتم به پیری، لیلی دستم بگیر لیلی
** ژوکوفسکی توضیحاً اضافه کرده که ایاز محبوب محمود غزنوی بود.
۱. در قسمت‌های چهار و پنج، کلمه «ای» موجب آشفتگی وزن است. مگر آن‌که از اصوات الحاقی شعر به وسیله خوانندگان باشد.
۲. متن: تو نکن غمزه. شاید دو قسمت اخیر چنین بوده:
شیرین سبزه نکن تو غمزه یا کم کن تو غمزه
۳. بهتر است خواننده شود: پیرن (پیراهن، پیرهن) بادومچه (بادامچه)
۴. های بابا، های جانم بهتر است.

کیجی کیجی همچی مکن^(۱)
زلف سیا قیچی مکن^۲

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲.ه.ق.]

۵۳

عرقچین سرت ترمه راه راه بی مروّت، بی حمیت
به قربان سرت بفرما بالا بی مروّت بی حمیت
سر شب تا سحر نالم
که سینه به سینت (سینه‌ات) مالم
که من مرغک بی بالم

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲.ه.ق.]

۵۴

خال‌های صورتت هر لحظه نازی می‌کند
این فرنگی‌زاده با مهتاب بازی می‌کند
مجنون نیم لیلی، دیوانه عشقم، دیوانه دیوانه
بیا بخوریم شراب انگور سیاه، مستانه مستانه
امشب به بر من است این مایه ناز
یا رب تو کلید صبح در چاه انداز
مجنون نیم لیلی، دیوانه عشقم، دیوانه دیوانه
بیا بخوریم شراب انگور سیاه، مستانه مستانه
ای روشنی صبح به مشرق برگرد
ای ظلمت شب با من بیچاره بساز
مجنون نیم لیلی، دیوانه عشقم، دیوانه دیوانه
بیا بخوریم شراب انگور سیاه، مستانه مستانه

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷.ه.ق.]

۱. ظاهراً منظور همان «کیجا» است به معنای «دختر»، همچی = همچنین، زلف سیا (= زلف سیاه).
قیچی کردن به معنای کوتاه کردن (زلف با قیچی)

۵۵

روزی به طفلی گفتم که مایلم شما را
 دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا
 بیا بیا بهور^(۱) بده
 بهور لب تنور بده
 اگر به ما نمی دهی
 برو به مرده شور بده

تهران ۱۸۸۴ [۱۳۰۱ ه.ق.]

۵۶

همچون که نشسته‌ای تو شاه همه‌ای
 در مجلس عاشقان چراغ همه‌ای
 بلولم بلولم تو چشما [ت]
 دوستی که با زور همیشه
 عاشقی که بی پول همیشه
 بلولم بلولم تو چشما [ت]

اصفهان ۱۸۸۵

۵۷

پنج دانه تخم خریدم از برای خاطر شبات
 هوشعنا
 یک من گوشت خریدم از برای خاطر شبات
 هوشعنا
 یک من عرق خریدم از برای خاطر شبات
 هوشعنا*

* از قول یک یهودی (ز)

۱. بهور دادن به معنای لذت بردن.

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ ه.ق.]

۵۸

«ناصرالدین شاه در سال ۱۸۷۹/۱۲۹۶ ه.ق.، پس از مراجعت از سفر دوم به اروپا، در تهران از روی نمونه اروپایی اداره پلیس را تأسیس کرد و کنت دوموته فورته را در رأس آن قرار داد. کنت رئیس پلیس، علاوه بر مراقبت در نظم و ترتیب و آراستگی پایتخت ایران، با تدابیر سخت و جدی، بستن فاحشه‌خانه‌ها یا تمرکز دادن آنان در بعضی از محله‌های شهر، مانند چال سیلابی یا «گودی سیلابی» می‌کوشید تا به فسق و فجور پنهانی سروسامانی دهد. موتته فورته، احتمالاً برای آن‌که وجهه‌ای در میان مردم بیابد، کودکان خود را لباس ایرانی می‌پوشانید و با نام‌های ایرانی می‌نامید. چنان‌که نام یکی از دختران خود را به لایلاخانم برگرداند. موتته فورته علی‌رغم آن‌که لقب «نظم‌الملک» یافت، در میان مردم تنها به نام کنت Conte مشهور بود. مردم در جواب تعقیب زنان بدکاره به امر کنت، تصنیف زیر را برای دخترش ساختند و در این تصنیف وی را به گونه موجودی فاسد تصویر کردند. این تصنیف‌ها از حدود تهران گذشت. کودکان و بزرگ‌ترها آن تصنیف را به خوبی می‌دانستند و در کوچه بازار اصفهان و شیراز می‌خواندند.»

این مطالب را ژوکوفسکی، در صدر کلام، یعنی پیش از ذکر تصنیف آورده ولی در حاشیه نیز باز مطالبی ذکر کرده که ما از لحاظ پیوستگی موضوع، به دنباله این مطلب می‌آوریم:

«مردم به موتته فورته و اداره پلیس وی زیاد طعنه می‌زدند. مثلاً او را به مسخره چنین خطاب می‌کردند:

ای کنت پلیسا، سرورک...^(۱) نـمیری ان شاءالله

۱. درباره کنت دوموته فورته که اصلاً ایتالیایی و تبعه دولت ایریش بود، بسیار نوشته‌اند. هنوز محلی در شمال خیابان استانبول، در راستای خیابان لاله‌زار به نام چهارراه کنت یادآور آن ایتالیایی است که سنگ اولیه نظمیّه (شهربانی) تهران (و بالنتیجه سراسر ایران) را کار گذاشت هرچند که خالی از معایب فراوان نبود و بلکه بسیار چاپلوس و فرصت طلب و پول دوست و مداخل پرست بود که شرح آن در کتب تاریخی من جمله کتاب «ایران و جهان» ج ۲ (قاجاریه ص ۶۸۹ تا ۶۹۵) آمده این نکته را باید اضافه کرد که دوبیتی

دویستی های زیر که منشأ کتابی دارند، در برابر اقدامات پلیس در مبارزه با می خواران و عیاشان ساخته شده است:

زنهار حذر کنید رندان ز پلیس یک جو نرود به خرج ایشان تدلیس
درکنده کنت دومونت فرت خواهد مرد در چرخ اگر خطا نماید برجیس

[و]

ای می خواران سیاه شد روز شما حکم است پلیس بو کند پوز شما
از من شنوید و بعد از این حقنه کنید تا بسوی کنند بعد از این... شما

لیلا را بردند چال سیلابی
بخشش^(۱) آوردند نان و سیرابی^(۲)
لیلا را بردند دروازه دولاب
براش خریدند ارسی^(۳) و جوراب
لیلا را بردند حمام گلشن
کنت بی غیرت چشم تو روشن

→

به قول ژوکوفسکی و رباعی به اصطلاح اهل ادب «زنهار حذر کنید...» ظاهراً از ناصرالدین شاه است و در مقابل آن، مردم باذوق ایران این رباعی را ساختند.

همدست اگر شود به ابلیس پلیس در چرخ عطارد ار شود خفیه نویس
مویی نشود ز عانۀ رندان کم و نوره شود تمام شهر پاریس

در خصوص کنت دومونته فورته رجوع شود به روزنامه شرف و مقاله من در مجله اطلاعات ماهیانه سال ۳ شماره ۸ و مقاله دکتر احسان اشراقی در مجله بررسی های تاریخی سال ۷ شماره ۲ و تاریخ مؤسسات تمدنی... حسین محبوبی اردکانی ج ۲ ص ۱۳۹ و مقاله اقبال یغمایی، مجله یغما سال ۲۵ ص ۱۳۴.

۱. بخشش = بهرش یعنی برایش.

۲. سیرابی (شکنیه) در آن روزگار بسیار ارزان و خوراک پست و مردمان فقیر و تنگدست بود. در نسخه بدلی که ژوکوفسکی به دست داده: سیب و گلابی آمده. گوینده شعر می خواسته هرچه بیشتر دختر کنت را تحقیر کند و در حقیقت خود کنت را.

۳. اروسی یا ارسی کفش هایی بود به فرم روسی (اروپایی) که تازه به ایران وارد شده بود. ارسی یعنی روسی. هنوز هم مردمان آذربایجان روس ها اروس می نامند. ارسی (= روسی) ضمناً نام پنجره های بالارو یا شیشه های رنگی بود.

فلفل تندم لیلا^(۱)
 دختر کنتم لیلا
 لیلا ملوس است
 ننه [اش] عروس است
 آقاش... است^(۲)
 لیلا را بردند گود قداره^(۳)
 برایش آوردند ساز و نقاره
 لیلا را بردند باغ انگور
 برایش آوردند دنبک و سنتور
 لیلا را بردند گود فیروزه
 پولش ندادند دلش می سوزه
 لیلا را بردند کوچه نمکی
 برایش آوردند اسب و یدکی
 لیلا را بردند کوچه غریبون
 لیلا یار من است
 روزگار من است

۱. نسخه بدلی که ژوکوفسکی آورده و در حاشیه قرار داده به نظر صحیح‌تر می‌آید بدین گونه:

فلفل تند است لیلا

دختر کنت است لیلا

ولی ما همان ضبط محقق روسی را اصل قرار دادیم. با این همه باید یادآور شد که در شعر عامیانه به جای «است» و دیگر کلماتی از این دست محترمانه، کلمات را می‌شکنند و فی‌المثل می‌گویند: فلفل تنده یا دختر کنته، لیلا ملوسه، ننش عروسه، باباش (آقاش) دیوئه.
 ۲. آقاش دیوٹ است. ژوکوفسکی کلمه آغا را با غین ضبط کرده (آغا) و امروز با قاف نوشته می‌شود (آقا). این کلمه اصلاً مغولی است به معنای برادر بزرگ‌تر و توسعاً به معنای بزرگ‌تر که در عرف قبیله‌ای به معنای رئیس و رهبر و سرور است. بنابراین، این کلمه را می‌توان به هر دو صورت نوشت. اما امروزه بنا بر یک قاعده نانوشته ولی محترم در مورد زنان و خواجگان «آغا» نوشته می‌شود، مثل مونس‌آغا، تومان آغا و آغاجوهر و آغامبارک و (آقا) برای مردان به کار می‌رود مثل علی‌آقا، حسین‌آقا، نام سرسلسله قاجاریه را نیز چون مقطوع‌النسل بوده هم به صورت آغامحمدشاه و هم به صورت آقا محمدخان نوشته‌اند.
 ۳. تصحیح قیاسی. نسخه: کوه قداره. ضمناً باید توجه داشت که اماکنی که نامشان در این ترانه آمده همه از اماکن بدنام در تهران بوده‌اند.

شب تار من است^(۱)

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۵۹

به طهران خراب افتاده کارم لیلا

به بازار کساد افتاده بارم لیلا

نیم ذرع بالا کن لیلا

ما را رضا کن لیلا

لیلا را بردند حمام فیروزه لیلا

هرچه می خوابم خوابم نمیاد لیلا

هرچه می کنم بم نمیاد لیلا^(۲)

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۶۱/۶۰

بانویی عالی جاه، که در این حادثه ذکر نامش پسندیده نیست، پس از زایمان بدفرجام اجباراً به پزشک اروپایی مراجعه می کند و تحت معاینه قرار می گیرد. تصنیف زیر از جمله تصنیف های رکیکی است که مطربان در این زمینه ساختند. شایع است که مطربان به علت ساختن این تصنیف ها به سختی مجازات شدند^(۳)

۱. ژوکوفسکی نسخه بدلی هم در پایان ترجمه روسی ترانه، به دست داده.

آرام جانم لیلا

سرو روانم لیلا

باریک میانم لیلا

اجل مهلتم ده که من نوجوانم لیلا

گل گلدسته مازندرانم لیلا

ولی به نظر می آید که اشتباه کرده و به قرینه مازندران محتملاً این اشعار در مورد لیلاخانم یوشی خواهر عایشه خانم بوده که هردو خواهر را ناصرالدین شاه متناوباً در نکاح متعه داشته.

۲. این ترانه، دنباله ترانه قبل به نظر می رسد و ظاهراً از روی ترانه پیشین به تقلید ساخته شده باشد.

۳. ژوکوفسکی پرده دری نکرده و حرمت نگه داشته و نام کسی را نبرده ولی ما می دانیم که آن «بانوی

۶۰

بانژور مسیو، من حکیم اروسم^(۱)

حکیم درد می‌کنه...

بس که زدم سنگ جهنم به...^(۲)

حکیم درد می‌کنه...

از پشیم ... صد تا غالی (قالی) بافته می‌شه

حکیم درد می‌کنه ...

از جناغ ... صدتا زین قاطر ساخته می‌شه

حکیم درد می‌کنه ...

دالان ... صدتا شتر بسته می‌شه

حکیم درد می‌کنه ...

از پهلوی ... زنگ قاطر ساخته می‌شه

حکیم درد می‌کنه ...

حکیم دست نگذار به...

حکیم درد می‌کنه ...

→

عالی‌جاه» خانم افسر السلطنه دختر عزةالدوله خواهر ناصرالدین‌شاه بوده. پدر این دختر میرزا یحیی‌خان معتمدالملک شوهر چهارم خانم عزةالدوله ملک‌زاده خانم بوده که پس از مرگ برادر خود میرزا حسین‌خان مشیرالدوله قزوینی به منصب وزارت خارجه و لقب مشیرالدوله رسید. وقتی این خانم به طبیب انگلیسی مراجعه کرد و - لابد معاینه شد - جامعه در بسته آن روز ایرانی تکان خورد که زن مسلمانی در برابر یک مرد فرنگی برهنه شده و آن مرد فرنگی بدن او را لمس کرده. محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه در این باره می‌نویسد: ذیل تاریخ چهارشنبه ۲۲ ذی‌الحجه سال ۱۳۰۸ ه. ق. «... در حضور شاه صحبت از زاییدن افسر السلطنه دختر مشیرالدوله که از عزةالدوله است بود که در وقت وضع حمل، حکیم ادلنگ انگلیسی را برده بردند برای قابلگی. شاه خیلی متغیر بود و می‌فرمود بدرسمی تازه معمول شده که مرد باید زن را بزیانند. امین‌السلطان [میرزا علی‌اصغرخان] عرض کرد چرا متغیر می‌شوید مگر چه خواهد شد؟...».

۱. Bonjour Monsieur [به معنای آفا سلام] به وسیله مردم عادی، در مورد مردان و زنان یکسان به کار برده می‌شود. [اما در مورد حکیم اروسم]، از طبیب «روسی» در تصنیف تنها از آن جهت گفت‌وگو به میان آمده که کلمه اروس با کلمات نس و ... هم قافیه است.

۲. سنگ جهنم نام عوامانه نیترات دارژان است که برای معالجه زخم به کار می‌رود.

حکیم دست من به دامن تو
حکیم علاجی بکن به ...
حکیم درد می‌کنه ...

تهران ۱۸۹۹

۶۱

بانژور موسیو من از زنان اروسیم
حکیم درد می‌کنه ...
یک شاخ نبات جا دادم به ...
حکیم درد می‌کنه ...
بس که زدم سنگ جهنم به ...
حکیم درد می‌کنه ...
شاه می‌دونه وزیر می‌دونه
وزیرالوزرا می‌دونه امیرالامرا می‌دونه
حکیم درد می‌کنه ...
دیدن شا[ه] می‌رود ...
به مسجدشاه می‌رود ...^(۱)
سیل^(۲) و تماشا می‌رود ...
سرش بالا می‌کنه ...
زنا را نگاه می‌کنه ...
شاه^(۳) دعا می‌کنه ...
سوفال دوزنک^(۴) می‌خواد ...

۱. حرف ب زائد است. صحیح بدون آن است: مسجدشا[ه] می‌رود. غرض از مسجدشاه همان مسجد بین بازار بین‌الحرمین و بازار بزرگ است که به فرمان فتحعلی‌شاه ساخته شده و اکنون به نام «مسجد امام» خوانده می‌شود.

۲. سیل «= سیر» حرکت کردن، سفر کردن و به قرینه: تفریح کردن، چیزهای تازه دیدن.

۳. باید خواند: شاهو (شاه را)

۴. سوفال دوزنک یعنی سولفات دوزنگ Sulfate de zinc دارویی برای شست‌وشوی زخم. این ترانه دنباله

حکیم درد می‌کنه ...
شاه می‌دونه وزیر می‌دونه
که درد می‌کنه ... لم
دیدن شا می‌رود ...
سرش بالا می‌کنه ...
شاه دعا می‌کنه ...

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ ه.ق.]

۶۲

این ترانه در مورد مرگ ناصرالدین‌شاه و جلوس مظفرالدین‌شاه در تهران ساخته شده.
اختر از گردش نمی‌مانی چرا
ای فلک تا کی جفا
سال‌ها بودی ندیدم روی تو
[من]^(۱) فدای موی تو
جیگرم خون شد برای موی تو
[من] فدای روی تو
قاصدی نیست فرستم سوی تو
[من] بنازم موی تو
خورده‌ام تیری، بنازم شست تو
ای کمان ابرو، امان از دست تو

→

یا قرینه و مشابه همان ترانه پیشین است، با همان زشتی و رکاکت و صراحت دور از ادب. آنچه در بیان این ترانه مورد نظر بوده که فساد را همه درباریان از شاه گرفته تا رئیس‌الوزرا امیرالامرا می‌دانستند و می‌دیدند و همه از آن باخبر و همه در آن سهیم بوده‌اند و آنچه در ترانه اول منظور بوده این‌که مراجعه به طبیب مرد انگلیسی، نه برای معالجت، که برای مباشرت و مضاجعت بوده با یک فرنگی که این خود از مظاهر تجدد شناخته می‌شد.
۱. بدون افزودن کلمهٔ من، وزن شعر مختل به نظر می‌رسد.

آه دولت فیروز و عشق و ناز^(۱)
 عشق شب و روز و تو بلند و باز^۲
 شاه نو باز ماه نو
 شاه دین باز ماه دین
 آمده به طهران
 حالا بیا تا می خوریم
 شراب از مال غیر خوریم
 شاه تبریز، شاه خونریز*
 شاه مظفر تخت پازر^(۲)
 آمده به طهران
 از دو چشم بد خون بیاره
 دشمنش در آتش بسوزه
 ای سفید و قشنگ و ملوسم
 اذن بده تا لبث را ببوسم
 ایران شده منظم
 از دولت صدراعظم^{(۳)**}

تهران ۱۸۹۹

۱. ظاهراً ژوکوفسکی نتوانسته صورت صحیح شعر را تشخیص دهد. هر دو باره تصنیف هم از نظر وزن مختل است هم از نظر معنی.
- * این لقب در تصنیف فقط به علت هم قافیه بودن با «تبریز» گفته شده و سزاوار فرمانروای امروز ایران [مظفرالدین شاه] نیست. (ز)
۲. به نظر می آید که غلط ضبط شده.
۳. منظور امین السلطان میرزا علی اصغر خان است که در هنگام صدارت او ناصرالدین شاه کشته شد و او با تدبیر تمام تهران را از آشوب و اغتشاش حفظ کرد تا مظفرالدین میرزا از تبریز به تهران آمد و بر تخت نشست و مظفرالدین شاه خوانده شد و شاه جدید او را تا مدتی همچنان بر منصب صدارت نگه داشت. نظم تهران در این فاصله مرهون تدابیر صدراعظم و کفایت ژنرال کاساکوفسکی رئیس روسی فزاق خانه بود. خاطرات این افسر روس به فارسی به قلم عباسقلی جلی ترجمه شده و حاوی نکات دلپذیری از وضع اجتماعی و اداری آن روزگار است.
- ** امین السلطان پس از بی مهری موقتی شاه و عزل از مقام صدارت و تبعید به قم، پس از یک سال، دوباره به صدارت منصوب شد که تا حال در همین سمت مشغول است. مظفرالدین پس از بازگشت از سفر اروپا، در سال ۱۹۰۰ وی را اتابک اعظم لقب داد. (ژ)

۶۳

این ترانه مربوط به ورود مظفرالدین میرزا به تهران است پس از مرگ ناصرالدین شاه
نگار ناسازگارم چرا با من ساز نمیشه
شراب ناخوشگوارم چرا با من ساز نمیشه
شاه نو باز ماه نو آمد به تهران
حالا بیا تا می خوریم
شراب ملک ری خوریم
حالا نخوریم پس کی خوریم
وارث شاه ناصرالدین مظفرالدین سلامت
لله که این خسرو دین بر تخت شاهی بیامد
شاه نو باز ماه نو آمد به تهران
حالا بیا تا می خوریم به یاد صدراعظم
شراب ملک ری خوریم
حالا نخورم پس کی خوریم

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ ه.ق.]

۶۴

ظل السلطان سلطان مسعود میرزا پسر مرحوم ناصرالدین شاه، در سال ۱۲۶۶ از بطن عفت السلطان (کلثوم خانم)، زنی نه از خاندان سلطنتی، به دنیا آمد. ظل السلطان برادر شاه فعلی [مظفرالدین شاه] است و در سال‌های ۱۸۸۰ تقریباً مقتدرترین شخص در ایران بود. غنی‌ترین مناطق که نزدیک به نیمی از ایران را تشکیل می‌داد یعنی اصفهان، فارس، عربستان (خوزستان) لرستان، کردستان، کرمانشاه، یزد، بروجرد، بختیاری، عراق، گلپایگان، خوانسار، محلات، کمره، درجزین در دست او به عنوان والی بود. ظل السلطان در اصفهان زندگی می‌کرد و شوهرخواهر او یعنی صارم الدوله (ابوالفتح خان) با عنوان رییس کل دستیار او بود. زن صارم الدوله، عفت الدوله کسری خانم خواهر تنی ظل السلطان بود. جلال الدوله (سلطان حسین میرزا) پسر ارشد

ظل‌السلطان جانشین وی در شیراز بود. ظل‌السلطان قشونی عالی داشت که بدون مریان اروپایی از عهده کار برمی آمد. بسیار ثروتمند بود و پارک و قصری به نام مسعودیه در محله نگارستان نزدیک دروازه شمیران تهران داشت. وی بدون شک مردی عاقل، اما خشن و سنگدل بود. قدرت و ثروت و بعضی نیات ظل‌السلطان او را نابود کرد. شاه فقید در سال ۱۳۰۵ ه. با صلاح دید امین‌السلطان (میرزا علی اصغرخان) وزیر اول محبوب خود و صدراعظم آینده همه نواحی را غیر از اصفهان از ظل‌السلطان گرفت. درباره ستایش ظل‌السلطان در ادبیات روس به مقالات بلوزرסקی در «گزارش‌های روس» سال‌های ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۷ (مخصوصاً شماره ۲۴ سال ۱۸۸۷) رجوع کنید. کاملاً معلوم نیست چرا این مقالات در صفحات روزنامه به جزوه پانزدهم «مجموعه مدارک جغرافیایی، نقشه‌برداری آماری آسیا» که از قرار معلوم سری است و به وسیله کمیته علمی ستاد کل چاپ می‌شود، منتقل شد. نیز مقایسه کنید با ایران معاصر «دکتر اوئیلیس ترجمه کوروستوسو صفحه ۲۳ و بعد آن».*

گاری امیرزاده کو**

جام‌های پر از باده کو

آن بچه‌های ساده کو

شاهزاده جان خوب کردی رفتی

قاج زین (زینو = زین را) بگیر نیفتی

کو اصفهان پایتخت من

کو توپچی [و] کو تخت^(۱) من

کو حکم‌های سخت^(۲) من

*. دکتر اوئیلیس همان دکتر جیمز ویلز است که پزشک تلگراف‌خانه انگلیس در شیراز و اصفهان بوده و کتابی نوشته به نام «ایران آن‌طور که هست» این کتاب که در زمان ناصرالدین‌شاه از روسی به فارسی ترجمه شده به وسیله سید عبدالله با عنوان «تاریخ اجتماعی ایران» به توسط جمشید کیان‌فر انتشار یافته.

** انگیزه اولیه تصنیف را در تصنیف بعدی می‌یابیم. به شماره ۶۷ رجوع کنید. (ژ)

۱. ظل‌السلطان سپاه مجهز اتریشی ترتیب داده بود، شاه قاجار فهمید و ژنرال واگنرخان را به تمهیدی به اصفهان فرستاد تا تحقیق کند. واگنرخان در بازگشت شاه را هشدار داد و شاه در سال ۱۳۰۵ درحالی که در پارک ظل‌السلطان به مهمانی رفته بود، در بازگشت ناگهانی، طی فرمانی ظل‌السلطان را از کلیه قلمرو حکومتی خود - جز اصفهان - معزول نمود.

۲. کو حکم‌های سخت من، اشاره به حکم‌های نوعاً قساوت‌آمیز ظل‌السلطان بود که کمترین آن بریدن گوش

ای خدا ببین این بخت من
شاه بابا گناه من چه بود
این روز سیاه من چه بود
کو اصفهان، کو شیرازه
کو صارم الدوله^(۱) پرنازه
کو توپچی و کو سربازه
شاه بابا گناه من چه بود؟
این روز سیاه من چه بود؟
صدراعظم بهر خدا
عرضم نما به پادشا
پارک^(۲) مرا پیشکش نما

شاه بابا گناه من چه بود
این روز سیاه من چه بود

شاه بابا گناهت را می‌گه
این روز سیاهت را می‌گه
جلال الدوله بچه بود^(۳)
شیراز بهش^(۴) سپرده بود
والله چیزی نخورده بود

شاه بابا گناه من چه بود
این روز سیاه من چه بود

→

- و بینی و بیشترین شکم‌دریدن و مسموم کردن.
۱. صارم الدوله ابوالفتح میرزا شوهر کسرا تیل خانم خواهر ظل السلطان که شهرت داشت ظل السلطان وی را قهوه فجری داده. پس از وی لقب صارم الدوله به اکبر میرزا پسر ارشد ظل السلطان تعلق گرفت.
 ۲. پارک ظل السلطان در دنباله خیابان اکباتان نزدیک میدان بهارستان بود که سال‌ها بعد مقر وزارت معارف و اوقاف شد. پارک را ظل السلطان به رضاخان داد و رضاخان به وزارت معارف هدیه نمود.
 ۳. پسر ظل السلطان که هم‌نام و هم‌لقب برادر بزرگتر ظل السلطان بود. ظل السلطان برای تحکیم کار خود دختر میرزا یوسف صدراعظم را برای او گرفت. ۴. بهش = به او

صدراعظم^(۱) در هوسه
شیراز [و] ازم گرفت بسه
مرغ دلم در قفسه

شاه بابا گناه من چه بود...*

اصفهان ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷]

۶۵

این تصنیف یکی از وقایع مربوط به حرمسرای ظل السلطان را مسخره می‌کند.

صدتومن دارم زیر آجرا
قر خوب می‌خواهی خونه تاجرا
شازده چرا زن گرفتی
مگه بهتر از من گرفتی

قند ارسیت ندادم
قر زیر کرسیت ندادم
حلوای اردت ندادم
قر پشت پردت ندادم
شازده چرا زن گرفتی
مگه بهتر از من گرفتی

برنج کلوار ندادم
زعفران به مثقال ندادم
شازده چرا زن گرفتی
مگه بهتر از من گرفتی

ایشالا قرم کورت کنه
همچین و همچونت کنه

۱. میرزا علی اصغر خان اتابک که نظر خوشی به ظل السلطان نداشت و در تخریب کار او می‌کوشید.
* وقتی مظفرالدین شاه پس از تاجگذاری به فاصله‌ای نسبتاً کوتاه امین السلطان را معزول و به قم تبعید کرد، این تصنیف که مختصرتر است، در تهران معمول بود. عین‌الدوله حامی امین السلطان بود و فرمان‌فرما مخالف. (ز)

از شهر بیرون کنه
روونه تهرونت کنه
حاکم زنجونت کنه
دست خری کو... کنه

شازده چرا زن گرفت
مگه بهتر از من گرفت
رو به مصلا می‌کنم
عریضه بر شا می‌کنم

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ ه.ق.]^(۱)

۱. ژوکوفسکی این ترانه را با همان برداشت ادیبانه - و شاید بهتر باشد بگوییم «مستشرقانه» - که حاکی از عدم دریافت ظرافت‌های زبان فارسی است، آورده. مثل صد تومان، خانه تاجرا که اساساً گاه محل وزن است. من آن را به صورت عوامانه آوردم. بنابراین کلماتی مثل تومان را «تومن» نوشتم و خانه را خونه به شرحی که در زیرنویس آمده: تومن (تومان)، آجرا (آجرها) خونه تاجرا (خانه تاجران)، شازده (شاهزاده)، قند ارسیت (قند روسی به تو)، حلوی اردهات (حلوی ارده به تو) پردت (پردهات) قرای (قرهای)، باغجت (باغچهات) طاقجت (طاقچهات) برنج کلوار (کربال)، روونه (روانه)، ییلا (یک‌لا)، روبند (روبنده). ایشالا (ان‌شاءالله)، شا (شاه). اما از لحاظ ظرایف معنی باید دانست که ترانه از زبان یکی از صیغه‌های ظل‌السلطان ساخته شده که نوعاً عوام و بی‌سواد بودند ولی ساده و ساده‌لوح که مراتب ناز و غمزه و مسایل شهوری و جنسی خود را به رخ شوهر می‌کشد و از شوهر بازخواست می‌کند که چرا در مقابل همه لذت‌هایی که بدو بخشیده او صیغه دیگری گرفته و سرانجام می‌گوید که چادر را یک‌لا می‌کنم (یعنی لباس را نازک‌تر و بدن‌نماتر) می‌کنم و روبنده را بالا می‌زنم. روبنده پارچه سفید مشبک و سوراخ سوراخی بود که زیر چادر به سر می‌کردند به طوری که صورت زن به هیچ وجه دیده نمی‌شد و آن زن از شبکه‌های روبنده جهان خارج را می‌دید. زنانی که می‌خواستند دلبری کنند و زیبایی خود را به دیگران نشان دهند گاهی روبنده را جزئاً یا کلاً بالا می‌زدند. زنان متجدد بیشتر چنین می‌کردند.

یک نکته قابل ذکر است که کرسی چهارپایه‌ای چوبین بود که روی آن لحاف کلفتی می‌انداختند به نام «لحاف کرسی» و در زیر آن منقلی از آتش می‌نهادند و چهارپایه به علت محدودیت فضا با همان منقل گرم می‌شد و گاه آفتابه پر از آبی را هم به پایه کرسی می‌بستند که با حرارت کرسی فی‌الجمله گرم شود تا صبح سحر که می‌خواستند وضو بگیرند آب نسبتاً گرم داشته باشند و مجبور نشوند که در سرمای شدید، آب یخ‌بسته حوض را بشکنند تا وضو بگیرند. در هر حال کرسی وسیله‌ای کم‌خرج و گرم‌کننده بود. اما چون زیر کرسی را کسی نمی‌دید، وسیله‌ای بود برای ارتباط بدنی نهانی زنان و مردان ولو به صورتی ناقص و ابتدایی. ایرج میرزا از این شیطنت‌ها به «احوال‌پرسی» یاد کرده است. ژوکوفسکی درباره کرسی می‌نویسد: کرسی میز کوچک و کوتاهی است که منقلی از زغال سرخ‌شده زیر آن قرار می‌دهند و لحافی نیز روی آن پهن می‌کنند. ایرانیان در سرما تا کمر زیر لحاف می‌نشینند یا تا گردن زیر آن می‌خوابند و گرم می‌شوند.

۶۶

برگردان این تصنیف عهد ظل السلطان را توصیف می‌کند.
یارکی دارم به بازار امیر*
طفلکی دیدم می‌خورد شکر پنیر

اینجا ملک تهران است بیا فرار کنیم
این سبزمیدان است** بیا فرار کنیم
شیراز گلستان است بیا فرار کنیم
ابرو بالا مژگان است بیا فرار کنیم
روز عید قربان است بیا فرار کنیم
عهد ظل السلطان است بیا فرار کنیم
یارکی دارم به بازار زرگرا
طفلکی دیدم خرید انگشتر

اینجا ملک تهران است بیا فرار کنیم
اینجا سبزمیدان است بیا فرار کنیم
شیراز گلستان است بیا فرار کنیم
ابرو بالا مژگان است بیا فرار کنیم
روز عید قربان است بیا فرار کنیم
عهد ظل السلطان است بیا فرار کنیم

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

* بخشی از بازار تهران. (ز)

بازار امیر اکنون نیز به نام تیمچه امیر در بازار بزرگ تهران باقی است و از تأسیسات امیرکبیر میرزا محمدتقی‌خان فراهانی.

** محلی در تهران (ز)

سبزمیدان (سبزمیدان) هنوز هم در مدخل بازار بزرگ تهران باقی است. ولی در روزگار محمدشاه در سبزمیدان که ظاهراً تنها میدان شهر بود، کسبه مختلف مثل سلمانی‌های دوره‌گرد، درویشان، گدایان، معرکه‌گیران، لوطیان و خلاصه تمام طبقات غیرفرهیخته در این میدان می‌لولیدند و حتی مراسم سربردن و گوش و دماغ بردن نیز در این میدان صورت می‌گرفت و پیداست که در چنین اوضاعی، سبزمیدان تا چه حد کثیف و متعفن و دل‌آزار بود. امیرکبیر مراسم اعدام و شکنجه را به نقطه‌ای در جنوب تهران منتقل کرد که اکنون به نام «میدان اعدام» خوانده می‌شود.

۶۷

این تصنیف آن‌طور که به من گفته‌اند، درخصوص عزیمت معتمدالدوله (فرهاد میرزا) در شیراز ساخته شده است. معتمدالدوله از سال ۱۲۹۳ تا ۱۲۹۸ ه. در فارس حکومت کرد. سپس ظل‌السلطان جای او را گرفت و جلال‌الدوله والی فارس شد و صاحب دیوان (میرزا فتح‌علی خان) به عنوان «کارگذار»^(۱) منصوب شد. قوام‌الملک که در تصنیف از او یاد شده، در تقویم عناوین فارسی آخر سال ۱۲۹۰ ه. در عداد «رهبران فارس» آمده. اما هویت سیف‌السلطنه بر من مجهول مانده است و نیز معلوم نشد «قدم دختر» و «عزل شوهر» اشاره به چه کسانی است.

هوا بدین پر نمی
شیراز بدین خرّمی
شازده چرا می‌روی
خیر از خودت نبینی
از قدم دخترم
معزول شد شوهرم
چه حیف، حیف ای خدا
چه چاره، حیف ای خدا
گاری امیرزاده کو
آن^(۲) بچه‌های ساده کو
آن شیشه‌های باده کو
به سیم زده^(۳) پادشا
حاکم شهر شما
قوام و سیف‌السلطنه
چه حیف، حیف ای خدا

۲. نسخه: این. قیاساً تصحیح شد.

۱. کلمه پیشکار درست‌تر است.

۳. به سیم زدن به معنای گرفتن تصمیمات شدید است تا آنجا که امکان خطر فراوان نیز احتمالاً برای تصمیم‌گیرنده پیش آید و خلاصه بادآباد گفتن و دل به دریازدن.

چه چاره، حیف ای خدا

شیراز ۱۸۸۶ [۱۳۰۳ ه.ق.]

۶۸

صاحب دیوان (میرزا فتحعلی خان) فرمانروای حقیقی فارس که اینک حیات ندارد، به سبب جوانی جلال الدوله در سال ۱۳۰۴ ه. (۱۸۸۶) که این تصنیف مربوط بدان زمان است، باعث ترقی وحشتناک ساختگی بهای ارزاق عمومی در شیراز شد. زیرا تمام روستاهای اطراف شیراز که ارزاق شهر را تأمین می‌کردند املاک شخصی او و قوام‌الملک ثروتمند معروف بودند. این رجال سیاسی نرخ اجناس را به صلاح دید شخصی معین می‌کردند. نارضایتی مردم در ژوئن سال ۱۸۸۶ به شورش و بلوا انجامید که درست با حرکت من از شیراز مطابقت داشت.

سیل سیاه رفت تو دیدی

چادر هوا رفت تو دیدی

قربغه^(۱) راه رفت تو دیدی

موش تو سوراخ رفت تو دیدی

صاحب دیوون^(۲) خر تو برون

چه کار داری به نرخ نون

یک راست برو شغال چیپون^(۳)

یک راست برو پایتخت ...

شیراز ۱۸۸۶ [۱۳۰۳ ه.ق.]

۱. همان قورباغه است.

۲. فتحعلی خان صاحب دیوان پسر میرزا علی اکبرخان پسر حاج ابراهیم خان کلاتر از رجال عصر ناصری بود و مثل همه رجال آن روزگار مردی سودجو، طماع و پول‌پرست بود که از طریق اخذ و رشوه و شلتاق و خلاصه نادرستی، دارایی فراوانی تحصیل کرد. اشاره گوینده ترانه که چه کار داری به نرخ نون، اشاره به احتکار و دغلی صاحب دیوان است که موجب قحط و غلاو مردن شماری از مردان و زنان بر اثر گرسنگی شدند. درخصوص فتحعلی خان صاحب دیوان رجوع شود به روزنامه اعتمادالسلطنه، تاریخ تبریز نادر میرزا، شرح حال رجال بامداد و روزنامه شرف.

۳. روستایی در نزدیکی شیراز که مقر و ملک فتحعلی خان بود.

۶۹

در زمان حاضر، تریاک یکی از مهم‌ترین و گران‌بهاترین محصولات صادراتی ایران است. تریاک ایران از نظر کیفیت بر تریاک‌های هندی و ترکی برتری دارد. با فروش تریاک مبلغ معتنا بهی نصیب ایران می‌شود که برای خرید کالاهای گوناگون در کشورهای خارجی به مصرف می‌رسد (رک المآثر والآثار محمد حسن خان [اعتمادالسلطنه] ص ۱۰۵). دلیل آشکار آن ۶۰۰/۰۰۰ روبل ارزش متوسط سالانه تریاک است که از ایالات مختلف و «به‌طور عمده از ایالات جنوبی» به‌دست می‌آید.

به‌سبب بهره‌دهی فوق‌العاده، کشت خشخاش سال به‌سال افزایش می‌یابد (یک پوند تریاک حدود ۴ روبل ارزش دارد). ایران از طریق بوشهر، در سال ۱۸۸۹، ۳۳۸۶ جعبه تریاک. در سال ۱۹۰۰، ۴۸۱۷ جعبه، در سال ۱۸۹۱، ۴۷۹۵۰ جعبه، در سال ۱۸۹۲، ۵۴۱۷ جعبه و از طریق بندرعباس در سال ۱۸۸۹، ۱۸۰۰ جعبه، در سال ۱۸۹۰، ۱۳۸۳ جعبه، در سال ۱۸۹۲، ۷۴۶ جعبه و از طریق بغداد، در سال ۱۸۹۳، ۱۵۰ جعبه صادر کرد. (وزن متوسط هر جعبه در حدود ۶۵ کیلوگرم است، تمام این ارقام را از «وضع اقتصادی ایران» گزارش ام. ال. تومار، کارمند اداره کل تجارت و مانوفاکتور که در سال‌های ۱۸۹۳/۱۸۹۴، برای مطالعه وضع تجارت روس به ایران اعزام شده بود، صفحه ۱۳) اقتباس کرده‌ام.

شکی نیست که این چنین منبع درخشان درآمد برای دولتی که از نظر تولید فقیر است کاری نیکوست. اما به‌طوری که معلوم است، سکه روی دیگری نیز دارد. کشت پرسود خشخاش، به‌خصوص با توسعه آن در ده سال اخیر، آنچنان دهقانان ایرانی را به خود جلب کرده که آن‌ها کشت گندم و برنج و سایر محصولات مورد نیاز درجه اول را کاملاً رها کرده‌اند و این کار، گاهی موجب کمبود طبیعی غله گاهی نیز موجب قحط مصنوعی شده زیرا صاحبان ذخایر غلات، به این بهانه که غله کم است و فقط خشخاش کاشته می‌شود، قیمت‌ها را دیوانه‌وار بالا می‌برند.

این تنها دهقانان نیستند که به‌علت تمایل شدید به‌نفع سریع به‌سوی تریاک کشیده می‌شوند، تریاک پیشه‌وران و دکان‌داران را نیز از کارهای عادی روی‌گردان می‌کند. در آخر ماه که سر [گرز] خشخاش را برای تهیه شیرۀ تریاک تیغ می‌زنند، اغلب اتفاق

می‌افتد که قصاب گوسفند نمی‌کشد، کفاش کفش نمی‌دوزد، سبزی فروش دادوستد نمی‌کند، نانوا نه لواش می‌پزد نه چرک [نان]. تمام آنها به کشتزار تریاک روی می‌آورند و همه‌جا فقط شنیده می‌شود: «تریاک، تیغ‌زدن (خستن) پول برای تیغ‌زدن (خستن) چقدر از مردم خرده‌پا در این تب تریاک نابود می‌شوند و تا شاهی آخر را در این راه می‌گذارند و در صورت ناکامی، به ورشکستگی کامل می‌رسند.

مقلد [یعنی کسی که با حرکات دست و صورت و پا قطعه تریاک را اجرا می‌کند و به اصطلاح تقلید درمی‌آورد] دلبستگی سودجویان را به کشت خشخاش، منبع ثروت ملی و سود حیرت‌انگیز، این تب و سرانجام آن‌که همواره هم بر وفق مراد نیست به مسخره می‌گیرد. و می‌گوید:*

رفتیم ابر، پزون، اورمانچی، کنگاز، دونو، اردشیر، خاتم‌آباد، گورد، گلناباد، چل‌مرد، کچلی، شهرآباد، قومیشه، گورکون، نصرآباد، دستگرد، مورچه‌خوار، سده، بنسباوون، خیزون، پریشون، اشترگان، طار، سیچون، زفره، محمودآباد، شهرستان، سگزی، دشتی^(۱) از اینجا. آمدیم دیدیم رعیتون خدا قرض کردند، یک پاره ایشان ورمالیدند مکه^(۲)، پاره ایشان مشهد و کربلا و معصومه قم، یک پاره ایشان بازار مسگرا، بازار بزازا، بازار زرگرا اجاره کردند ماشاءالله بس که قرض کرده بودند. یک کور عاجز گوژپشتی لاپشتی آمد. یک گوشه صحرائی را گرفت خش کشید. یک ده نار خشخاش پاشید، آتش داد، گرز تریاک به این هوا شد. دستش گرفت به گرز تریاک. از ذوق تریاک یک^(۳) ناغافل چشمش وا شد. یک برادر هم داشت لور بود. از ذوق تریاک خروسک کرد.

ای دل دلبر جهان تریاک تو نطق مجلس رعیتان تریاک**

خدایا هرکس را تریاک دادی زور و بازو برو بنمودی

بلبل نطق شاعران تریاک

امان از تریاک، فغان از تریاک. او روزا از گشنگی می‌مردند حالا از سیری

* متن زیر با حفظ بسیاری از خصوصیات زبان محاوره‌ای در رسم الخط نقل می‌شود. ترجمه آن قبلاً با افتادگی‌هایی، در مقاله «کشت تریاک در ایران» چاپ شده بود (هجویات ملی) در گزارش‌های پترزبورگ سال ۱۸۹۸، شماره ۵۶، (ز)

۱. تا اینجا کلاً اسامی روستاهای اصفهان است که در همه آن صفحات کشت تریاک رواج داشت.

۲. یعنی رعایا قرض کردند و ورمالیدند یعنی مخفیانه فرار کردند که بدهی خودشان را ندهند.

۳. ظاهراً «یک هو» [بهر] یعنی ناگهان، نامنتظره، غیرمترقبه و گاهی یک‌جا و یک‌باره.

** روایتی دیگر که آن را در مارگه، روستایی کوچک نزدیک اصفهان شنیدم: گل‌گشن. (ز)

کیسه رعیتان پر از زر شد
 کلک و تاپوشون سماور شد
 بلبل نطق شاعران تریاک
 اوروزا زن رعیتا یک تنبان پایشان بود از وصله دومن* بود. حالا نه تا تنبان روهم
 می‌کنند بیست و پنج نار نیست.

خود رعیت به رخت الوان چه زن رعیت به نه تا تنبان چه
 خانه رعیت به حوض و گلدان چه بام رعیت به نه تا ناودان چه
 تو امیر کاروان تریاک تو حب جانستان تریاک
 یک روز رفتم در میدان کهنه**، دیدم هفش ده تا کوت کشا*** سر نجاست
 دعواشان شده بود. گفتم چه خبر است. گفتند تریاک گران شده است. رونوی و بارزونی
 و افارونی و گندرونی و کرمه‌ای و کلچه‌ای. آن می‌کشد پیش این می‌زند نیش.

شور و غوغا سر نجاست شد
 نکبت آدمی به قیمت شد
 چاله‌ها هریکی به قسمت شد
 هرکه کم دید دل به حسرت شد
 شربت خلق دلان تریاک
 رعیت خستنا را بسپردند
 گاو و گوسفند پیشکشی بردند
 تا یکی [] به چنگ آوردند
 بعد از آن پول رعیتا^(۱) بردند
 بلبل نطق شاعران تریاک
 آخرش از گشنگی مردند

* اگر «من» تبریزی را در نظر بگیریم ۶۴۰ مثقال (حدود ۷ تا ۸ پوند) [پوند در حدود نیم کیلوگرم] می‌شود. اگر «من شاه» باشد دوبرابر خواهد شد. در مارکه این کلمات یادداشت شده است. نسخه بدلی هم در دست است به صورت «بیل رعیت» آهن شده است به پولاد. زن رعیت که می‌کرد چاچاپ به سر، حالا می‌کند چادر یزدی به سر.^(۲) یعنی با پول تریاک تنبان‌های لطیف می‌پوشند.
 باید دانست که «من» واحد وزن بوده ولی اندازه‌های آن تغییر می‌کرده. «من تبریز تقریباً سه کیلو بوده و «من شاه» شش کیلو و «من ری» تقریباً دوازده کیلو.

** میدان کهنه میدانی است در اصفهان. (ژ)
 *** کوت‌کش یعنی کسانی که کارشان جمع‌آوری کود انسانی بود برای اراضی زراعی. توضیح آن که برای تقویت زمین و تهیه محصول بیشتر، اصفهانی‌ها از کود انسانی یعنی مدفوع استفاده می‌کردند و از این روی عده‌ای به کار تهیه و حمل کود می‌پرداختند و برای این امر، مستراح‌ها و به اصطلاح آن روز مبال‌ها (= خلاها) را اجاره می‌کردند و کود انسانی و به اصطلاح محلی «بالوعه» را با الاغ یا گاری می‌بردند و به صاحبان اراضی زراعی می‌فروختند و گاه بر سر «بالوعه» با یکدیگر به جنگ و نزاع می‌پرداختند.

تاجر تریاک است حلوایی می نشیند به جای تنهایی
گیر می کشد زن و مرد صحرایی دزدی می کند به رسوایی
تو امیر کاروان تریاک

تجار، او روزا پنیر تو شیشه می کردند نان پشت شیشه می مالیدند نبادا نان به پنیر
بمالند. حالا الحمدلله پنیر هم با نان چوماله می کنند.^(۱)

قرض تـجار زر شد مساشون طـلای احمر شد
دوشک پـنبه... پـر شد آب چاهشان چو شیر و شکر شد
اما پارسال در کو... شان تر شد* تو امیر کاروان تریاک
بلبل نطق شاعران تریاک تو حب جانستان تریاک
کفش تاج الدوله به پا کردند*** تنبان زنا کوتا کردند
چس خفه کن پیدا کردند^(۲)

گر نبودی کجا دیدی روغن داغ کن را که صدا زد برنج لنجون را، ای رعیتون ای
تاجرون. بیایید بخورید این پلا و بریون را

بلبل نطق شاعران تریاک تو حب جانستان تریاک
امان از تریاک افغان از تریاک ای تریاک
سکه سلطنت به نام تو شد این ریال دوغلی به نام تو شد***

۱. گوینده ترانه می خواهد بیان کند که تاجر تریاک مردم مقروض را به خرید و فروش بالوعه مجبور می کردند و بی آنکه خود زحمتی بکشند، فقرای بدبخت را به کودکشی وامی داشتند و گاه پول آن بدبختان را می خوردند و بالتجیه، به قیمت بدبختی دیگران ثروتی کلان از طریق کشت تریاک به چنگ می آوردند و به رفاه و ثروت می رسیدند و به مصرف کالاهای فرنگی روی می آوردند.

* برای ترجمه «پارسال... تر شد» ترجمه آزاد. (ژ)

** تاج الدوله یکی از زنان مرحوم ناصرالدین شاه است که نام خود را روی کفش زنانه ای که به وسیله خود او متداول شده گذاشته بود. (ژ)

۲. زنان ایرانی من جمله اصفهانی ها شلوار بلندی به نام تنبان می پوشیدند، اما وقتی تجارت تریاک رونق یافت و تاجر تریاک به پول های کلان رسیدند، زنان آنان نیز رسم قدیم را رها کردند و تنبان های کوتاه و گاه به سبک فرنگی ها تنبان بسیار کوتاه و چسبان پوشیدند. این نوع تنبان ها که نوعاً تنکه نامیده می شد از اروپاییان به ایرانیان متجدد رسیده بود و مردم بذله گوی اصفهان که از این فرنگی بازی ها راضی نبودند آن نوع تنکه ها را چس خفه کن می خواندند. زیرا در این نوع تنبان های فرنگی فقط قسمت بین ناف و ران در زیر این پوشش قرار می گرفت یا به عبارت دیگر فقط «اسافل اعضا» را می پوشانید نه پرو پا و ساق و مج را. من به یاد دارم که در زمان رضاشاه مردم این نوع شلوارهای بسیار کوتاه را «تنکه پهلوی» می خواندند.

*** ریال دوغلی یکی از پول های رایج ایران دو قران = ۲ فرانک.

بلبل نطق شاعران تریاک
عابدان را ز غار بگشودی
بلبل نطق شاعران تریاک
خوراک رعیتان نان و دوغ است
گفتند اروس میاد ایشاالله راس است
رعیتان خدا تو ناز و نیاز است
کدخدا و سلیله سازه
کدخدا قرانای می سازه^(۱)
کفش پولک دارم چه شد
ضعیفه خجالتم نده
غوری و سماورم چه شد
سرداری ماهوتم چه شد
ضعیفه خجالتم نده
جاتریاکا جو کردند
والله بالله تریاکم نشد
می خواستم تنبون زری بسونم
می خواستم صابون گزی بسونم
ضعیفه خجالتم نده
باقند و چایی بنشینم
والله بالله تریاکم نشد
پول خواجه یوسف ارمنی***
باسه تا مجمع سه منی
والله بالله تریاکم نشد
دیگ با طاس بالنگری

اما پارسال شفته خاکی غلام تو شد*
حاکمان را ز دار بگشودی
عاشقان را زیار بگشودی
امان از تریاک فغان از تریاک
این مسجده شاه خیلی شلوغ است**
خدایا چه کنم وقت کوری باز است
ازین کور و فر تازه
ازین خشخاشای تازه
بلبل نطق شاعران تریاک
والله بالله تریاکم نشد
فرش اوطاغم قالی شد
کلک و تاپوام چه شد
والله بالله تریاکم نشد
ورزاوار رو هو کردند
حجتا را نو کردند
ضعیفه خجالتم نده
می خواسم چادر یزدی بسونم
والله بالله تریاکم نشد
می خواسم خانه دایی بنشینم
بامرغ و ماهی بنشینم
ضعیفه خجالتم نشد
با چهارتا دیگ دومنی
دادم به پول خستنی
ضعیفه خجالتم نده

* ژوکوفسکی توضیح دقیقی نداده است و ظاهراً درست این کلمه شیفته باشد.

** مسجدی در اصفهان. (ز)

۱. متن کاملاً روشن نیست طبعاً ترجمه نیز همچنین. اما ظاهراً متن روشن است وقتی بدانیم قراناً به معنای قران تا (پول‌ها) می باشد.

*** تاجری در اصفهان که در ضمن به خرید و فروش تریاک نیز اشتغال داشت.

والله بالله تریاکم نشد	دادم به پول نم‌گری
داشتم اولاغ کوره‌وار	ضعیفه خجالتم نده
دادم به پول خستنی	بردم فروختم پنج هزار
گذاشتم و گروختم	یک دست خونه را فروختم
ضعیفه خجالتم نده	والله بالله تریاکم نشد

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]^(۱)

۱. ودرزاو به معنای گاو نر است که در زراعت مورد استفاده قرار می‌گرفت و جا تریاکا را جو کردند یعنی اراضی را به جای تریاک - که بسیار سودآور بود - جو کاشتند و به تعبیری دیگر سود کلان تریاک از بین رفت. حجت‌ها به معنی سندها و قبض‌ها و معنی جمله آن‌که تعهدات موجود بین تجار و زارعین تجدید شد. مجمع یا مجموعه یا مجمعه سینی بزرگ را می‌گفتند. معمولاً روی هر کرسی یک مجمعه بزرگ می‌گذاشتند و خوراکی‌ها و استکان‌های چای و گاهی شام هم در همان مجموعه صرف می‌شد، هم از لحاظ حفظ تمیزی لحاف کرسی - که شستن آن بسیار دشوار بود - هم از لحاظ ثابت‌بودن جای مواد و اشیاء و جلوگیری از افتادن ظروف. خستن یعنی خراشیدن و اینجا به معنای تیغ‌زدن گل خشخاش و خلاصه تریاک است و گروختن صورت دیگری از گریختن.

ترانه‌های عروسی

ترانه‌های عروسی یعنی ترانه‌هایی که نه تنها در عروسی‌ها خوانده می‌شوند، بلکه از نظر مضمون خود رابطه مستقیم، عروسی و رسوم گوناگون آن دارند، در همه جای ایران وجود ندارند. نمی‌دانم چرا فقط در جنوب ایران، عروسی در ترانه‌ها منعکس می‌شود. نمونه‌هایی را که ذیلاً عرضه می‌دارم، در سال ۱۸۸۶، در شیراز و روستای نزدیک آن سیوند یادداشت کرده‌ام. این ترانه‌ها را «روسنیک» می‌نامند که معنای آن برایم نامفهوم است و در یک وزن*، حتی الامکان در دو مصرع، هریک در ۱۴ تا ۱۶ هجا ساخته شده‌اند که خالی از بعضی مختصات زبان فارسی جنوب ایران نیستند و همه با هم یک صدا و شاد می‌خوانند. در جشن عروسی عموماً از خوانندگان و نوازندگان، اما در مراسم خصوصی از جمعیت تماشاچی استفاده می‌شود. به علاوه جمعیت، خاصه زن‌ها، پس از هر بیت به صدای بلند فریاد می‌زنند، کل می‌زنند.** این فریاد مخصوص، چه در شهر، چه در روستا، علامت عروسی است که انبوه بی‌کاره‌ها در آن جمع شده‌اند.

با پرسش‌هایی که در روستاهای اطراف شیراز به عمل آورده‌ام، متقاعد شده‌ام که این ترانه‌ها، نه فقط در سیوند، بلکه در سایر روستاها، نیز به خوبی مشهور و مرسوم است. کوچ‌نشینان بختیاری نیز ترانه‌هایی می‌سازند که از نظر شکل و گاهی از نظر

* در برابر این پرسش که این ترانه‌ها به وسیله چه کسانی به وجود آمده‌اند، نقش بزرگ خواهر داماد را در عروسی نباید از نظر دور داشت. او در بسیاری از ترانه‌ها «برادر جان» (کاکو جان) من (یا ما) داماد من جوان من (شیره داماد) لقب می‌گیرد. این امر امکان می‌دهد تا تصور شود که ترانه‌های عروسی، بیش از هر چیز محصول خلاقیت زنان است. (ژ)

** به شماره ۳۴ نگاه کنید.

موضوع، آن‌ها کاملاً یکسان است.*

در سال‌های ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۶ موفق نشدم ترانه‌های عروسی را در نقاط دیگر ایران پیدا کنم. نوازندگان و خوانندگان که از وسایل حتمی هر جشن عروسی، شهری یا روستایی، غنی یا فقیر هستند، ترانه‌هایی می‌خوانند که از نظر مضمون، آن‌طور که ما دیدیم، کمترین رابطه‌ای نه با محیط عروسی، نه با خود واقعه (جز در موارد بسیار نادر) ندارند.**

در سال ۱۸۹۹ که انواع اشعار عامیانه فارسی را، از قول یهودی کاشانی در تهران یادداشت می‌کردم، آثاری از ترانه‌های عروسی فارسی را بین یهودیان، هرچند مخلوط با ویژگی‌های لهجه‌ای یافتیم. یکی از آن‌ها تقریباً به‌طور کامل با شیرازی مطابقت دارد. بعضی از درآمدها و برگردان‌های ترانه‌های عروسی یهودی نیز، هم از نظر شکل هم از نظر مضمون، از نمونه‌های شیرازی دور شده‌اند.*** درباره این‌که این ترانه‌های عروسی میراث مستقیم و پایدار یهودیان را تشکیل می‌دهند یا این‌که اقتباسی جدید و اتفاقی هستند و از جنوب به شمال راه یافته‌اند، به سبب قلت مقدار مواد به دست آمده از یهودیان، دشوار است مطلب مشخصی بگوییم.

ترانه‌های عروسی، صرف‌نظر از علایق اصیل ادبی که ارائه می‌دهند، به سان تصویری کامل از عروسی یک منطقه، از آغاز تا انجام، با تمام مراسم بینابین که مشاهده آن‌ها، به سبب وضع معلوم زنان مسلمان، برای سیاح خارجی کاملاً امکان ندارد جالب توجه و گران‌بها هستند.

آشنایی جوانان اغلب مستقیماً سر می‌گیرد و بنابراین، انتخاب عروس و داماد را همیشه نمی‌توان کار پیرزن خواستگار دانست. عروسی به وسیله خواهران داماد رو به راه می‌شود و در این میان کار و زحمت و عزت و احترام خاص از جانب خویشان

* نمونه‌هایی از آن‌ها در بخش سوم «مواد برای مطالعه لهجه‌های فارسی» ص ۹۷ تا ۹۹ که چاپ آن هنوز به پایان نرسیده است، وجود دارد. (ز)

** به بخش I شماره ۲۴ نگاه کنید. در روستاها، گاهی به جای مطربان، مهمانان، اشعاری معمولی را با تهنیت‌های ناهنجار جوانان و کنایه‌های خنک، درباره ازدواج، به‌طور دسته‌جمعی می‌خوانند. نمونه‌ای از آن‌ها را که در روستای سده نزدیک اصفهان یادداشت کرده‌ام، تحت شماره ۹۶ این بخش می‌بینید. (ز)

*** به شماره‌های ۷۹ و ۸۰ نگاه کنید. (ز)

عروس است که نصیب آن‌ها می‌گردد.*

۱

زیر بیدک می‌گذشتم کنگ بیدمینام گرفت
خوم به خوم حیرون بماندم یا علی دستم گرفت

۲

زیره کوفتم زیره بیختم گرد زیره بم (به من) نشست
خوم به خوم حیرون بماندم یا علی دستم گرفت

۳

داماد جایی رفته بود، دستمال زری بافته بود
خواهر جلوایش رفته بود، صد بارک‌الله گفته بود

۴

چار دکان و چار بازار، چار برارم (برادر) شهریار
از میان چار برارم یک برارم کدخدا

۵

کاکا جانم تلخک است و هردو جیش میخک است
زن به کاکای ما دهید که این نوجوان نوخط است

۶

آسمان لیل و نهار است، غلامان سردار سوار؟
ما که رفتیم زن بگیریم زن به دست میرشکال

* گزارش «عروسی ایرانی در ترانه‌ها» به شعبه نژادشناسی انجمن جغرافیایی امپراطوری روس را بر اساس ترانه‌های ذیل تهیه کرده‌ام. (ژ)

۷

ما بگیم بیگ زاده ایم* بابگان همساده ایم
زن به کاکای ما بدید (بدهید)، ما کلاتر زاده ایم

۸

چار سوار از جونکی و چار سوار از بورکی
آمدیم ما زن بگیریم زن به دست کودکی

۹

منزل داماد رسیدم قاصد داماد دیدم
گل به دست داماد نبود گل به دستش بریدم

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

غرض از تحریر و تسطیر و ترقیم این کلمات موفور السعادات و محکم الآیات آن است که چون نظام عالم و بقای نسل بنی آدم به مناکحت و مزاجت منوط و مربوط و در شریعت مطهره فعلی است بی نهایت مرغوب و از ارتکاب این امر شریف از فقر و ذلت عری و به غنای فضل الهی بری است کما قال الله تعالی وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنیهم الله من فضله^(۱) والله واسع علیم و به مقتضای حدیث شریف نبوی علیه السلام تناکحوا تناسلوا تكثر افاکیکم الامم یوم القیامة ولو بالسقط لهذا عقد صحیحہ شریعه و مزاجه صریحه ملیه دائمه دینیة اسلامی جاری و واقع گردید فی مابین عالی حضرت نیکوسیرت آقا محمد علی چیت ساز ولد مرحوم آقا کریم ساکن محله باب القصر و عفت پناه حلیمه خاتون بنت مرحمت و غفران پناه آقا اخند ملا مهدی قاری به صداق مبلغ دوازده تومان که عبارت از صد و بیست ریال بیست و هشت نخود بوده باشد، مناکحه صحیحہ شرعیہ بالعریه و الفارسیه جاری و واقع شد و کان ذلک فی یوم الخمیس تاسع شهر ربیع الثانی من

شهور سنة ۱۲۶۱*

پس از عقد قرارداد، مرد متوالیاً «نامزد»، «مرد جوان»، «داماد» و زن «نامزد» و «زن جوان»، «عروس» لقب می‌گیرد. از هر دو طرف به مهمانی می‌روند تا روز بردن شیربها، جهیزیه و بالاخره خود عروس را معلوم کنند. در تمام این مدت، انتخاب عروس گاه و بی‌گاه داماد را ناراحت می‌کند بخصوص اگر او خود عروس را ندیده و شناخته باشد. نیز آماده‌شدن برای عروسی، خرید پیشکش‌هایی که گران تمام می‌شوند و باید آن‌ها را در برابر هر چیز بیهوده‌ای بخشید، او را ناراحت می‌کند. این گرانی عروسی در ایران، بسیاری را وامی‌دارد تا همسر واقعی (عقدی) نگیرند بلکه زن صیغه‌ای بگیرند که پیمان با آن، هرچند با اعمالی معلوم قانونی می‌شود، اما موجب خرج زیاد و ضیافت‌های پروسروصدا نمی‌شود.

۱۱

کاکا جانم بچه بود، شال ترکی بسته بود
غم مخور غصه مخور که نامزدت گلدسته بود

۱۱

باد اومد باران گرفت و آب اومد دالون گرفت
شیره داماد غم مخور که کار تو انجا بوم (انجام) گرفت

۱۲

می‌رویم شاه چراغ*** از برای زیارتش
خان شیراز پیشکشش کن از برای خواهرش***

* زیر قرارداد را، با سند لازم به زبان عربی علی محمد و دو ملا مهر زده‌اند. نیز ده نفر از حاضران در مجلس عقد (الحاضرون فی مجلس المناکحه زیر قرارداد را مهر کرده‌اند. (ز)
** مسجدی در شیراز را چنین می‌نامند. «شاه چراغ مزار متبرکی است سخت مورد احترام، دارای اجزای مختلف من جمله مسجدی متبرک و روحانی. (ز)
*** غیر از هزینه مهمانی‌ها، یکی از سنگین‌ترین هزینه برای داماد، پرداخت حق عروس [شیربها] به والدین
←

۱۳

این سواران گله گله می روند پیشوازشا [ن]
خان شیراز پیشکشش کن می برند سی شیربها

۱۴

این شترها بروبر می برند خرج عروس
شاهزاده منظور بدار می بریم سی نو عروس

۱۵

اسب سوز (سبز) زین طلا دور سنبش هم طلا
شیره دار منظور بدار می بریم سی شیربها

۱۶

اسب سوز کدخدا می بندیم میخ طلا
مهتران خدمت کنید می بریم سی شیربها

۱۷

اسب سوز زین طلا رویش دادیم برهوا
خان شیراز پیشکشش کن می بریم سی شیربها

۱۸

ما که رفتیم گل بچینیم گل به دست دیگر است
پیشکش داماد چه چیز است، مادیان و چل کر [ه] است

→

اوست. این حق که به فارسی «شیربها» (پول شیر) و به ترکی «باشلق» سربها نامیده می شود، می تواند پول باشد یا اشیای گوناگون مثل حیوانات اهلی، و اسب هایی با آرایش های گران.

۱۹

از اینجا تا به شیراز می‌بریم در ویراق
خان شیراز پیشکش کن می‌بریم سی شیربها

۲۰

این پسین و آن پسین گله گله می‌بریم
می‌بریم و می‌چریم خرج عروسی می‌بریم

وقایعی این چنین نیز روی می‌دهد که شخص ثروتمند، با چابکی تمام، بدون پرداخت
شیربها به والدین عروس، مستقیماً زنش را گرفته به خانه خود می‌برد.

۲۱

نی طلا نی چیت طلا و بند نی چیتش طلا
خوم بگردم گرد داماد زن گرفت باشلق نداد

جهیزیه عروس را هرچند که فقط از یک لحاف تشکیل شده باشد، تا حد امکان
باشکوه، با جمعیت هرچه بیشتر، از مردم و چهارپایان می‌برند.

۲۲

صد سوار سیصد پیاده خانم عروس می‌بریم
شیره داماد منظور بدار خلعت داماد می‌بریم

۲۳

میشکنیم چوک چنار و می‌رویم پای گدار
خلعت زرین بیارید می‌بریم سی نو داماد
در وصف عروس و داماد و آرایش زن‌ها که در همان روز بردن عروس به خانه
شوهر، صورت می‌گیرد، در ترانه‌های عروسی بسیار سخن گفته می‌شود. آرایش داماد

ابتدا در حمام صورت می‌گیرد. جمعیتی کامل از خانواده دامادها، دوستان داماد، آشنایان دلاک که این واقعه منافع خوبی برای او دربردارد به آنجا می‌روند. شمار زیادی قلیان (وسیله تدخین) شربت‌های خنک و غیره جلب توجه می‌کنند. تمام این چیزها، آن‌چنان که شایسته جشن است، تقدیم می‌شوند.

۲۴

یک حمومی سیت بسازم چون حموم کازرون
درو پاشنه‌اش نقره گیرم سی برار هردومون

۲۵

ای حمومی ای حمومی، راه حمومت کجاست
کیسه مخمل بدوزم، سنگ پا شورت طلاست

۲۶

ای حمومی ای حمومی کاکاجان میاد حموم
قلیانش آماده کن، آب خزینه تازه کن

۲۷

شیره داماد رفته حموم ارخالق نیم تموم
گوش باباش برسانید صدتومن خرج حموم

۲۸

یک حمومی ساخته‌ایم چون حموم کازرون
صد و سی قاشق خریدیم از برای شربت خورون

۲۹

مورد به بار، موردل به بار، کاکاجانم روش سوار

جار می‌زنه اساعلی رخت خوب محمل بیار

در حمام، به موها، به کف دست و پا حنا (ماده رنگ‌کننده) می‌مالند.

۳۰

ای حنابند، ای حنابند، این حنا را خوب ببند

سرعلی دوست بدار، جای حنا را گل ببند

بسیار جالب است که خرج حمام و هزینه دلاکی به عهده داماد نیست بلکه خویشان و آشنایان او - که همراه با او به حمام رفته‌اند - آن را برعهده می‌گیرند. هرکس به قدر وسع خود می‌دهد. با آنچه جمع می‌شود، مزد دلاک را به صورت پول نقد جدا می‌کنند و با بقیه هدیه‌ای از قبیل یک گز ماهوت، چند گز چلوار، چهارقد و شیر [برای دلاک] تهیه می‌کنند.

۳۱

ما بدین راه بندر یک پلاوی پخته‌ایم

از برای سرتراشان نقل بادام ریخته‌ایم

۳۲

اولاغا بردیم به هیمة دامن کوه نمک

کدخدا ما ملاآقا، از تو می‌خواهیم کمک

۳۳

شب خونه‌ت شبگیر کنم قلف صندوق پیچ‌کن کنم

صدتومن شاهی درآرم خرج نوداماد کنم

پوشاندن لباس فاخر به تن داماد در خانه صورت می‌گیرد. از آن گذشته بانی جشن در جایی بلند ایستاده است.

۳۴

شاه به تخت، شاهی به تخت، شیره داماد نشست رو تخت

زنگلان گل گل کنید که شیر داما د کرده رخت

۳۵

این قبا آستر طلا، آن قبا آستر طلا
کی بیره کی بدوزه برا احمد کد خدا

۳۶

نعلبکی شربتی با نیم تنه قاسم بگی
کی بیره^(۱) کی بدوزه خواهر بگلر بگی

۳۷

شیره داماد تو درآمد سیب زرد تختش کنید
صورتش علی محمد، قیچی با رختش کنید

۳۸

آسیاب چل ستون ریشه اش موزون به چمن^(۲)
شال قد شیر داما د، قیمتش چار صد تومن

۳۹

علم واری بلندم کن
اگر تلخم تو قدم کن
اگر زشتم پسندم کن
که سایه بوا و نه کم نبند^(۳)

تهران ۱۸۹۹

۱. متن مجموعه: که ببرد که بدوزه.

۲. این بیت درست به نظر نمی‌رسد. معنی قسمت اخیر: ریشه اش موزون به چمن روشن نیست و معلوم نیست با آسیاب چل ستون چه ارتباطی دارد. در متن: چهل.

۳. یعنی سایه پدر و مادر [از سر ما] کم نباشد.

زنان آشنا و ناآشنا داماد را دوره می‌کنند و با ظرافت به او تهنیت می‌گویند و برای او آرزوی خوشبختی می‌کنند و شایستگی‌های او را برمی‌شمرند.

۴۰

شیره داماد تو درآمد تاج شاهی بر سرش
کی بگردد دور تاجش خواهر کوچکترش^(۱)

۴۱

شیره داماد تو درآمد برق و برق است سینه‌اش
کی بگردد دور برقش خواهر کوچکترش

۴۲

چوک گلخنک چوک گلخنک ریشه تو بر گله
آنجا که داماد نشسته چشمه‌اش آب گله

۴۳

بید بالا بید پایین بید بالا بهتره (است)
شیره داماد زیرش نشسته از کلانتر بهتره

۴۴

اسب داماد تشنه بود، چوک بالا آب نبود
می‌پرید و می‌چرید، نعل و میخش نقره بود

۱. دور چیزی گشتن یعنی قضا و بلای آن چیز (یا شخص) را به جان خریدن. اعتقاد قدما این بود که اگر دور سر بیمار بگردند درد و بلای او به جان کسانی که دور وی گردیده‌اند منتقل می‌شود و بیمار شفا می‌یابد و آن‌که دور سر بیمار گشته به‌زودی خواهد مرد. این‌که در عرف عامه می‌گویند دورت‌گردم یعنی قضا و بلای تو به جان من بخورد. یعنی من به جای تو بمیرم.

۴۵

اسب کاکالری است چقماتاش بلغاریه
می دوید و می چرید هر دو سنبش زریه

۴۶

ای تفنگچی ای تفنگچی مر تفنگت لاریه (است)
چاشنی دانت شاخ آهو، گوله ات (گلوله) مرواریه (است)

۴۸

پیراهن زری بدوزم به حلال^(۱) و همسرت
حجله خانه سیت بسازم کوری چشم دشمنت

۴۹

خاستم به تو باشد یاور
که تو باشی سرو سرور
بیند خیر تو مادر
میان جمع اسرائیل^(۲)

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ ه.ق.]

۵۰

شدی داماد، مبارک با [د]
خدا پشت و پناهت با [د]
بمانی (سالای) بسیار
میان قوم اسرائیل^۲

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷ ه.ق.]

۱. حلال اصطلاحاً به معنای همسر است که طبق دستور الهی برای یکدیگر حلال شده‌اند.
۲. ارتباط کلمه اسرائیل را در این ابیات، با اصل موضوع اشعار که عروسی است نیافتم. به نظر نمی‌آید که ترانه یهودی باشد.

این مراسم در خانه عروس نیز صورت می‌گیرد با این تفاوت که قیل و قال زنانه، مضمون‌سازی‌ها، شوخی‌ها و لودگی‌ها به مراتب بیشتر است.

۵۱

ای حمومی ای حمومی، سنگ پا شورت طلا
ای خانم اسباب بدارید می‌برند امشب شما^(۱)

۵۲

ای حمومی ای حمومی راه حمومت کجاس (کجاست)
سنگ نقره کیسه مخمل^(۲)، مال عروسم کجاس (کجاست)

۵۳

ای حنابند، این حنای کرمونی را خوب ببند
خانم عروس، بی‌بی عروس، دست بگیر حنا ببند

۵۴

امشب حنا می‌بندیم به دست و پا می‌بندیم
اگر حنا نباشد طوق طلا می‌بندیم

۵۵

زن کاکوجان زن کاکوجان، جان من قربون تو
جان من دسمال شود تا سی حنابندون تو
خویشان زن یا دلاک زن که وعده انعام خوبی در برابر حسن خدمت وی بدو
می‌دهند، به روی عروس خال می‌زنند، صورتش را آرایش می‌کنند و موهایش را به
صورت طره‌های کوچک درمی‌آورند.

۱. یعنی ای خانم وسایل حمام را حاضر کنید که امشب شما را می‌برند (به خانه شوهر)

۲. نسخه بدل: سنگ پا دورش طلا

۵۶

بی بی عروس، خانم عروس، گیس با فان می کنم
تو که زدی پشت به محمل جان به قربان می کنم

۵۷

ما که بودیم چارتا خواهر، هر چهارتا گیس بلن (بلند)
گیس خواهر خوب بیافند هریکی^(۱) پنجاه تومن (تومان)

۵۸

چای مهمان، چای مهمان، آب درآریم یک دومن
گیس بیافیم گیس بیافیم هر گیزی سیصد تومن (تومان)

پوشاندن لباس عروس، ناگزیر روی چهارپایه یا نیمکت صورت می پذیرد تا اطرافیان او را ببینند. در شیراز، در همان خانه ای که زندگی می کردم، یک بساط عروسی به راه افتاد. ساعتی پیش از بردن عروس، صاحب خانه مستخدم خود را نزد من فرستاد و صندلی نیین [ساخته از نی] را برای آرایش دختر خود به عاریت خواست. قسمتی از لباس اغلب هدیه داماد است. عروس که در این روز به طور کلی، بنا بر آداب عروسی ناز می کنند و تا از او نخواهند و تشکر نکنند قدمی بر نمی دارد، در هنگام لباس پوشیدن بی میل نیست که ناز کند.

۵۹

این پسین و چل پسین اسب دامادم به زین^(۲)
خانم عروس زری بپوش خرج دامادم چنین

۱. گیس (گیس ترا) ظاهراً به قیاس بیت بعد، هر گیزی درست تر است.

۲. متن مجموعه: زین است و چنین است که مسلماً کلمه «است» اضافی است.

۶۰

خانم عروس لچ گرفته نمی‌پوشه رخت ما^(۱)
بقچه زری بیارید از خونه^(۲) کدخدا

۶۱

آوریم ما بزگری می‌بریم شاه زری^(۳)
ما که بردیم دخترش تنها نشینه مادرش

در این میان، دوستان و دیگر حاضران شروع به تعریف و تمجید از عروس می‌کنند.

۶۲

تو دختر فلان خانی تو طلای بی غشی
ملک شیراز پیشکشت فلان خان که نازکشت^(۴)

۶۳

ماه‌پری و شاه‌پری و قدبلند ششت‌ری
آب از چینی مخور دل داماد می‌بری

۶۴

خانم عروس جانم عروس پا به روی دریا منه
خال سبز تازه کوفته زلفت رو مینا منه

۶۵

خانم عروس زیر چادر دور دورش بلبله
نعلیکی هل و زیره، چادرش غرق گله

۱. متن: لچ کرده نمی‌پوشد

۲. متن: خانه

۳. نسخه بدل: سلو (سرو) تری (طری؟)

۴. یعنی ناز ترا می‌کشد.

۶۶

حجله خانه سیت بسازم کوری چشم دشمنت
بی بی عروس سر زدست پشتش به محمل زدست^(۱)

در این میان، از طرف داماد، بدرقه کنندگان، خویشان، خواهران و بسیاری از آشنایان هر دو طرف به خانه عروس می‌رسند. والدین عروس باید به بهترین وجه و با احترام آنان را بپذیرند و از آنان با چای و شیرینی و شربت و قلیان، پذیرایی کنند. زنان به یکدیگر فشار می‌آورند و مردان با فانوس‌های روشن (زیرا این کار اغلب پس از غروب آفتاب انجام می‌گیرد) اتاق‌ها و حیاط را پر می‌کنند و کاسه‌های شربت (شبییه لگن تعمیدی‌ها) را خالی می‌نمایند، آب نبات به جیب می‌ریزند و قلیان‌ها را با صداها صدا به غلغل در می‌آورند. جمعیت گاه و بیگاه فریادی بلند بر می‌آورد «مبارک باد». این صدا، با صدای زن‌ها که تقریباً لاینقطع کل کل می‌زنند مخلوط می‌شود.

۶۷

در خانه کاکو^(۲) جانم صد شتر کرده قطار
در خانه کاکو جانم صد غنچه گل شده سوار

۶۸

بیا بشیم بیا بشیم تا چنار لرستان
بشکنیم چوک^(۳) چنار پل بیندیم تا گدار

۶۹

آمدیم دالون تا دالون تا دم دروازتون^(۴)
واکنید دروازتون می‌بریم شاهزادتون^(۵)

۲. متن: کاکا

۱. زدست = زده است.

۳. چوک (چوب)

۴. نسخه بدل: شیره داماد منظور بدار می‌بریم خان زادتون.

۵. متن: دالان، دروازه تان، شاهزادگان

۷۰

آمدیم ما، آمدیم ما، تا دم دروازتون
می‌شکنیم دروازتون و می‌بریم شاهزادتون*

۷۱

نار به دست، نارنج به جیب و خوشگل افشان آمدیم
صد سوار سیصد پیاده خدمت عروس آمدیم**

۷۲

آمدیم ما آمدیم تا شامگاه دور آمدیم ما^(۱)
نار به دست نارنج به جیب پای خانم آمدیم ما

۷۳

آمدیم ما ببریم ما گل سفید پنبه را
مونس دل ننه و شب چراغ حجله را

۷۴

نار شیرین مشکبوی ما نه مرد ناهار^(۲) خوریم
اسب سوز زین زنید ما شتاب رفتنیم

۷۵

این پسین و آن پسین قافله کاکو رسید
تا رسید شیلان کشید [قوچ سبز را سریرید]^(۳)

* روایتی دیگر: شیره داماد منظور مدار می‌بریم خان زاده تان. (ز)

** نسخه بدل: با کنیز و با غلام از پی عروس آمدیم. (ز)

۱. کلمه «ما» زاید به نظر می‌رسد.

۲. باید تلفظ کرد: نار (ناهار) خوریم، سوز = سبز

۳. نسخه بدل: غنچه سرخان درکشید.

۷۶

یک بر چادر سفیدی از گذار بالا میاد
جا بروفید، بندازید خواهر داماد میاد

۷۷

من منم و من منم و خواهر داماد منم
سنگ پاشور میشکنم^(۱) و زن کاکو می برم

۷۸

شا خودم، شازده خودم^(۲)
خواهر اصلی داماد خودم

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷.ه.ق.]

وقتی که تدارکات به پایان رسید، تنها باقی می ماند که سر عروس را بپوشانند و او را بر اسب آرایش شده - که به وسیله داماد فرستاده شده است - بنشانند [و به سوی خانه شوی] به راه بیافتند. این گام گاهی برای عروس بسیار دشوار است. و با نارضایتی خانه پدری را ترک می کنند.

۷۹

گل وخیز چادر به سر کن حالا وقت رفتنه^(۳)*
من نمی رم، من نمی رم خونه بابا بهتره
نون بابا می خورم، سایه کاکوم می شینم

۱. می شکم را در اینجا باید با چسباندن یا به ش تلفظ کرد نه می شکم که وزن مختل می شود.

۲. شا = شاه، شازده = شاهزاده

۳. واخیز = برخیز، رفتنه (رفتن است)، بهتره (بهتر است) می شینم = می نشینم، غصته (غصه). قسمت نخستین شعر از زبان خانواده داماد است و قسمت های بعد از زبان عروس.

* نسخه بدل: گل به دست و گل به جیب گل هوای رفتنه (رفتن است)، گل وخیز و جان وخیز که موسم رفتن شده، گل وخیز (برخیز) و گل وخیز، گل هوای گل میاد.

خونه بابام نان و پسته خونه شوهر نان و غصته

۸۰

گل وخیز چادر به سرکن، گل هوای رفته
مو نمیشم من نمیشم از سرای بوام ادا^(۱)
سایه بوام کم نبذ، دولت و بختم اسر^(۲) (از سر)

تهران ۱۸۹۹ [۱۳۱۶/۱۳۱۷.ه.ق.]

عروس با تأسف از خانه مرخص می شود.

۸۱

ما که بودیم سه تا خواهر زیرگل پنهون شدیم^(۳)
خواهر اصلی ما بردن ما سرگردون شدیم^(۴)

سرانجام عروس را بیرون می برند. دسته مشایعت کنندگان، با همان ازدحام، با فریادهای خوش و شاد و گاهی با موسیقی نی و طبل به راه می افتند و به پای عروس گل می افشانند و اغنیا در این مراسم پول مسی می پاشند. روی هم رفته سعی می کنند تا ترتیب بردن عروس هرچه باشکوه تر باشد. به خاطر دارم که در شیراز، سرباز جلال الدوله حاکم که در کنار خانه ام می ایستاد نقشی بزرگ بازی می کرد و درحالی که در لباس ژنده - حتی نه در لباس سربازی - با چماقی کج و کوله، جلوی اسب عروس قدم برمی داشت به عروسی صاحب خانه ام شکوه فراوان می بخشید. سرباز به مناسبت به سلامت رساندن عروس، به دریافت چند گز پارچه موج دار برای لباس رو، از طرف داماد سرافراز شد.

۱. مو = من، نمی شم (نمی شوم). بوام = بابایم (پدرم). ادا به همین صورت در متن آمده شاید به معنی بد در

۲. کم نبذ = کم مباد (بیرون) باشد.

۳. پنهون = پنهان ۴. تصحیح قیاسی: متن: ... بردند ما سرنگون شدیم

۸۲

بی بی عروس خانم عروس دختر فلان آ
دختر فلان خان شد سوار اسب طلا

در روستاها که اثاث کمتر است، در موقع بردن عروس جمعیت به دنبال او چنین می خوانند:

۸۳

دایی دایی آتش می خوام
آتش قزلباش^(۱) می خوام
اگر آشی نباشد...
دو مرغ بالاش می خوام

۸۴

داماد در اضطرابی که کاملاً قابل فهم است قرار دارد. مخصوصاً اگر به هیچ طریقی موفق نشده باشد نامزدی را که اقوام و خویشان برایش انتخاب کرده اند دزدکی ببیند.

۸۴

جنگ و جنگ ساز میاد، از دروازه شیراز میاد
شیره داماد غصه نخور عروست با ناز میاد^(۲)

جمعیت در حالی که به خانه داماد نزدیک می شود. می خوانند:

۸۵

جگر جگر، بند جگر، سوخته دلی، چو بلبلی
نقره می خوای یا دنبلی، دنبلی، دنبلی، دنبلی

۱. آتش قزلباش را ندانستم چیست.

۲. کلمه بین دو قلاب که در متن آمده زاید به نظر می رسد.

پس از رسیدن به خانه داماد، خویشان هردو طرف که نسبت به عروس و داماد در مقام محرمیت قرار دارند، یعنی می‌توانند قانوناً صورت یکدیگر را ببینند، با گذاشتن دست (یا انگشت کوچک) عروس در دست (یا انگشت کوچک) داماد و ریختن چند قطره آب، تحویل واقعی عروس را به تملک داماد انجام می‌دهند. پس از این کار، عروس و داماد به اطاقی که زنان برایشان آماده کرده‌اند باقی می‌مانند و جمعیت مشایعت‌کننده عروس به جمع مهمانان (زنان نزد زنان و مردان نزد مردان) که به عیش و نوش مشغولند می‌پیوندند.

۸۶

آسمون لاجوردی دایره بازی می‌کنه
شیره داماد با خانم عروس بوسه بازی می‌کنه

۸۷

آسمون پر ستاره ماه به تو جریان زده^(۱)
زیر شانه، شیره داماد، مرواری غلطان زده

۸۸

مرغ سبز و پُرپری دور حجله می‌پرید
دست کردم مرغا بگیرم شیره داماد از خواو پرید^(۲)

پس از مدتی، عروس و داماد از اطاق بیرون می‌آیند و هریک به جمع مهمانان خود می‌روند تا در شادی عمومی شرکت کنند.

۱. در متن چنین آمده که معنای روشنی ندارد. شاید هم: حیران زده
۲. باید خوانده شود: دستش کردم مرغا (مرغ را)، خو، خواو = خواب

۸۹

فوج خاصی صفی بست و شیر داما د توش نشست
خانم عروس لچ گرفت و اسباب میخانه بست

۹۰

یک^(۱) گلیمی بافته ایم، از قصب نازکتره
شیره داماد روش نشسته از کلاتر بهتره

۹۱

دم خانه مهتاب است صد گلیم و قالیه
صد نفر مجلس نشسته جای کاکو خالیه^(۲)

و اما خود ولیمه عروسی - درحالی که مدتی دراز ادامه می یابد - با ضیافت های عادی فرقی ندارد. صدها قلیان، تلی از برنج، دفعات بی شمار چای، آب نبات، شربت، خوانندگان و نوازندگان، چراغانی و آتش بازی و در روستاها، بازی و رقص دسته جمعی. البته تمام این ها، در حد بضاعت صورت می گیرد. مواردی نیز هست که مهمانان فقط آتش خالی و نان نازک می خورند.

۹۲

شیره داماد بچه بود شال ترکی بسته بود
گزرکه ها^(۳) منظور بدارید، شیر داماد خسته بود

۹۳

این برنج و آن برنج، چل و چار آبش میاد^(۴)

۱. بهتر است «به» (یک) خوانده شود که به سخن عامیانه نزدیک تر است.

۲. متن: غالی است، خالی است.

۳. گزرکه را ندانستم چیست. شاید گزبه باشد به معنای عس، شبگرد، میرشب، مأمور داروغه، نگهبان.

۴. نفهمیدن چل و چار آبش میاد به چه معناست. شاید چهل و چهار روز بعد از رسیدن فروردین و حلول

شیره داماد بچه بود سر شام خوابش میاد

۹۴

ایل بالا ایل پایین یه شترگم کرده‌ایم
گزکون منظور بدارید آتش بی‌گوشت پخته‌ایم

۹۵

نان نازک پخته‌ایم کتک گل آویخته‌ایم
گزکون منظور بدارید آتش بی‌گوشت پخته‌ایم

۹۶

بور تا بشیم کیه خومون دردانه
یه شب دو شب آنجا بمون دردانه
خواهی بمون خواهی نمون دردانه
اینت کنم اونت کنم دردانه
سه‌بندی بر کو... کنم دردانه
جانم به قربانت همه به قربانت دردانه

ساوه ۱۸۸۵ م [۱۳۰۲ ه.ق.]

ابتدای «ماه غسل» خوشبختی کامل است و ترانه‌های عروسی تصویری در
توجهات محبت‌آمیز، نوازش‌ها و خوش‌حالی را ترسیم می‌کنند.

۹۷

بالاخانه چاردری هر درش یک گوهری

→

سال نو مقصود باشد.

شیره داماد توش نشسته می کند کلو تتری*

۹۸

بالاخونه رو به قبله بلبلیش پیدا شدس (شده است)
چشم عروس چشم داماد در چمن شیدا شدس (شده است)

۹۹

بالاخونه رو به قبله خشت و نیم خشتش طلا
شیره داماد توش نشسته می کند ذکر خدا

۱۰۰

خانم عروس، جانم عروس، تو عزیز خونمی^(۱)
سر سینت گل بریزم یک بوته راجونه ای

۱۰۱

خانم عروس جانم عروس این چه چیزه در برت
این حریر نرم و نازک کی خریده^(۲) شوهرت

۱۰۲

خانم عروس، جانم عروس، تو چرا آزرده ای؟

* این سطر را گاهی مشروح تر، در شکل معمولی، به من رسانده اند: شیره داماد توش نشسته می شمرد اشرفی، می کند کلاتری و به دنبال آن گاهی این بیت را اضافه می کنند:

اشرفی مال خودش و محمدی مال زنش خان شیراز پیشکش کن برای خلعت زنش
گویا آهنگی جدید از ترانه های عروسی است که شکل درست آن را از یاد برده ام. این تصور من، از کلمات زیر که در وزن معمولی ترانه های عروسی اصلاً نمی گنجد نیز ناشی می شود:
رفت در خونه کاکوش در زد گفت کاکو جان کاغذ عقدم بیار. کاکو جانش نشسته بود تو بالاخونه پنج دری. هر درش یک گوهری. نشسته بود اشرفیا را می شمرد. اشرفی مال خودش محمدی مال زنش. (ز)

۱. خونمی = خانه می = خانه منی، سینت یعنی سینه ات.

۲. متن: چه چیز است، خریده است.

سی تو آرم جفت لیلی با دسه^(۱) سازنده‌ای؟

در ترانه‌ها، اشاراتی نیز در وظایف مرد جوان نسبت به همسر خویش مشاهده می‌شود.

۱۰۳

شیره داماد رفته شکار این شکار هفته^(۲)

بی بی عروس جا بینداز شیره داماد خستشه

جفت جوان را در بالاخانه طلایی موصوف به حال خود می‌گذاریم. ترانه‌های عروسی پس از آن نباید بیاید و نمی‌آید. آرزوهای جوانی هیچ نباشد، آرزوهای زن به اصطلاح نمک زناشویی به چه چیزهایی تبدیل می‌شوند؟ خواننده این مطالب را با محبت و صداقت زیاد، در لالایی‌ها که در بخش آینده توصیف می‌شود خواهد یافت.

۱. دسه (دسته).

۲. هفته: هفتم است: خستشه = خسته‌اش است یعنی خسته شده است.

ترانه‌های لالایی، در زندگی مشترک ایرانی، زیر نام «لالا» و گاهی ترکیب‌های گوناگون از «ا»، «ل» با «ی» واسط و اضافی مشهور است. تمام این کلمات در اصل چیزی جز بیان برگردانی نیست که با «بایو-بای» روسی مطابقت دارد و در ایران، هنگام جنباندن و خواباندن کودکان به کار می‌رود. این برگردان از نام «لایی» یا «لالایی» به معنای «لالایی خواندن» خواب با «لالایی خواندن» به وجود آمده است. در زبان فارسی که مادر یا آن زبان با کودک گفت‌وگو می‌کند، اغلب «لایی کردن» هم به معنی «لالایی خواندن» هم «خوابیدن با لالایی خواندن، به خواب انداختن»، لایی رفتن به معنی «خوابیدن با لالایی خواندن» به کار می‌رود.

اشکال لالایی، همه‌جا از ساده‌ترین ناله‌های غم‌انگیز و غیرمنظوم که رنگ اندیشه‌های فروخورده زن را به خود گرفته‌اند به وجود آمده‌اند و سپس به ابیات موزون نیمه‌منظوم نیمه‌متنور تبدیل شده‌اند و سرانجام آن‌قدر به نمونه‌های اشکال کتابی نزدیک شده‌اند که بعضی از آن‌ها، بدون هیچ اشکالی می‌توانند در چهارچوب آهنگ منظوم و موزیکال مشروط داخل شوند.

ساخت آهنگ وظیفه من نیست و در آن نیز سر رشته ندارم. اما آنچه را در زبان معمولی آهنگ می‌نامیم، در نواهای لالایی فارسی نشنیده‌ام جز یک نمونه که زیر شماره ۱۴ آورده‌ام و در خواندن آن واقعاً آثاری از آهنگی گوش‌نواز یافت می‌شود. این آهنگ، همان‌طور که نغمه لالایی واقعاً باید باشد، در اکثر موارد نیز تا چیزی تا حد

ممکن رقت‌انگیز، حزن‌آور و یک نواخت و خواب‌آور است.*
 به آنچه دربارهٔ لالایی گفته شد اکتفا می‌کنم و خواننده را به نوشته‌های مشروح‌تر،
 که تحت عنوان «لالایی‌ها» و ناله‌های حزین مردم شهری و کوچ‌نشین ایران در مجلهٔ
 وزارت آموزش ملی، ژانویه سال ۱۸۸۹ چاپ شده است ارجاع می‌دهم. ترانه‌های
 زیر، به همان ترتیب که ترجمهٔ آن‌ها در مجلهٔ مذکور چاپ شده آورده شده‌اند.**

۱

ننه لالات کنم شبای زمستون^(۱)
 ننه لالات کنم چو بلبل در گلستون^۱
 ننه لالا، رودم^(۲) لالا، جانم لالا

شیراز ۱۸۸۶ [۱۳۰۳ ه.ق.]

۲

لنگ ترازو به قریونت همه کندازو به قریونت^(۳)
 اره و بسند به قریونت همه سیوند به قریونت
 سیوند ۱۸۸۶ [۱۳۰۳ ه.ق.]

۳

لالالالا گلم باشی بمونی مونسَم باشی
 اصفهان ۱۸۸۵ و شیراز ۱۸۸۶ م [۱۳۰۳ ه.ق.]

* خواننده جنبه‌های به قدر کافی صادقانه آن را در آثار عامیانه فارسی بخش ۵ نیز می‌یابد. (ز)
 ** ترانه‌هایی که به لهجه‌های گوناگون فارسی جدید نوشته شده در اینجا ذکر نگردیده‌اند. آن‌ها را در کتاب
 «مراد جهت مطالعه لهجه‌های فارسی» ج ۱، ۲۹، ۴۹، ج ۲، ۲۹، ۷۲، ج ۳، ۹۹ تا ۱۰۴ قرار داده‌ام که چاپ
 آن‌ها هنوز پایان نیافته. (ز)
 ۱. متن: زمستان، گلستان
 ۲. رود به معنای پسر
 ۳. قیاساً تصحیح شده. در متن همه‌جا: قریانت آمده.

۴

لالا لالا گل نصرانی الهی همیشه زنده باشی^(۱)
اصفهان ۱۸۸۵ و شیراز ۱۸۸۶

۵

لالایی گویم و خوابت کنم من
علی گویم که صدساله^(۲) کنم من
لالایی لالا لایی
اصفهان ۱۸۸۵

۶

ننه لالات بکنم که لالات بی‌بلا باشه
نگهدار جان رودم خدا باشه
رودم لالا، جانم لالا، عزیز دلم لالا
بوشهر ۱۸۸۵

۷

ننه لالای تو باشه گل به بالای تو باشه
شمس و فلک و سه ستاره همراهی^(۳) تو باشه
رودم لالا، جانم لالا، عزیز دلم لالا
بوشهر ۱۸۸۵

۸

محمد با کتاب رفته

۱. بیت به همین صورت در مجموعه ژوکوفسکی آمده ولی نه از لحاظ وزن نه از لحاظ تناسب درست به نظر می‌رسد. منظور از گل نصرانی را نیافتم شاید گل نسرین بوده ولی در هر حال تناسبی در مطلب دیده نمی‌شود.
۲. صدسالت (= صدساله‌ات)

۳. همراهی تو (= همراه تو)

حبيب سلطان به خواب رفته
که گهوارش^(۱) چو مرواری
کمر بندش چو طلایی
بیا دایه بجنانش
بیا دایه، شیرش بده*

شیراز ۱۸۸۶

۹

لالالای گرو گلی^(۲)
چه چه توت گویا زری

سیوند ۱۸۸۶

۱۰

برو لولو، برو^(۳) لولوی صحرایی
تو از رودم چه می خواهی
که رود من پدر داره
کلام الله^(۴) به سر داره
کلام الله^(۵) به بر دارد
کلام الله نصیبش کن^(۶)

۱. گهوارش = گهواره اش

* یک نقاشی آب و رنگ ایرانی از گهواره و به طور کلی از سیسمونی را در تابلوی شماره پنج می بینید. (ز) در کتاب ژوکوفسکی که در دست من است این تابلو وجود ندارد.

۲. ظاهراً: چی چی (= چه چیزی)

۳. تصحیح قیاسی: برو لولو، بیا لولو. لولو موجود افسانه ای است که معمولاً بچه ها را از آمدن او می ترسانیدند و لولو را همیشه طرد می کردند.

۴. تصحیح قیاسی یعنی کلام الله (= قرآن کریم). متن: کلام ملا، معنی بیت: قرآن بر سر دارد (به عنوان توسل به حق)

۵. یعنی قرآن را از حفظ دارد. ژوکوفسکی نفهمیده این کلمات را «کلام ملا» پنداشته.

۶. ای کلام خدا تو او را نصیب فراوان ده و او را به پیری (عمر دراز) برسان.

لالایی‌ها ۱۲۱

کلام‌الله تو پیرش کن^۴

شیراز ۱۸۸۶

۱۱

لالا لالا گل لاله

پلنگ در کوه^(۱) می‌ناله

نه گاو داره نه گوساله

شیراز ۱۸۸۶

۱۲

لالا لالا گل پونه

سگی آمد در خونه

نوش دادم خوشش اومد^(۲)

سگه رفت صاحبش اومد^(۳)

نوش دادم خوشش اومد

آبش دادم بدش اومد

لالا لایی لالا لایی

اصفهان ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ ه.ق.]

۱۳

آلا لایی گل آبی

رحیم رفته عالی قاپی^(۴)

۲. متن: آمد

۱. تصحیح قیاسی متن: در کوچه

۳. تصحیح قیاسی: متن سگ رفت.

نسخه بدل: روایتی دیگر از روستای کشه که در اصفهان نوشته بودم. چوخش (چخش) کردم بدش اومد نانش دادم خوشش اومد. به «مواد» برای مطالعه لهجه‌های فارسی ج ۱، ۲۹ نگاه کنید.

۴. متن: اعلی قاپی. عالی قاپی یعنی در (= دربار) عالی که کنایه از مقر اقامت شاه است و اینجا منظور عالی قاپو اصفهان است.

عالی قاپی* دو در داره
زحیم قصاب دختر داره
شیرین جانم آلا لایی

اصفهان ۱۸۸۵

۱۴

لالایت می‌کنم با دست پیری
که دست ما در پیری بگیری

شیراز ۱۸۸۶

۱۵

لا لا لا گلم باشی
بمونی همدمم باشی

اصفهان ۱۸۸۵ و تهران ۱۸۸۶

۱۶

لالایی می‌کنم خوابت نمیداد
بزرگت می‌کنم یادت نمیداد

شیراز ۱۸۸۶

۱۷

ننه من دیشب همه شب روغن گل می‌سوختم^(۱)
من پیراهن رو دم با سیم و زر می‌دو ختم
کسان گویند که کندش پس و پیشه (پیش است)

* عالی قاپو کنار میدان شاه در اصفهان قرار دارد.

۱. ظاهراً کلمات «ننه من» در تکه اول و «من» در تکه دوم زاید به نظر می‌رسد و همچنین «ننه من» در تکه چهارم.

لالایی‌ها ۱۲۳

ننه من خیاط نبودم از عشق دل می‌دوختم*

اصفهان ۱۸۸۵، شیراز ۱۸۸۶

۱۹

گل سرخ و سفید و کم‌محبت
مرا ول کردی و رفتی به غربت
نگفتی بر سر رودم^(۱) چه اومد^(۲)

شیراز ۱۸۸۶

۲۰

لا لا لا گل گردو بابات رفته توی اردو
لا لا لا گل پسه (پسته) بابات رفته سر قصه
لا لا لا گل فندق بابات رفته سر صندوق (صندوق)

شیراز ۱۸۸۶

۲۱

لا لا لا، گل پنبه بابات میاد روز شنبه
لا لا لا، لا لا لا

اصفهان ۱۸۸۵

۲۲

لا لا لایی گل خشخاش کاکوم رفته خدا همراه^(۳)

* نسخه بدل در متن چنین آمده: مردم گفتند ننه تو خیاط نبودی گفتم بلی از عشق یار می‌دوختم.

۱. رود به معنای پسر آمده است. کلمه ریتک در پهلوی به همین معناست.

۲. ظاهراً تلفظ محلی «چه اومت» بوده که با محبت و غربت قافیه باشد. تبدیل تلفظ دال به تا امری طبیعی

است. چون حروف دال و تا قریب‌المخرج‌اند. کما این‌که مقدار بسیاری از مصادر فارسی در پهلوی

به صورت کلمات مختوم به «تن» بوده و اکنون به صورت دال می‌گوییم و می‌نویسیم: کردن، آفریدن، دیدن که

همه با تا بوده‌اند. ۳. متن: کاکاش - کاکو درست است به معنای برادر.

لالا لایسی گل زیـره
 لالا لایسی گل پسته
 لالالایسی گل آبشن^(۲)
 [کاکوم رفته] دلم آروم نمی‌گیره^(۱)
 کاکوم رفته کمر بسته
 کاکوم آمد چشم روشن
 شیراز ۱۸۸۶ م

۲۳

شبان آمد که یارم باز نیومد
 نشستم تا سحر خوابم نیومد
 شیراز ۱۸۸۶ م

۲۴

السون و بلسون^(۳) *
 دعا به بابای بچه برسون
 اگر نشسته است پاشوانش^(۴)
 اگر وایستاده است بدوانش
 بکند (بوکنه) فلفل دونه **
 بیندازه تو خونه

۱. قسمت بین دو قلاب از لحاظ وزن شعر اضافی به نظر می‌رسد.

۲. یعنی گل آویشن

۳. این ترانه هنوز هم کم و بیش در اذهان معمرین جای خود را حفظ کرده در متن السان و بلسان که درست نیست. * این برگردان بدون معنی و مفهوم است. (ز)

۴. پاشدن در لغت عامیانه به معنای برخاستن است و پاشواندن یعنی برخیزاندن و کسی را وادار به برخاستن کردن.

** عبارت نامفهوم است. شاید لازم است خوانده شود: بوکند (ز) - حدس ژوکوفسکی کاملاً درست است و بوکند صحیح است نه بکند.

۲۵

لالا صد درد اومده به یه بار
غریبی و ره دور و غم یار

سیوند ۱۸۸۶

۲۶

لالا لایسی گل زیره تنگ و پارو آدم گیره^(۱)
خالو سفر مرد پیره خاله کرثوم بچه شیره^(۲)

سیوند ۱۸۸۶

۲۷

ننه لالات بکنم تا بزنه^(۳) باد سحر
ننه نه مرگ تو باشه نه مرگ خالوت به سفر
ننه خالوت سفره، من از سفر می ترسم
چون برگ گل از باد صبا^(۴) می لرزم
هرکسی آید و بیارد خبر خیر
ننه من نصف عمرم^(۵) به آن می بخشم
ننه لالا رودم، لالا جانم لالا

بوشهر ۱۸۸۵

۱. در متن چنین است و معنی منسجمی ندارد. ظاهراً قسمت دوم باید منظور یکی از تنگ‌های منطقه فارس باشد. در این منطقه که نوعاً کوهستانی است، جاهایی که در مسیر اصلی کم‌عرض است «تنگ» خوانده می‌شود. در روزگاران گذشته عبور از این تنگ‌ها به مناسبت کمین دزدان، راهزنان، سواران عشایر بسیار خطرناک بود. ظاهراً صورت درست تنگ مارو باشد نه تنگ و پارو.

۲. در نسخه متن چنین آمده ولی چندان معنی روشنی ندارد. شاید خالوصفر باشد یا خالو در سفره (است). در این صورت بیت می‌تواند معنای درستی داشته باشد و خلاصه آن‌که زن در حین گفتن لالایی نگرانی خود را از دوری شوهر بیان می‌کند که او با همه پیری از طریق تنگ سفر کرده و زن (کلثوم) با داشتن بچه شیرخواره دلواپس شوهر و نان‌آور خویش است. خالو اصلاً به معنای دای (دایی) است ولی در صفحات جنوب به نوعی جنبهٔ تفخیمی دارد که این‌که در کردستان کاک گفته می‌شود که همان کاکو به معنای برادر مادر و دای، (دایی) باشد به صورت عنوانی احترام‌آمیز.

۳. در متن: بزند، سفر است

۴. تصحیح قیاسی: متن چه برگ گلی که خوار صبا ۵ ایضا: متن: از نصف عمرم

۲۸

ننه لالات بکنم که از جانم بیشتری
ننه نه مرگ تو باشد نه مرگ خالوت به سفر
ننه لالا، رودم لالا، جانم لالا

بوشهر ۱۸۸۵

۲۹

ننه رودم لالا کنه قد باباش بالاکنه
بابای رودم رفته سفر خدا به دادش برسه^(۱)

سیوند ۱۸۸۶

۳۰

لالا لالا دو دردانه^(۲)
شتر زده است به رودخونه
بار شتر چی چی بوده
هل و میخک و راجونه^(۳)

سیوند ۱۸۸۶

۳۱

اکبر من خو^(۴) می ره
آب به پای جو می ره
لالایی لالایی
اکبر من خواو می ره
برگو که بر باغ می ره^(۵)

۱. متن: لالا کند، بالاکند، رفته است، برسه
۲. متن: دردانه، رودخانه، چه چه
۳. متن: راجانه که شاید رازیانه باشد که چون هل و میخک محصولی است گیاهی و معطر.
۴. خو = خواه = خواب
۵. می ره = می رود.

لالایی لالایی

سورمه (سورمق)^(۱) ۱۸۸۶

۳۲

گلی از دست برفت و خار مانده
به من جور^(۲) و جفا بسیار مانده
به دستم مانده طفل شیرخواری
مرا این یادگار یار مانده

شیراز ۱۸۸۶

۳۳

لالا لالا بابامنسون^(۳)

دعا به مادرم برسون
طلب کردم من یک نونی
تو دست کردی به یه چوکی
سبد دادی ز آب رفتم
سر جوکی به خواب رفتم
دوتا ترک به ترکستان
مرا بردند به هندوستان
شوهر دادند به ده‌جازی
گذر کردم با صدنازی

شیراز ۱۸۸۶^(۴)

۱. سورمه (سرمه) که امروز سورمق گفته می‌شود از مضافات فارس است.

۲. متن: جبر و جفا. ۳. چنین است در متن: شاید هم منصور بود.

۴. ظاهراً داستان زنی است که در هنگام لالایی‌گفتن برای کودک خویش به یاد خاطرات تلخ خود می‌افتد و بدین‌گونه بازگو می‌کند که بابا سلام مرا به مادرم برسان. روزی از تو تکه نانی خواستم و تو مرا چوب زدی و دستور دادی که بروم آب بیاورم و من سر جوی به خواب رفتم و دو ترک مرا ربودند و به هندوستان بردند

۳۴

لالا لالا گل راجونه من
بکش کفشایا در خونه^(۱) من
اگر حرف بدی از من شنیدی
بکش خنجر بزن بر سینه من

شیراز ۱۸۸۶

۳۵

لالا لالا گل پسته
مرا تو کشتی از غصه^(۲)
لالا لالا گل سوسن
پدر آمد چشمت روشن
لالا لالا عزیز من

تهران ۱۸۹۹

۳۶

لالایی گل من بلبل من رفته به خواب
لالایی دل من از عشق گشته کباب

تهران ۱۸۹۹

→

و شوهرم دادند به ده «جازی». چوک = چوب و جوک (جو، جوی). کلمات ترکستان و هندوستان بهتر است به صورت عامیانه: ترکسون و هندسون خوانده شود. معنای آخرین قسمت را نفهمیدم و شاید هم آن زن بعد از آن همه زجر و ستم که کشیده زندگانی خوشی یافته. کلمه ده جازی را نیافتم. شاید جازی عوامانه «جهازی» باشد به معنی جهیز و به اصطلاح جهاز یا جهیزیه فراوان عروس. شاید هم ده جازی (آدمی که ده (۱۰) جا زیست می‌کند) کنایه از سرگردانی و دربدری و خانه به دوشی و بلاتکلیفی.

۲. غصه (= غصه)

۱. متن: راجانه، خانه

۳۷

دستک دستک دودستی *

از باغ گل گذشتی

چرا کلک نچیدی

کلک مرد جوان بود

لب تا لیش کتو (کتان) بود

کتان^(۱) حاجیان بود

خبر بردند به بندر

واسه زن اسکندر

دسمال^(۲) شاسوخته شده

گلابتون دوخته شده

شیراز ۱۸۸۶

***۳۸

همراه خانم که رفته حموم؟

تماشا، زعفران، هزاران، خوش قدم، گل چمن^(۳)***

* وقتی که با بچه‌ها دستک دستک بازی می‌کنند، سطور ذیل را به منزله برگردان به کار می‌برند. (ژ)

۱. شاید: کتون ۲. دسمال = دستمال

** تند حرف می‌زنند وقتی که از کودک مواظبت می‌کنند. (ژ)

۳. تماشا، زعفران، هزاران، خوش قدم و گل چمن اسامی کنیزانی است که با خانم در حمام همراه بوده‌اند.

*** نام گل چمن در سطر دوم نام زن است. (ژ)

معمایا که در زبان ادبی «کردک» و «چیستان» نامیده می‌شود، به اسم معمول جنوب ایران، «گزگوشک» و «ورورونک» شهرت دارد. نمونه‌های زیر را در سال ۱۸۸۶ در شیراز و روستای سیوند یادداشت کرده‌ام. اکثر معمایا به وسیله زنان ساخته شده. آنان اغلب با من در آوردی‌ها و حل معمایا، در پشت دیوارهای حرمسرا، وقت می‌گذرانند. بعضی از معمایا مورد توجه عموم هستند و شکل پایداری دارند، برخی دیگر بدیهه‌گویی‌هایی هستند که از زبان اشخاص مختلف و به صورتی اتفاقی شنیده شده. شکل معمایا، همان‌طور که خواهید دید، بسیار گوناگون است از نثر ساده تا کلمات موزون و شعر.

۱

عجایب صنعتی دیدم در این دشت به جان چار [و] به تن پنج [و] به پا هشت
مرده و چهار حمال تابوت

۲

امروز مهمان ماست فردا نوبت به شما

مرگ

۳

نه دست داره نه پا، خبر می بره همه جا

کاغذ [نامه]

۴

سبّتی دارم پــــر از رطب زرد جرأت نمی کنم یکیشو بگیرم تو دست
منقل و آتش

۵

غلوله خلوله تو آب می افته می لوله رو زمین می افته نمی لوله

گوچه

۶

چهارتا کاکا عقب همدیگر می دوند

چرخ آب

۷

تا توش^(۱) نکنی خوابش نمیداد

قفل

۸

نه چادر نه نمی تونم^(۲) طی کنم نه پول بابا، نمی تونم بشمرم
آسمان و ستارگان

۱. متن: تویش، نمی آید

۲. متن: نمی توانم

۹

یک مار تو دو سولاخ^(۱) سر می کنه

بند

۱۰

دالون دراز ملا باقر غلغل می کنه تا طبل آخر^(۲)

قلیان

۱۱

سیاه سیاه مو نداره گوشت و استخون^(۳) نداره

زالو

۱۲

در بسته دالون بسته قبا ی سبزی با تو بسته

پسته

۱۳

دکان اولی تافته فروش، دکان دویمی آرد فروش، دکان سیومی هیمه فروش

سنجد

۱۴

در نداره گنجینه / دیوار نداره گنجینه / کنگره داره گنجینه / ترکیده سر داره گنجینه
خشخاش

۱. سولاخ = سوراخ

۲. طبل آخر ظاهراً اشاره به سه بار طبلی بوده که ساعات شب را اعلام می کرد و بعد از طبل آخر دیگر کسی حق بیرون آمدن از منزل را نداشته و اینجا مجازاً تا دیرترین هنگام عبور و مرور، قلیان ملا باقر در کار بوده.

۳. متن: گوشت استخوان

۱۵

تا ترش نکنی تویش نعیاد

نخ و سوزن

۱۶

این چه چیزه همه تو تویش

گوش

۱۷

دو دست داره پا نداره

شکم داره روده نداره^(۱)

بالاپوش نمدی

۱۸

تر می ره^(۲) خشک درمی آد^(۳).

نان

۱۹

گوشته نه گوشته دشمن گوشته^(۴)

کرم دندان

۲۰

گلیمی داریم چهار گوشه پر از کاه و فروشه

زمین

۲. تصحیح قیاسی: متن: می رود

۴. گوشت است

۱. متن همه جا: ندارد

۳. تصحیح قیاسی، متن: می آید

۲۱

سنگ بالا سنگه، بالاتر دو غار پلنگه، بالاتر دو چشمه آبه، بالاتر دو قوچ به جنگه،
بالاتر تخت سلیمون، بالاتر کله به قاشه^(۱)
دندان و دماغ و چشم و ابرو و پیشانی و شپش

۲۲

پس دریچه یکی می‌گه^(۲) هو

باد

۲۳

یک اطاق دارم پر از چوب یکی ندارم دستم بگیرم

شاخ‌های گوسفند

۲۴

قلم خداوند پیش بنده

زبان

۲۵

می‌ره آخر بر می‌گرده^(۳)

سال

۲۶

تو نمی‌خوری او را، او ترا می‌خورد

خاک

۱. در متن: همه افعال به صورت ادبی آمده: سنگ است، پلنگ است...

۳. متن: رود، گردد.

۲. متن: می‌گوید

۲۷

عجایب صنعتی دیدم در این تل
که آب از زیر آتش می‌زنه غل^(۱)

قلیان

۲۸

یکی می‌ره یکی وامیسه یکی می‌لرزه^(۲)

آب و سنگ و بید

۲۹

نهم حقه داده حقه سرنقره داده می‌تونم درشو واکنم نمی‌تونم بیندم

تخم مرغ

۳۰

آسمان کوچک برف می‌ریزد.

الک و آرد

۳۱

سرانداز مادرم هست پیش پدرم

زن شوهرکرده^(۳)

۳۲

اشکافت^(۴) تنگ و تاریک پر از مور سر باریک

تفنگ و باروت

۱. متن: آب... می‌زند غلغل

۲. متن: رود، وامی‌ایستد، یکی می‌لرزد

۳. ارتباط این جواب را با آن چیستان درنیافتم.

۴. ظاهراً همان که امروز «اشکاف» گفته می‌شود یعنی کمد.

۳۳

چهار در زمین دو در هوا

این خربزه است^(۱)

۳۴

تو صندوق جان داره نفس نداره

بچه در شکم

۳۵

می خوره و می ریزه و می گرده

زنبور عسل

۳۶

تا نریزی غند نمی کنی

نان

۳۷

صندوق یکی و در صندوق سی و دوتا

دهان و دندان

۳۸

هرچه می خوره سیر نمیشه

خاک

۱. متن: ای خربزه است. ارتباط این لفظ هم با جوابش چندان استوار نیست. مگر این که چهارپای خر بر زمین منظور باشد و دو شاخ بز بر هوا.

۳۹

این برکو، آن برکو، میان کوه نقاره^(۱) بکو [ب]

کنار آب

۴۰

سنگ بالا سنگ چی چیه

آسیاب چهار سنگ چی چیه

دو خیک روغن چی چیه

دو شمع روشن چی چیه

دو کمند هندی چی چیه

تخت سلیمون^(۲) چی چیه

گلّه گوسفند چی چیه

بازار ریسمان چی چیه^(۳)

دندان و چانه و سوراخ دماغ و چشم و ابرو و پیشانی و شپش و موی سر

۴۱

گردک گردک مثال تخم پدرت وقتی می شکافه^(۴) مثال ناموس مادر

غوزه پنبه

۴۲

صندوقدار خانه خدا

ماه

۱. همان که امروزه مستراح یا دست شویی می گوئیم.

۲. متن: سلیمان

۳. متن، همه جا: چه چیز است. شبیه به این لغز در شماره ۲۱ آمده است.

۴. متن: می شکافد

۴۳

قاز کلنگ بی‌دم، نه جو می‌خوره نه گندم
راه می‌ره به نرمی بار می‌کشه به سختی
کشتی

۴۴

قوتی قوتی عجب قوتی صد تا قوتی تو یک قوتی^(۱)
انار

۴۵

چیست این لعبت پسندیده^(۲)
پیرهن سبز و سرخ پوشیده
در میان دو حقه چوبی
صد هزاران هنر گنجیده
پسته

۴۶

از دور دیدم یک گله دختر^(۳)
همه چادر سفید قوم کلوتر
کبوتر

۴۷

پرنده که [بودست]^(۴) بی‌بال و بی‌پر
نه‌زاییده مادر نه دیده پدر
باد

۱. امروزه ما قوطی می‌نویسیم.

۲. تصحیح قیاسی. متن: این چیز لعبت... پیراهن سبز سرخ

۳. در کودکی، خود شنیده بودم: از اون بالا میاد یک گله...

۴. اگر نباشد بیت وزن ندارد

۴۸

نافه تو نافه میخ‌ها تو سولاخه
تو به زیری من به بابا، تو نجیبی من
می‌جنیم^(۱)

آسیا

۴۹

آب می‌آید در این شر و شر آتش زیر می‌خانه غر و غر
صد بلبل مستانه مست و مست این سگ‌های دیوانه وق و وق
سنگ و صدف و شانه شق و شق

حمام

۵۰

از در درآمد حیدری جونش^(۲) گذاشت رو صندلی گفت یا محمد یا علی

شمع

۵۱

سر داره جون نداره^(۳)

قلم

۵۲

بر همه عالم واجب است.

کفن

۱. متن: آسیاب که غلط است سعدی فریاد: آسیا سنگ زیرین ثابت است لاجرم تحمل بارگران همی کند و جایی دیگر:

بگرد بر سرم ای آسیای دور زمان به هر طرف که توانی که سنگ زیرینم

۲. متن: جانش. من در کودکی به جای کلمه «جونش» کلمه دیگری شنیده بودم.

۳. متن: جان

۵۳

صندوق یکی قلفش^(۱) دوتا.

دل و گوش

۵۴ب

حوض گلاب با لنگی ته.

دهان و زبان

۵۵

شب می ره پیرمرد، روز می ره پیرمرد، خسته نمی شه پیرمرد.

آسیا

۵۶

تو می ری او می ره، تو وامی ایسی او وامی سه.^(۲)

سایه

۵۷

تا پیر پیر نشه، دندونش در نمی شه^(۳)

سبد

۵۸

می ره روکوه سنگ می اندازه^(۴) پایین

تیغ دلاکی

۱. یعنی قفل

۲. متن: وامی ایستی... وامی ایسته

۳. متن: پیر نمی شود دنداناش در نمی شود

۴. ایضاً: می رود، می اندازد.

۵۹

[چیست]^(۱) این چیز لعبت آبی
در بر او قبای عنابی
تن او همچو ساعت خوب است
پای او همچو^(۲) پای مرغابی

ریباس^(۳)

۶۰

ننه گلی بابی گلی بچه می سازه^(۴) گنبد گلی

خیار

۶۱

یک وجبک نیم وجبک
نه بیشترک نه کمترک
ترکیده سر پشم هلو
وقت سحر خوردن او

پاچه

۶۲

قدش به علف برده بویش به صنوبر شش نان تنک دارد، یک کاسه مزور حلقه زرین^(۵)

۱. به قیاس افزودم که وزن و معنی درست آید. ۲. متن: همچون

۳. ریواس، ریواج هم آمده. ۴. متن: سازد

۵. بردن به معنای شبیه بودن، شباهت داشتن. غرض از شش نان تنگ گل برگ های آن است. حافظ فرماید:

رسید موسم آن کاز طرب چو نرگس

مست نهد به پای قدح هرکه شش درم دارد

و غرض از کاسه مزور همان قدح یا قسمت درونی گل است ولی ارتباط «حلقه زرین» را با اصل لغز

نرگس

۶۳

کامش طبل جنگی پایش نی هندی. چشمش [از] دور نمایان است. ابرویش یک کمان است. سرش جوز قند است. گوشش بادبزنی است.

گوسفند

۶۴

این چیه^(۱) که خاک بر سر می کنه.

کلنگ

۶۵

بند سیاهی آلاپسه هرجا می اندازیش می رسه.

چشم

۶۶

می دونم اما نمی دونم.

مرگ

۶۷

این چیه^۲ که صدمن بار دارد، خودش بی جان و بارش جان دارد.

نعل قاطر

→

ندانستم و مسلماً «حقه» صحیح است نه حلقه ولی کلاً زاید به نظر می رسد. مگر این که "حقه زرین نرگس" و امضای چیستان بدانیم.
۱. متن: چه

۶۸

بلبلی کنگ گلی صاحب کرم در شاخ زار بیرونش
برنجی که بعد از خوردن پلاو (پلو) به ریش می ماند

۶۹

از دور دیدم دو صنم برابری می کرد دعوی به سر زلف پری می کرد
یارب به فدای هردو گردهم جنگ به زیان زرگری می کرد
گوشواره

۷۰

سنگینی بازار چه چیز است. سبکی^(۱) بازار چه چیز است. سفیدی بازار چه چیز است
سرب و پنبه و گچ

۷۱

اتاتو و ماتاتو سر باریک و کو... کوتو
درفش^(۲)

۷۲

سرش کرباس بنش کرباس زبان شیرین خدانشناس
مقراض [= قیچی]

۷۳

دورس ناری پایش چناری

۱. متن: سبکی. ظاهراً آخر هر قسمت لغز «چی چیه» باشد که به زبان عوامانه نزدیک است. نه «چه چیز است»

۲. به نظر می آید که منظور همان وسیله ای است که کفاشان به کار می برند، برای سوراخ کردن اشیاء ضخیم مانند چرم، نه درفش به معنای پرچم، رایت.

زهره^(۱) داری ورش داری

آتش

۷۴

اپکه دوپکه درازکه سولاخکه دست زنکه*

دستار

۷۵

آسمان رنگ ازدها پیکر
مرده را زنده می کند به نظر

لاک پشت

۷۶

تو سفیدی سربه بالا، من سیاهم سربه زیر، تو به زیری من به بالا^(۲)، تو نمی جنبی، من
می جنبم

کاغذ و قلم

۷۷

سبزه سبزه چو علف واللہ باللہ نه علف^(۳)
زرد زرده چو لیمو واللہ باللہ نه لیمو
چربه چربه چو روغن واللہ باللہ نه روغن

پسته

۷۸

دالون دراز و تنگ و تاریک

۱. همان «زهره» زهره داشتن به معنای جرأت داشتن است.

* درآمد افسانه بدون معنی.

۲. تصحیح قیاسی: متن: سربه بالایی... سربه زیرم، به بالایم.

۳. متن: سبز است سبز است چو علف واللہ...، زرد است چو لیمو...، زرد است، چرب است چرب است....

آقا خوابیده دراز و باریک

شمشیر و غلاف

۷۹

هر جا که می افته نمی شکنه تو آب می افته می شکنه

کاغذ

۸۰

سفید است مو نداره، نه ته داره [که] بنشینه نه بال داره [که] پیره

برف

۸۱

مار سیمین حلقه کرده است آب سفید در میان
آب خوراک مار گردد، چون شود آب تمام...
مار درماند ز جان^(۱)

چراغ

۸۲

چهارتا کاکا تو یه قبا خوابیده

گردو

۸۳

ازین دور او مده سه تا علمدار^(۲)
کدوم کاکوی منه کلاه قلمکار
کدوم عموی منه پشتو طلائی

۱. اشاره است به چراغ‌های نفتی که نفت در میان آن می ریختند و فتیله‌ای چون مار در آن تعبیه می‌کردند و نفت جذب فتیله می‌شد و می‌سوخت و چون نفت تمام می‌شد فتیله از کار بازمی‌ماند.
۲. متن: منا - تصحیح قیاسی. منه = من است. قلمکار نوعی پارچه منقش بود که امروزه نیز بافته می‌شود. پشتو همان پشتو مأخوذ از فرانسه است به معنای اسلحه کمری.

کدوم دایی منه شال رضایی

انار باگل و برگش

۸۴

این برکوه سفید پلاو^(۱) و آن برکوه سفید پلاو، میان کوه زرد پلاو

تخم مرغ

۸۵

ماهی شکم دریده رحل به رویش کشیده، هرکه آن را بداند عقل بزرگان دارد.

قلمدان

۸۶

این سرکوه دویدم آن سرکوه دویدم ملک^(۲)ی کهنه خریدم خر زردی ندیدم

شکارچی

۸۷

کوزه سبز صندلی دستش مزن که می شکنه

زن حامله

۸۸

عجایب صنعتی دیدم در این دشت^(۳)

که بی جان دنبال جان دار می گشت

خیش و گاو

۱. پلاو همان است که امروز پلو گفته و نوشته می شود.

۲. متن: مالکی ولی صحیح همان ملک^(۲)ی است که نوع مرغوبی از گیوه است و معروف است که بهترین نوع آن در کرمانشاه تهیه می شود.

۳. متن: عجب. در آن روزگار کودکی این لغز را چنین شنیده بودم: عجایب... که بی جان، در پی... و جواب آن تفنگ بود.

۸۹

صندوقی هست در بسته پراز خانم روبسته

انار

۹۰

تا شب نرود روز به جایی نرسد

شتر

۹۱

بلند بلند و مرجبا گردن کج و بی حیا

[راه]

۹۲

پس کوه سفید سرخاب می زند

ریباس

۹۳

بلند بلند پاش آ بلند سبز و تماشا
بلند سبز است و شیرین بلند سرش دهانگیر

کاهو

۹۴

یاقوت و برج زرنگاره روکوه زمرد [ی] سواره
ای لعبتک چنین مشوش مرغ سحر [ی] در انتظاره

گل

۹۵

گنبد سبز و گرد و کج با لشکر در میانش ای نجین ای نجین

هندوانه

نمونه‌های مضامین گوناگون

در این بخش که نمی‌توان نام یکی از بخش‌های پیشین را بدان داد، نمونه‌هایی از آثار عامیانه که به مراسم و سنت‌های خاص تعلق ندارند و به جهت قلت نمونه‌ها نیز بخش‌های جداگانه را تشکیل نمی‌دهند گردآوری شده است.

در اینجا زمزمه درویشان دوره‌گرد و نایب‌نایان (شماره‌های ۱ تا ۵) ترانه‌های چارواداران (شماره‌های ۶ تا ۸)، قطعاتی که وضع زنان را ترسیم می‌کند، لودگی‌های زنانه (گاهی بدون معنی عمیق خاص، نکته‌ها و شماره‌های ۹ تا ۱۴) ترانه‌هایی ظاهراً از ترانه‌های موسیقی که از آن‌ها آثاری از برگردان به چشم می‌خورند (شماره‌های ۱۵ تا ۲۳)، اشعار غنایی عاشقانه درباره‌ی معشوقه، عشق، دشواری‌های زندگی، بی‌وفایی‌ها (شماره‌ها ۲۴ تا ۵۳) اشعار و لودگی‌های ترانه‌ای که به بعضی رسوم و عادات ارتباط دارد، بازی و سرگرمی‌ها (۵۴ تا ۵۶) و بالاخره جناس‌های عامیانه، اشعاری از حوادث سال، هجو طبقات، اشخاص و وقایع (شماره‌های ۵۷ تا ۶۶) را می‌خوانید.

۱

باز آمدم باز اومدم^(۱)
 اردک بودیم قاز اومدم
 از راه شیراز اومدم
 با عشوه و ناز اومدم

۱. در نسخه همه‌جا «آمدیم»

با فوج سرباز اومدیم
اومدیم ما سیستان
سیستان و گاب هاشون^(۱)
هرات و شیرخشتاشون^(۲)
مشهد و شب کلاهاشون
قوچان و پوستیناشون
دره گز و سواراشون
نیشابور و نخوداشون
شیروان^(۳) و دره هاشون
سبزوار و بره هاشون
مزینان و پنبه هاشون
عباس آباد و گرجیاشون
میون دشت و کم آباشون
میامی و راه هاشون
شهرود و شب گزاشون^(۴)
دامغان و فندقاشون
سمتون و مسجداشون
سنگسر و بایاشون
قشلاق و هندوناشون^(۵)
ایوان کیف و بچه هاشون
خاتون آباد و جوجه هاشون
طهرون و شازده هاشون
باز اومدیم، باز اومدیم

۱. یعنی گاوهاشان

۲. در متن همه جا: شان آمده: گابهاشان، شیرخشتاشان...

۳. تصحیح قیاسی متن: زعفران

۴. شهرود = شاهرود، شب گز: نوعی حشره که غریب گز و مله هم خوانده می شوند و فقط افراد مسافر و

غریب را نیش می زنند.

۵. هندونا = هندوانه ها

اردک^(۱) بودیم قاز اومدیم
 باز اومدیم شابدولظیم^(۲)
 شابدولظیم و تعریفاشون
 گنارگرد و راه داراشون^(۳)
 حوض سلطون و بدآباشون^(۴)
 قم و امامزاده‌هاشون
 کاشون و عقرباشون
 قهرود و آلواشون
 اصباهون و بیه‌هاشون^(۵)
 شیراز و شاعرashون
 فسا و ملکباشون^(۶)
 کازرون و شیطوناشون
 جماروم و خرّمه‌هاشون^(۷)
 نیریز و بایباشون
 دشب ارجنه و شیرهاشون^(۸)
 بوشهر و دریاهاشون
 باز اومدیم باز اومدیم
 با عشوه و ناز اومدیم
 باز اومدیم به قزبین
 قزبین و چاقواشون
 همدون و جمرباشون^(۹)

۱. در متن، همه‌جا: اوردک آمده.

۲. در متن: شاه عبدالعظیم که در وزن مخصوص لحن عامیانه نمی‌آید.

۳. کناره‌گرد از دهات شهری است برکنار جاده شیراز به تهران و راه‌دار یعنی مأمورین راه.

۴. یعنی آب‌های بدشان ۵. کلمه بیه را ندانستم چیست.

۶. ملکی نوعی گیوه و در حقیقت کفشی است که رویه آن پارچه خاصی است.

۷. منظور جهرم و خرّم‌هاشون

۸. دشت ارژن از مضافات شیراز که در قدیم مرکز زندگی شیرها بوده.

۹. تصحیح قیاسی متن: چمره‌هاشون. حمیری یعنی مردم فرومایه و پست‌نبار (لات)

زنجان و تتوناشون^(۱)
 ارومیه و پاپاهاشون^(۲)
 تبریز و گله‌هاشون
 آشتیون و صابوناشون
 گرکون^(۳) و میرزاهاشان
 یزد و زنجیراشون^(۴)
 اردسون^(۵) و ارده‌هاشون
 ریگسون^(۶) و ارزناشون
 ساوه و اناراشون
 ناوند^(۷) و گلاویاشون
 نوش‌جون^(۸) زناشون
 آن زنای تومون کوتاشون^(۹)
 جون و دل مردهاشون
 بروجرده و طایاشون
 طایای^(۱۰) ناپخته‌هاشون
 هرچه از ایشون برآید
 به‌خیر آقا آشون
 توسرکان و بیل دسته‌هاشون
 دولت‌آباد^(۱۱) و شیره‌هاشون
 سامن^(۱۲) و باسلوقاشون^(۱۳)

۱. توتون‌هایشان ازین‌جا برمی‌آید که در گذشته زنجان از مراکز کشت توتون بوده.

۲. ارومیه مرکز آسوریان و مسیحیان است و پاپاها یعنی کشیشان مسیحی.

۳. متن: گیرکون ۴. تصحیح قیاسی متن: زنجیر

۵. اردستان ۶. ریگستان

۷. نهاوند و گلابی‌هایشان ۸. نوش‌جان

۹. زن‌های تنبان کوتاه ۱۰. طایی به‌معنای هویج است.

۱۱. غرض دولت‌آباد ملایر است که به داشتن شیره‌های خوب انگور شهرت داشت.

۱۲. ظاهراً مقصود ده سامان است زادگاه عمان سامانی.

۱۳. باسلوق نوعی شیرینی محلی است که با شکر یا شیر و آرد و گردو درست می‌شد و هنوز هم سرغات بروجرده و ملایر همان باسلوق است و در متن این کلمه به‌صورت باستوق آمده.

بجرود^(۱) و گیشون
اورزمون و حلاجاشون^(۲)
سیلاخور و یونجه‌هاشون
نوش جون خر و گاواشون
سگوند و سگاشون
کنگور^(۳) و دزدهاشون
کرمانشاه و روغناشون
کرمون و جامه‌هاشون
خییص^(۴) و رنگ‌هاشون
ماهون و بادوماشون
کفترخون و زنگیاشون^(۵)
باز اومدیم، باز اومدیم
اردک بودیم قاز اومدیم
از راه شیراز اومدیم
با عشوه و ناز اومدیم
با فوج سرباز اومدیم

اصفهان ۱۸۸۵ م

۲

از این جا که پریدیم به کومیشه^(۶) رسیدیم

۱. از بجرود ظاهراً بروجرد منظور است و گیشان را ندانستم چیست. شاید گیل (گیلو) به معنای زالزالک باش که در کوه گیلومه بدان منسوب است.
۲. اورزمان از مناطق لرستان است. حلاج به معنای پنبه‌زن است و چک و کمان وسایل کار پنبه‌زن و لحاف‌دوز
۳. کنگور = کنگاور از شهرهای کرمانشاه. معبد بزرگ آن‌ها در این محل است و خرابه‌های این معبد هنوز باقی است. به همین مناسبت کنگاور را قصرالصوص یعنی کاخ دزدان می‌خواندند.
۴. خییص از شهرهای بلوچستان است و شهداء خوانده می‌شود.
۵. کبوترخان. ولی ارتباط کفترخان و زنگیان را نیافتم.
۶. قمشه در ۸۰ کیلومتری جنوب اصفهان که در زمان پهلوی اول نام شهرضا یافت و پس از انقلاب اسلامی باز قمشه خوانده شد.

کو میشه و قمقماشون
 بدنیت لبظ^(۱) هاشون
 امان از صحراهاشون
 بچه و کهر^(۲) اشون
 از این جاکه پریدیم به اصفاهون رسیدیم
 اصفهون و چاههاشون^(۳)
 چه جای باصفاشون
 چه مرد مومناشون
 امان از مدرّساشون
 بد نیست طلباشون^(۴)
 امان از این دعاشون
 از این جاکه پریدیم به کاشون رسیدیم
 کاشون و مسّه^(۵) ها شون
 امان از صیغه هاشون
 بد نیست آوازشون^(۶)
 از این جاکه پریدیم به طهرون رسیدیم
 طهران و برج هاشون
 مسند^(۷) و غالباشون
 پاتخت پادشاهاشون
 دکون و صرافاشون
 زنای خوشگلاشون

۱. لبظ = لفظ.

۲. کهر = اسب.

۳. منظور همان چاه‌های مستراح‌هاست که بالوعه آن به مصرف کود می‌رسید.

۴. طلبه‌هایشان.

۵. مسّه = مسینه، کاشان به مناسبت اشیاء مسینه‌اش شهرت داشت.

۶. استعداد آواز در مردم کاشان فراوان بود و بسیاری از خوانندگان مشهور از کاشان بودند.

۷. مسند نوعی فرش است در اندازه کوچک. غالباً منظور قالی است.

خالای پشت پاشون^(۱)
بچای خوشگلاشون^(۲)
قوز^(۳) می‌کند سگاشون
مادر لونددن همشون^(۴)
بزغاله‌بندند همشون^(۵)
خیلی قشنگ‌اند همشون

شیراز ۱۸۸۶

۳

شبی که منزل پول^(۶) فسا بود
دودستم گردن خیرالنسا بود
دودست کردم لبونش را بیوسم
کلیدش نقره و قلفش طلا بود^(۷)
شبی که منزل بر دشت و در بود
عجب ماهی در کوه و کمر بود
دودست کردم لبونش را بیوسم
شب چهارشنبه و ماه صفر بود^(۸)
شبی که منزل کوی تو باشد
طناب گردنم موی تو باشد

۱. خالا = خال‌های پشت‌های ایشان

۲. بچا = بچه‌ها و به قرینه خوشگلاشون غرض امارد است. امروز هنوز اصطلاح بچه‌خوشگل بدین معنی باقی است.

۳. متن: گوز می‌کند

۵. متن: بزگاله

۴. همشون = همه ایشان، ایشان همگی

۶. پول = فول امروز پل گفته می‌شود. پل فسا منزل اول شیراز است به سوی شرق

۷. لبونش = لبانش، قلف = قفل

۸. هم چهارشنبه هم ماه صفر در ذهن عوام آمیخته به اعتقادات اغلب خرافاتی است. شب چهارشنبه آداب خاصی دارد و حرمت خاصی. ماه صفر نیز هم اربعین حسینی دارد هم وفات پیغمبر اکرم و امام حسن مجتبی (۲۸ صفر) هم وفات امام رضا (ع) (۲۹ صفر). در مرثی آمده که

دختر بدرالدجی امشب سه‌جا دارد عزا گاه می‌گوید پدر گاهی حسن گاهی رضا

شبی که حاجیان از مکه آیند
 زیارتگاه من روی تو باشد
 شبی که منزم پای گذاره
 نکندم هیمة و گفتم بهاره
 بسوزد طالع و بخت یتیمون
 که هرجا می روم سرما به کاره
 شب اول که منزل در رباطه^(۱)
 شب دوم رباط آکماله
 شب سوم به قهرو [د] لاله زاره
 شب چارم به کاشون تنگ یاره

اصفهان ۱۸۸۵

۴

از قصاباس^(۲) دنبه
 از سربازاس سنبه
 از فراشاست جارو
 از علافاس پارو
 از حمومیاست نوره^(۳)
 از آهنگراس کوره
 از عطاراس زیره^(۴)
 از رعیتاس بیلی^(۵)
 از ارباباس تازی^(۶)

۱. متن: رباط است. رباط به معنی کاروان سراسر است. آکمال یعنی آفاکمال.

۲. از قصاباس = از قصابان است. متن: قصاباست، سربازاست....

۳. حمومیا = حمامی ها یعنی کارگران حمام، نوره یا به تعبیری «واجبی» همان داروی نظافت یعنی ماده ازاله موهای عورت است.

۴. دانه ای گیاهی و خوردنی که بهترین آن در کرمان به عمل می آید و در دکان عطاری فروخته می شود.

۵. رعیتا = رعیت ها یعنی روستائیان. ۶. تازی به معنای سگ شکاری

از دختراس نازی

از بچه‌هاس بازی

از شغالاس زوزه

از کوزه‌گراس کوزه

از گرزهااس غیزه

از عرباس نیزه^(۱)

نیزه و غیزه و کوزه و زوزه و بازی و نازی و تازی و بیلی و زیره و کوره و نوره و پارو و

جارو و سنبه و دنبه و قندیل و مندیل

مرد غریبم وزی پنبه

از راه رسیدم زی پنبه

اصفهان ۱۸۸۵

۵

اول خدا بخونم ^(۲)	جاری ده از زیونم ^(۳)
بسر حال ناتوونم	دنیا بفا نداره
هرکس چیزی بدونه	تخم خوبی نشونه
باری منزل‌رسونه ^(۴)	دنیا بفا نداره
وقتی که بچه بودم	دست ماماچه ^(۵) بودم
پستون به لبچه بودم	دنیا بفا نداره
دور مرا جوشیدند	رخت مرا پوشیدند
شیرینی مرا نوشیدند	دنیا بفا نداره

۱. یعنی عرب‌ها، اعراب

من خود این تصنیف را از دوستی به نام تقی مجیدی (که خدایش بیامرزاد) شنیده‌ام. بعد از خواندن قطعات مفصل و موزون نخستین منظومه، پشت سرهم کردن نیزه و غیزه و... نفسی جانانه می‌خواست و حالی و هیجانی و ادای کلمات آخرین خاصه «زبپنبه» شور و ولوله‌ای داشت. با ترکیب شدّد حرف آخر رب و حرف اول پنبه.

۲. بخوانم

۳. یعنی هرکس خوبی کند باری به منزل می‌رساند.

۴. زبانم

۵. ماماچه: قابله، کسی که به مادر در تولد فرزند کمک می‌کند. تصنیف‌ساز مراحل عمر را حکایت می‌کند.

مادر بود غم‌خواره	هشتتند ^(۱) مرا گهواره
دنیا بفا نداره	شیرم داد بسیاره
خرک ^(۲) دادند به دستم	یک سالگی نشستم
دنیا بفا نداره	شیرین به لب می‌لستم ^(۳)
از سر شیر گذشتم	دو ساله که گشتم
دنیا بفا نداره	به پای خود می‌گشتم ^(۴)
چارپا می‌روم گل لاله ^(۵)	وقتی شدم سه ساله
دنیا بفا نداره	مثل گاو و گوساله
رفتم خونه خاله	وقتی شدم چارساله
دنیا بفا نداره	چیزی توی پیاله
لبظ ^(۶) و خاموشی دارم	پنج ساله هوشی دارم
دنیا بفا نداره	پند به گوشی دارم
با مرد و زن می‌جوشم	شش ساله بازی‌جوشم
دنیا بفا نداره	همیشه فحش فروشم
مثال رسم مردم	هفت ساله ریزه دندون
دنیا بفا نداره	ای عارفان خندون
این شاطر جلابم	هشت ساله با کتابم
دنیا بفا نداره	این سر آن سر می‌دانم
آب زلاله گیرم	نه ساله لاله گیرم
دنیا بفا نداره	شال و قبا بگیرم

۱. هشتتند یعنی نهادند.

۲. خرک به معنای خرما خرک است که نوعی خرمای سخت و سفت و خشک است. چون در این سن، طفل دندان درمی‌آورد و در نتیجه لثه‌های او می‌خارد، بدو خرما خرک می‌دهند که هم شیرین و پرکالری است هم سخت و خشک که خوردن آن موجب رفع خارش لثه‌های طفل می‌شود.

۳. لستن، لشتن یعنی لیس زدن. در فرانسه هم له‌شه Lecher به همین معنای لیسیدن است و در عربی لحس.

۴. منظور آن که در سه سالگی شیر خوردن را رها کردم و با پاهای خود - بدون کمک گرفتن از دیوار و امثال آن و حتی از گرفتن دست پدر و مادر - راه می‌رفتم.

۵. معنای این جمله را نیافتم. شاید با چهارپا دویدن منظور اوست.

۶. یعنی لفظ.

برات [] بسازم ^(۱)	ده‌ساله با نمازم
دنیا بفا نداره	پیش خدا سرفرازم
چیز خوبی پسندم ^(۲)	بیست‌ساله زورمندم
دنیا بفا نداره	از ته دل می‌خندم
باری به شانه دارم	سی‌ساله خانه دارم
دنیا بفا نداره	مجلس زنانه دارم
به درد خود طیبم	چهل‌سالگی حبیبم
دنیا بفا نداره	با پدر و مادر نصیبم
غمی نخور می‌میری	پنجاه رسد به پیری
دنیا بفا نداره	هرچند کشی اسیری
عمر خودم شمردم ^(۳)	شصت‌سال نیست عمرم
دنیا بفا نداره	انگار بگیر که مردم
از دست دل رمیدم	هفتاد ساله خمیدم
دنیا بفا نداره	مرگ خودم را دیدم
در جای خود نشستم	هشتاد‌ساله شکستم
دنیا بفا نداره	دل بر خدا ببستم
همسایگان خبر شد	جون از قالب به‌در شد
دنیا بفا نداره	سه‌روز نوحه‌گر شد
او را سوار کردند	اسب چوکی ^(۴) آوردند
دنیا بفا نداره	آخر منزلش ^(۵) بردند
او را بشست به هر حال	او را دادند به غسل ^(۶)
دنیا بفا نداره	کفن برید به تمثال

۱. «معنی این کلمات را نفهمیدم» - مسلماً در قسمت دوم بیت کلمه‌ای افتاده. به نظر من کلمه افتاده «وضو»

است از معنای شعر این است که در ده‌سالگی می‌توانم وضو بسازم و نماز بخوانم و به تعبیری دیگر با

تعلیمات دینی آشنا شوم. ۲. متن: چیزی خوبی

۳. متن: عمرم خودم...

۴. چوکی = چوبی و غرض از اسب چوبین تابوت است.

۵. متن: بر منزلش ۶. غسل به معنای مرده‌شوی (= مرده‌شور)

آبی به روش ریختند	خاک هم بالاش ریختند
از روی او گریختند	دنیا بفا نداره
مردی بکن سموری	حالا که توی گوری
خوراک مار و موری	دنیا بفا نداره

شیراز ۱۸۸۶

۶

هی یاران یار من کو یار من کو
میون^(۱) قافله دلدار من کو
میون قافله گشتی زنم من
سفر برگشته ای سوقات من کو
سفر برگشته ام من شرمسارم
ندارم تحفه ای لایق یارم
منم در عالم و یک جان شیرین
بفرما تا همین دم من درآرم
هی یاران جان شیرین ارزانیت باد
دو بوس از کنج لب مهمانیت باد

شیراز ۱۸۸۶

۱. میون = میان

۷(۱)

ول غنچه من بار سفر بسته است^(۲)
شال گل نار به کمر بسته است
شالش گل نار و خنجرش فیروزه
حرفش نزنین که جیگرش^(۳) می سوزه
ول غنچه من بار سفر داره
طاقت گرما تاکی داره
[من] ابرشوم سایه زخم صحرا را
تا ول غنچه من نخورد گرما را

شیراز ۱۸۸۶

۸

رودخونه دالکی کردی هلاکم*
ولایت مانده و حب نباتم
از اون ترسم بمیرم در غربی
که دلبر آید و نشناسه خاکم

شیراز ۱۸۸۶

۹

دخترکه []^(۴) یکی بس**
اگر دوتا شود ننه نه بی کس
اگر سه تا شود تیرخونه بشکن

۱. ترجمه شماره‌های ۶ و ۷ در مقاله من با عنوان «لالایی‌ها و ناله‌های حزین مردم شهری و کوچ‌نشین ایران» که قبلاً از آن نام برده‌ام درج شده بود. (ز)
۲. متن: بسته شب. ول به معنای گل است. تبدیل واو به گاف مثل ویشناسب و گشتاسب معمول است.
۳. متن: جگر. * رودخانه دالکی در راه شیراز به بوشهر (ز)
۴. به نظر می‌آید که کلمه‌ای افتاده. وزن مختل به نظر می‌رسد. شاید هم: دخترکه خدا دهد...
** ترجمه این قطعه در مقاله «لالایی‌ها و ناله‌های حزین مردم شهری و کوچ‌نشین ایران» درج شده بود. (ز)

اگر چهارتا شود مصیبت پاکه
اگر پنج تا شود سخت ظلماته
اگر شش تا شود جارچی به در کن
اگر هفتا شود فکر شوهر کن
باز هم ماشاءالله دختر
باز هم «نام خدا» دختر
چادر سر می کنه خونه مادر
از عقب می دود شازده شوهر
بازم ماشاءالله دختر
بازم نام خدا دختر

شیراز ۱۸۸۶

*۱۰

ماه رمضون شد ننه جون^(۱)
شوور^(۲) گرون شد ننه جون
تا تو فکر رخت می کنی ننه
منو^(۳) سیاه بخت می کنی ننه
تا تو فکر طاس می کنی ننه
منو بی پلاس می کنی ننه
چادر به سرم می رم تیومچه (تیم چه؟)
شیرینی می خرم شیرینی کلوچه
ننه جون چادر به سر کن
در مسجد شاه حاجی را خبر کن
اگر حاجی نباشه فکر شوور کن

* با مواد برای مطالعه لهجه های فارسی ج ۱ ص ۵۰ مقایسه کنید. (ز)

۱. متن: ماه رمضان، ننه جان

۲. شوور = شوهر. به مناسبت احترام ماه رمضان و مسائل مربوط به منع اطعام و مهمانی در روز، معمولاً در

ماه رمضان عقد و عروسی صورت نمی گرفت. ۳. منو = من را. در متن: مرا

برو خریزه بستون^(۱)
دم دروازه بسون
از اون سروازه^(۲) بسون
از اون خوشگلکه مقبولکه خریزه بسون

تهران ۱۸۹۹

۱۱

هوو دارک خداکم
دل بی قرارک خداکم*
یه دستی داشتم این قدر^(۳)
[حالا]^(۴) هوو کرده این قدر
یه پایی داشتم این قدر
[حالا] هوو کرده این قدر
یه دهانی داشتم این قدر
[حالا] هوو کرده این قدر
یه زبونی داشتم این قدر
[حالا] هوو کرده این قدر
یه دماغی داشتم این قدر
[حالا] هوو کرده این قدر
یه چشمی داشتم این قدر
[حالا] هوو کرده این قدر

۱. متن: بسان، که مسلماً صورت عامیانه‌اش موردنظر بوده، یعنی بسون همان بستان است به معنای گرفتن، از مصدر ستاندن.
۲. سروازه = سربازه (یعنی آن سرباز خاص)

* تمام گله‌گذاری‌های زیر با حرکات دست همراه است.

۳. این تصنیف - نه به این تفصیل - هنوز هم وجود دارد و موقعی که خواننده به قسمت‌های مختلف صورت می‌رسد با دست اندازه عضو آسیب‌رسیده نامطلوب را با حرکات دست و در حد افراط نشان می‌دهند.

در گفتار عامیانه بیشتر «ای» تلفظ می‌شود تا «این»

۴. در روزگار ما این کلمه را بر تصنیف می‌افزایند که وزن درست شود.

یه ابرویی داشتم این قدر
یه گوشی داشتم این قدر
[حالا] هوو کرده این قدر
هوو دارک خداکم
دل بی قرارک خداکم
سنگ مزارک خداکم

تهران ۱۸۹۹

۱۲

دیگه نمی خورم پشمک*
دیگه نمی زنم چشمک
دیگه نمی خورم غصته^(۱)
دیگه نمی روم راسته
دیگه نمی خورم چایی
دیگه نمی گم^(۲) بیایی
دیگه نمی خورم گردو
دیگه نمیرم تو اردو
دیگه نمی خورم بادوم
دیگه نمیرم تو دالون
دیگر نمی خورم نعنا
دیگه نمیرم تنها
دیگه نمی خورم پیاز
دیگه نمی کشم ناز
دیگه نمی خورم هولو (هلو)
دیگه نمیرم پهلو لولو

* نوعی شیرینی است اصلاً از یزد که در ظاهر شبیه پشم است.
۱. غصته = غصه
۲. نمی گم = نمی گویم

نمونه‌های مضامین گوناگون ۱۶۵

دیگه نمی خورم انجیل^(۱)

دیگر نمی افتم زنجیل^(۲)

تهران ۱۸۹۹

۱۳

زنی که رسید به بیست

باید به حالش گریست

تهران ۱۸۹۹

۱۴

زنی که رسید به چل

اول چلچلی شده

تهران ۱۸۹۹

۱۵

از این کوچه مرو کوچه درازه

به مسجد می روی وقت نمازه

به بازار می روی چادریراقدار

خرید می کنی کفش پولک دار

چشمک می زنی به مرد پولدار

خرید می کنی سوزنی قلمکار

بلورخانم حیا کن*

از درز در نیگا کن

اصفهان ۱۸۸۵

۲. زنجیل = زنجیر

۱. انجیل = انجیر

* بلورخانم نام زن است. (ز)

۱۷

قربون چشم زاغت
مادر نینه داغت

لوره می میرم برات
قربون خال و لبات
لوره لوره لور بودی
جور بودی شور بودی
دیشب کدوم گور بودی
لوره می میرم برات
قربون مهر و بقات

اصفهان ۱۸۸۵

۱۸

منم منم گدای تو
می میرم از برای تو
می ترسم از آب انبارت
آب انبارت ماهی داره
ساماورت چایی داره
بیا بریم بالاخونه
انگور بخور دونه دونه
ماچی بده شاگردونه

اصفهان ۱۸۸۵

۱۹

بیا بلبل بیچاره بلبل
بیا با هم نشینیم شاخه گل
تیر داغت بر دل من

تو عمو دختر من
تو شال کمر من
تو بنشین در بر من
خاکت به سر من

اصفهان ۱۸۸۵

۲۰

زاغلی* دیدم راسته خیابون می‌رفت
با حسن قمر زلف پریشون می‌رفت
رفتم که به پیشش بمالم خشتی
گفت برو تو یخت نگرفت ای مشتی**
تو جار بلندی و من آویز تو
تو تکیه دولت و منم غرقه تو
هردم بگیرم سراغت
مادرت نبینه^(۱) داغت
قربون دو چشم زاغت
هاشم شب‌خوان این چه اساسه
رخت‌های زاغول ترمه خاصه^(۲)
هرکه زاغولو ندید جونش خلاصه***

اصفهان ۱۸۸۵

*. تعزیه‌خوان معروف. (ز) زاغلی، زاغول، زاغولی در نزد عوام به کسانی گفته می‌شد که رنگ چشمتان آبی یا سبز باشد. در گیلان به این اشخاص کاس آقا گفته می‌شد. حسین زاغول از زیبارویان تهران بوده.
**. یخت نگرفت یعنی افسونت کارگر نشد و در فریفتن دیگران توفیق نیافتی. (ز)
۱. نبینه = نبیند
۲. خاص است، خلاص است که با اساس است قافیه شده.
***. هاشم معلم زاغلی بود. (ز)

۲۱

دختر کوچولو کوچولو موچولو
راستش را بگو چوبت می زنم
زخمت می زنم داغت می کنم
شلوار تراکه پاره کرده
چویم نرنی داغم نکنی
راستش را می گم^(۱)
رفتم باغ شا، پیش فراشا
سیل و تماشا^(۲)
شلوار مرا خار پاره کرده
شب تار پاره کرده

تهران ۱۸۹۹

۲۲

خوش بود یاری به یاری^(۳)
درکنار سبزه زاری
هرکه شیرینی فروشد
مشتتری بروی بجوشد
یا مگس را پر ببندد
یا عسل را سر پیوشد
ای حبیب ای طیب قشنگ ملوسم
اذن بده تا لبتو ببوسم

تهران ۱۸۹۹

۲. سیل و تماشا = سیر و تماشا

۱. می گم = می گویم

۳. ظاهراً همان شعر

مهربانان روی درهم وز حسودان برکناری

خوش بود یاری به یاری درکنار سبزه زاری

۲۳

نگاه صف بالاکن [تو] ای ول
علاج درد من حالاکن ای ول
دلم از بهر تو آتش گرفته
خودت جنبان و لالاکن [تو] ای ول

شیراز ۱۸۸۶

۲۴

دلم لای لایی گهواره می‌کرد
صدای نازکش دل پاره می‌کرد
صدای نازک لای لای دلبر
اشاره با من بیچاره می‌کرد

شیراز ۱۸۸۶

۲۵

صدای کوس و ناقوس و زلازل*
صدای نازک لالایت ای ول
زنی که بچه داره ناز داره
چو شاهینی به که پرواز داره

شیراز ۱۸۸۶

۲۶

نگارینم لب بوم اوامد و رفت
دوباره با تن و جون اوامد و رفت
چرا از هردو دیده خون نبارد

* ترجمه شماره‌های ۲۴ تا ۲۶ در مقاله «لالایی‌ها و ناله‌های حزین مردم شهری و کوچ‌نشین ایران» درج شده بود. صفحه ۱۵۶ مقایسه کنید. (ز)

که دلبر چشم گریون آمد و رفت

شیراز ۱۸۸۶

۲۷

سرت بالاکن و مهتاب بینی
گل سرخ در کنار آب بینی
اگر شش دروازه شیراز بگردی
همچو قدوسیان در خواب بینی

شیراز ۱۸۸۶

۲۸

از این بالا میاد [به] قرمزی پوش
شکر کنج لبونش می زنه جوش
جمع مال و املاکی که دارم
نمی ارزه به یک [کنگ] ابروش

شیراز ۱۸۸۶

۲۹

قد کولی مثال سلب بلنده
لب کولی مثال ریزه قنده
همه که می کنند تعریف کولی
که حیفش، مادرش غلبال^(۱) بنده

شیراز ۱۸۸۶

۳۰

بلند بالا ندیدم کامی از تو

۱. غربال بند نامی دیگر است برای کولیان.

کشیدم سال‌ها بدنامی از تو
کشیدم سال‌ها درکنج خونه
نیامد بی‌بفا پیغامی از تو

شیراز ۱۸۸۶

۳۱

دوچشمونی که داری من اسیرم
اگر تو مرده‌شوری من بمیرم
اگر غسلم دهی با سدر و کافور
کفن‌پاره کنم سیرت ببینم

شیراز ۱۸۸۶

۳۲

گل سوسن بنازم غبغت را
بلاگردان شوم خال و لب‌ت را
در این دنیا ندادی مطلبم را
در آن دنیا بگیرم دامت را

شیراز ۱۸۸۶

۳۳

قلم آرام ز مغز استخوانم
مرکب گیرم از خون رگونم
در آرام کاغذی از پرده دل
نویسم نامه‌ای بر همزبونم

شیراز ۱۸۸۶

۳۴

دل آرامم به کوی زرگرو نه
سیاه چشمم سر آب روونه
دو طومار حریر با بند یزدی
می آیم و اکتم عمرم تمومه

شیراز ۱۸۸۶

۳۵

قبای چیت گلدار داری یارم
دوازده بندی کاکل داری یارم
به سردست شاهی قبات بدوزم
روشت پادشاهی داری یارم
عرقچین سرت زرد و طلایی
امیدوارم در این حالت بیایی
درخت سیب و زردآلو و سنبل
چرا دیر آمدی ای خرمن گل
چرا دیر آمدی بهرت بمیرم
با دسمال کتون گردت بگیرم

شیراز ۱۸۸۶

۳۶

دو تا یاری گرفتم ناگهونی
یکی رشتی یکی مازندرونی
به قریون سر رشتی بگردم
دل از دست می بره مازندرونی

تهران ۱۸۹۹

۳۷

دوتا دختر در این قلعه جوانند
یکیش کرثوم یکیش شهربانو نامند
به قربان سر کرثوم بگردم
که فتنه بر سر شهربانو نامند

اصفهان ۱۸۸۵

۳۸

ول بالابلند دم دروازه جاشه
حریر سبز کاشونی به پاشه
به دل گفتم بیا بوسی به من ده
به لب نه، به ابرو گفتا که نه جاشه

شیراز ۱۸۸۶

۳۹

یار کجایی که چایی سیت^(۱) بیارم
با فنجون طلا روغن درآرم
با دسمال کتون زلفت بمالم^(۲)
با دسمال کتون هیکل چپ و راست
میان صد جوون دلم ترا خواست
میان صد جوون یادم نکردی
دو انگشت کاغذی شادم نکردی
مگر شهر شما شهر یمن بود
مگر دو انگشت کاغذ سیصد تو من بود*

۲. دسمال (دستمال)، کتون = کتان، در متن کتان آمده.

۱. سیت = سی تو یعنی برای تو

* این مصرع، در سال ۱۸۹۹ در تهران ترانه مستقل را با این برگردان تشکیل می‌داد: (ز)

مگر شهر شما کاغذ گرون بود

اگر کاغذ نباشد پرده دل
اگر قلم نباشد چوب فلقل

شیراز ۱۸۸۶

۴۰

آن شب که بارون اومد^(۱)
یارم لب بون اومد
رفتم لبش ببوسم
نازک بود و خون اومد

اصفهان ۱۸۸۵

۴۱

دلم می خواست که آوازم کنه^(۲) یار
هزارون عشوه و نازم کنه یار
دلم می خواست که در پهلوش میرم^(۳)
به زیر زانوش خاکم کند یار

اصفهان ۱۸۸۵

۴۲

ول بالا بلند قلیان کش من
نبات مصری و اشک چش من^(۴)

→

مرکب در قلمدون زعفرون بود
ای سرو ناز من
ای دل نواز من

۱. متن آمد: اومد صورت عامیانه کلمه است و معمول در محاوره.

۲. متن: کند، هزاران که صورت عامیانه آن کند و هزاران است.

۳. میرم = بمیرم
۴. چش = چشم

اگر یک شب بیایی منزل من
دو پای نازکت روی چشم من

شیراز ۱۸۸۶

۴۳

سر کوه بلند میش بره دنبال
خبر آمد که یارم گشته بیمار
که دسمال پرکنم سیب و گل نار
که فردا می‌روم به دیدن یار

تهران ۱۸۹۹

۴۴

الهی سروقدت خم نگرده
دل شادت به جور غم نگرده
الهی این دل شاد و به امید
که یه مو بر سر تو کم نگرده

اصفهان ۱۸۸۵

۴۵

سر دست هما ترمه گلپه
رفیق هما رضا قلیه
سر دست هما حنای خبیصه
شلوار هما پارچه قمیصه
اروسی هما پاشنه نخوابه
شلوار هما شیر در قرابه
چشمون هما بی سرمه مسته
ورگو که هما می خونه بسته

سوارت می‌کنم به اسب سرکش
 واست می‌خرم یه طاقه مفرش
 دل من دست هما تنگ اومده
 دال و کاف و نون و میم و جیم
 بر پیش تو جنگ اومده*
 امروز سه روزه هما گروخته
 پنج من قر خوب سلف فروخته

شیراز ۱۸۸۶

۴۶

سکینه مست من من مست سکینه
 شدم آواره از دست سکینه
 اگر وقتی بمیرم در غربی
 کفن در بقعه رخت سکینه

شیراز ۱۸۸۶

۴۷

شب مهتاب بی‌خوابی کشیدم
 زمین سبز را قالی کشیدم
 زمین سبز را فرش مرصع
 نیامد یار، بدنای کشیدم

شیراز ۱۸۸۶

* به انیس العشاق ترجمه Huart در Bibliothèque de l'école des hautes études (کتابخانه مدرسه مطالعات عالیّه) - به صورت فاکسی میله (= افست) صفحات ۲۶، ۴۴، ۶۹ نگاه کنید. (ژ) - انیس العشاق کتاب کوچکی است از شرف‌الدین رامی در تشبیهات شاعرانه. این کتاب را شادروان عباس اقبال آشتیانی چاپ کرده.

۴۸

چه سازم که زمونه مفلسم کرد
طلا بودم که مانند مسم کرد
ندارم که قبای نو بپوشم
قبای کهنه خوار مجلسم کرد

شیراز ۱۸۸۶

۴۹

گل سرخم چرا رنگت شده زرد
مگر باد خزان بر تو گذر کرد
برو باد خزان هرگز نیایی
که هرچه بر سرم آمد خدا کرد

شیراز ۱۸۸۶

۵۰

سرکوه بلند جنگ پلنگه
صدای ناله و تیر و تفنگه
سر و کوه بلند جنگ می‌کنم من
قبای میخکی رنگ می‌کنم من
الهی رنگرز رنگت بجوشه
خودم نیلی کنم یارم بپوشه
قبای میخکی دوگمه چپ و راست
میان صد جوان چشمم ترا خواست
میان صد جوان یادم نکردی
دو انگشت کاغذی شادم نکردی

شیراز ۱۸۸۶

۵۱

سر کوه بلند دیگم به باره
برنجم می جوشه دل بی قراره
برنج ناتوان تاکی زنی جوش
به حرف ناکسان تاکی دهی گوش*

اصفهان ۱۸۸۵

***۵۲

کیوتر بچه‌ای گرفتم از کوه
که شاید این بچه با من کند خو
ندانستم کیوتر بی وفا هست
که پشت بر من کند رو بر سر کو

شیراز

۵۳^(۱)

یه مرغ زردی داشتیم
درست نیگاش نداشتیم
شغال آمد و بردش
چولنگی نشست و خوردش
بچه‌های شیرازی آهو و کنید

شیراز ۱۸۸۶

* روایتی دیگر: برنجم می جوشه با شیر میشان به قربان تو باشد جمله خویشان. (ز)

** ترجمه این قطعه، در مقاله «لالایی‌ها و ناله‌های حزین...» درج شده بود. (ز)

۱. در شیراز نوعی سرگرمی کودکانه‌ای وجود دارد: بچه‌ها در کوچه جمع می‌شوند و وقتی که یکی از میان آنان کلمات زیر را ادا کرد، همگی فریادی بلند برمی‌آورند.

۵۴^(۱)

ای آب روان شوهرم به‌ام باشه مهربان
و دوشیزگان این‌طور آرزو می‌کنند
سیزده به‌در سال دیگر خونه شور بچه بغل*

اصفهان ۱۸۸۵

۵۵

در اصفهان مناره‌ای وجود دارد به‌نام «ته برنجی» یعنی پایه برنجی. زنان در اطراف
مناره جمع می‌شوند و درحالی‌که با دست به آن تکیه داده‌اند، چنین می‌طلبند:
ای منار ته برنجی ما حرفت می‌زنیم از ما نرنجی
هونگ ما دسته می‌خواد مرد کمر بسته می‌خواد

اصفهان ۱۸۸۵^(۲)

وقتی که «لوطی» نصیر شیرازی را برای اعدام می‌بردند این اشعار نوشته شده است.
راوی توانست اطلاعات مشروح‌تری در این باره به من بدهد.

۵۶

شبی که منزلم بود اصل زرگون^(۳)
یقینم شد که می‌روم به کرگون
شبی که منزلم بود در کناره

۱. جشن نوروز در ایران، با بعضی عادات و اعتقادات زنانه مربوط شده است. زن‌ها روز سیزده در شهر
خارج می‌شوند و جایی را پیدا می‌کنند که آب روان از کنار آن بگذرد. آب به هم می‌پاشند، آب به صورت
خود می‌زنند و زنان شوهردار چنین می‌گویند: (ژ)
* به مقاله «اندرون ایرانی» در مجله اروپا، اکتبر سال ۱۸۸۶، صفحات ۵۴۲/۵۴۳ رجوع کنید. (ژ)
۲. درخصوص منارته برنجی که مناره مسجد محله سید احمدیان است و آداب رفتن زنان: به سر مناره
رجوع کنید به سفرنامه‌ی شاران صفحات ۱۴۸۶/۱۴۸۷.
۳. زرگون امروز زرقان گفته می‌شود.

دل من، برگو^(۱) امشب در قراره
 شبی که منزلم بود تخت جمشید
 به بخت من بنازد ماه و خورشید
 شبی که منزلم بود اصل سیوند^(۲)
 یادم آمد ول شوخ و شکرخند
 شبی که منزلم مادر سلیمون^(۳)
 دلارامم نشسته توی ایوون
 دو زلفون سیه را کرده ریحون
 از رفتن سفر گشتم پشیمون^(۴)
 شبی که منزلم بود خان کرگون
 یقینم شد که من رفتم صفاهون
 شبی که منزلم بود اصل دهبید^(۵)
 قد یارم مثال تره بید
 شبی که منزلم بود خان خرّه
 غلام از فارس می اومد برّه برّه
 شب دیگر به گلزار چنارم
 همان شب خواب دیدم روی یارم
 شبی که منزلم بود اصل آباد
 للم شاخ نبات وعده داده
 نصیرا تا توانی دست و پاکن^(۶)

-
۱. متن: برگو = برگوی. در بین عوام ورگو گفته می شود.
 ۲. سیوند دهی بزرگ و آباد بر سر راه شیراز به اصفهان.
 ۳. مشهد مادر سلیمان، مشهد مرغاب، مادر سلیمان همان مقبره کوروش است نزدیک سعادت آباد بر سر راه شیراز به اصفهان. در متن: سلیمان.
 ۴. در متن: ایوان، ریحان، پشیمان
 ۵. دهبید و خان خرّه از قرای واقع در مسیر شیراز و اصفهان.
 ۶. شاید نصیر گوینده شعر باشد یا مخاطب تصنیف ساز که ای نصیر تا دست یارت به دست کسی نرسیده تو دست و پای کن.

هنوز دستش به دست کس نداده
 شبی که منزلم بود در شولکسون^(۱)
 خدایا جان مرا تو بستون
 شبی که منزلم در یزد خاص اس^(۲)
 سرم چو[ن] خوشه گندم به داس اس
 خداوندا ببین کار مرا تو
 که کار عاشقی بر التماس اس
 شبی که منزلم هست در امن آباد^(۳)
 *

ولم چون خاطرت آمد در باد
 ز دست تو فلک صد داد و بیداد
 شبی که منزلم در شاه‌رضاه^(۴)
 همانجا منزل شاه و گداهه
 شبی که منزلم بود اصل مهیار^(۵)
 برای عشق تو من می‌کشم بار
 شبی که منزلم بود در صفاهان
 (۶)

صفاهان و صفاهانم چه جا بود

۱. شولکسون = شولکستان. ظاهراً باید چنین باشد: شبی که منزلم بود شولکسون که بابسون (= بستان) قافیه شود.
۲. همان یزدخواست = ایزدخواست. خاص اس = خاص است، داس است، التماس است در قطعات بعد.
۳. امن آباد = ایمن آباد. برای حفظ وزن باید از «در» صرف نظر کرد.
- * راوی این مصراع را به خاطر نیاورد.
۴. همان قمشه که به مناسبت وجود امام‌زاده‌ای به نام شاه‌رضا پیشتر یعنی قبل از انقلاب اسلامی شهرضا خوانده می‌شد.
۵. مهیار قصبه‌ای بر سر راه شیراز به اصفهان است و در این قصبه بود که تیمور دستور قتل عام کلیه شاهزادگان مظفری را که پیشتر احضار کرده بود صادر نمود و بدین ترتیب خاندان آل مظفر برافتاد (۷۹۵ ه. ق.).
۶. در متن مجموعه نیامده و ژوکوفسکی تصریح کرده که راوی این مصراع را به خاطر نیاورد.

که هر یاری گرفتم بی‌بفا بود
چرا یک سر نرانم تا به شیراز
که هر یک منزلم صد آشنا بود
رفتم به پیش شاه [و] عرض کردم
ز آبی خورده بودم لرز کردم
گفتا کای نصیر نیست چاره
خدا بر تو دهد عمر دوباره
غسال او مد و رختم برون کرد
شال زنده‌ها شست و شوشون^(۱) کرد
غسال برد مرا در شورخانه
دل‌م شد چون انار دانه دانه

شیراز ۱۸۸۶

۵۷

تهرون شده دورنگی
یک شیی^(۲) دادم نارنگی
ریدم ریش فرنگی
این‌ها همه درس شد*
حاکم تهرون ارس شد**
کلونل*** اومده از راه نمسه

۱. متن: شست و شو چون کرد.

۲. شیی = شاهی. یک شاهی پله قران بود و تومان دویست شاهی و هر شاهی برابر بود با دو پول.

* درس = درست.

** ارس به معنای روسی است. ظاهراً چون کنت دومونت فرت به جانب روس‌ها گرایش نشان می‌داد، مردم او را وابسته «روس» می‌خواندند. اشاره به کنت دومونته فرت است که برای کسب تابعیت روس می‌کوشید. (ز)
*** منظور مریی اتریشی است. کلونل = کلنل به معنای سرهنگ است. وی چون از طریق دولت اتریش به ایران آمده بود این مضمون را برای او کوک کرده بودند. نمسه نامی است که در آن روزگار مردم به اتریش اطلاق می‌کردند. (ز)

پلیس ساز می‌زنه داره می‌رقصه

اصفهان ۱۸۸۵

۵۸^(۱)

آقا نبود رشتی بود

کاسه دست مشتی بود

دور آقا شال مندیلو واکن^(۲)

دور آقا با پوزت درو واکن

آقا نبود قاضی بود

از بچگی راضی بود

قاضی نبود تازی بود

۵۹

کلبسن^(۳) گفته به آواز لوری^(۴)

یه دونه خر دارم سیصد تا کری

برت کلبسن برت و نیم برت کلبسن

کلبسن گفته به جون پسر

مشتیا پرت مکنید عقب سرم

کلبسن گفته به آواز حجاز

دونفر حرف می‌زنند نقلش کجاس

کلبسن گفته به فلفل تند

نشینم درد می‌کنه سرکار کنت^{(۵)*}

۱. حذف شده است.

۲. متن: مندیل. پوزت = پوزه‌ات

۳. کلبسن = کربلایی حسن. در آن روزگار هرکس که به زیارت کربلا مشرف می‌شد عنوان کربلایی می‌یافت و هرکس به زیارت مشهد می‌رفت مشهدی (مشتی) خوانده می‌شد.

۴. لوری = لری و کری به معنای کره

۵. باز هم توهینی به کنت دومونت فورث بانی پلیس جدید در ایران در عهد ناصرالدین‌شاه. در اصطلاح

کلبسن خودش و خرش
گور پدرش بزن تو سرش (۶)

۶۰

شاهنشاه ایران
ماشین آورد به تهران (۷)
ای شاه چه کار کردی
طهرانو ویرانه کردی
زن‌ها را دیوانه کردی
بس که زنا نشستند
پایه ماشینو شکستند
ماشین دودش هوا رفت
زن کمپانی ددا (۸) رفت
یل یراقدار نمی‌خوام
کفش پولکدار نمی‌خوام
چارقد مشمش نمی‌خوام

→

عوام و شعر عامیانه تند و کنت هم‌قافیه می‌شوند همچنان که حجاز با کجاس.

* منظور کنت دومونته فورته است.

۶. صورت‌های دیگری هم به قیاس این تصنیف خوانده می‌شد که سخت دور از نزاکت است من جمله

کلبسن گفته به آواز لری یک سو... خ دارم صد تا مشتری

کلبسن گفته در آب رودخونه ک... نتو هم کش نون بیار خونه

*** شماره‌های ۶۲/۶۱ هیجان زنان را که ناشی از ایجاد واکن اسبی در تهران بود نشان می‌دهد. (ژ)

۷. موضوع مربوط به راه‌افتادن راه‌آهن بین تهران و حضرت عبدالعظیم است. مضمون شعر شکایت‌گونه‌ای است طنزآمیز به شاه قاجار که با آوردن ماشین دودی، زن‌ها برای دیدن آن دیوانه شده‌اند و حتی از یل یراقدار و کفش پولکدار و چارققد مشمش و شلوارکش که زمانی بسیار مطلوب و جزو آرزوهای زنانه بود صرف‌نظر می‌کنند و خواستار دیدن ماشین دودی شده‌اند و در این از خانه به‌درشدن و به سیر و تماشا رفتن مسایلی هم پیش می‌آید که پیش‌بینی آن گاه دشوار است و گاه ناگوار.

۸. ظاهراً همان ددر است که اصطلاحاً در رفتن از خانه و خارج شدن است به قصد لهر و لعب.

شلوار کش نمی‌خوام
ماشین می‌خوام*
ماشین رسید به دروازه
بلیت دادم به سروازه^(۱)
سروازه کمروازه
یه چیزی دیدم بی اندازه
ترسیدم به جونم بندازه
ماشین رسید به دولت آباد^(۲)
قرون دادم جای پنا^(۳)
مهرم حلال جونم آزاد
من ماشین می‌خوام

تهران ۱۸۹۹

۶۱

اگر خواهی که شوهرم تو باشی
بیا پولم بده برم تو ماشی^(۴)
اگر پول نمیدی جون خیک پارت^۳

* زن به شوهر خود می‌گوید. (ز)
۱. سروازه = آن سرباز
۲. دولت آباد دهی بود بین تهران و شهرری که امروز جزو شهر تهران و منطقه شهرداری تهران شده در شرق جاده مستقیم تهران به شهرری که سابقاً خیابان رزم آرا خوانده می‌شد و اکنون خیابان فداییان اسلام. این ده از لحاظ تاریخی شهرت فراوان دارد. زیرا در همین جا بود که درگیری بین ژاندارم خزانه شوستر با سربازان روس و پاخیتانوف کنسول روس روی داد. دولت آباد ملکی شاهزاده ملک منصور میرزا پسر مظفرالدین شاه بود که چون نمی‌خواست مالیات بدهد خود را به روس‌ها بسته بود و روس‌ها هم این امر را بهانه قرار داده بودند که دست شوستر را از کار کوتاه کنند چنان‌که دو اولتیماتوم فرستادند و شوستر را از کار برداشتند.
۳. پنا^(۳) (= پناه‌آباد) مسلوک کوچکی بود که ظاهراً در شوشی (قفقاز) ضرب می‌شد و برابر با ۱/۲ قران بود.
۴. متن: اگر پولم نمی‌دهی... خیک پاره‌ت (= خیک پاره‌ات). در مجموعه ژوکوفسکی آمده: به درستی یادداشت اطمینان ندارم و به همین جهت ترجمه آن را در زیر نیاورده‌ام. (ز)

تشریف‌تو^(۱) بیر خونه خالت^(۲)

تهران ۱۸۹۹

۶۳ (۳)

طـهـرون شـده چـو غـنچه	شا رو زدند طـپـونچه ^(۴)
طـهـرون شـده وـیـرونه	مـخلوق شـدند دـیـوونـه
گـله ^(۵) زدند به پهلوش	خون اومده تو گلوش
صدراعظم بگیرش که مردم	ایرانـو به تو سپردم
جون تو جون ولی عهد	علی‌الخصوص رعیت
صدراعظم تعجیل کن	قاتل منا زنجیر کن
حالا کارش نداری	اول مرا ورداری ^(۶)
تلگراف بزن به تبریز	خبر بده زودی به شاه خونریز ^(۷)
نگذار که آبش شور باشه	نگذار طهرون پرشور باشه
پیمانه من پر شد	عمر من تمام شد

۱. متن: تشریفات بیر...

۲. به نظر می‌آید که این ترانه، نشان از مداخله مسایل اقتصادی در امر ازدواج باشد. ازدواج که روزی قداستی و حرمتی داشت، پس از توجه مردم به مصرف و خرید وسایل «مدرن فرنگی»، به مسایل اقتصادی آمیخته شد و اساس خانواده متزلزل گردید.

۳. ناصرالدین‌شاه که درصدد برپایی جشن پنجاهمین سال سلطنت خود بود و کارت‌های دعوت هم پخش شده بود، در جمعه ۱۷ ذی‌القعدة ۱۳۱۳ به زیارت حضرت عبدالعظیم رفت و از قروق‌کردن حرم نیز جلوگیری کرد ولی به تیر طیانچه میرزا رضا کرمانی که به بهانه دادن کاغذ به شاه نزدیک شده بود درگذشت. ضارب بلافاصله دستگیر شد ولی شاه که خود را به جانب قبر جیران زن محبوبش کشیده بود آنرا درگذشته بود. امین‌السلطان برای جلوگیری از فتنه و آشوب مانع از آن شد که خبر مرگ شاه منتشر شود و شاه را در درون کالسکه گذاشت و خود پهلوی او نشست چنان که گویی با شاه صحبت می‌کند. تا این‌که جنازه را به تهران رسانید و نظم شهر را به فرمانده قزاق‌خانه کلنل کاساکوفسکی واگذار کرد و خود با تلگراف مراتب را به ولی عهد خبر داد.

۴. طپونچه = طیانچه یک نوع اسلحه کمری.

۵. گله = گلوله

۶. متن چنین است. شاید هم ندارید، وردارید بوده. در هر حال منظور این است که اول ترتیب برداشتن جنازه مرا بدهید و به او فعلاً کاری نداشته باشید.

۷. کلمه خونریز فقط برای قافیه با تبریز آمده. وزن شعر هم مختل است حتی در صورت عامیانه.

خاک من ایران بود
روز جمعه زیارت
مگر از مرگ خود گمان نداشتی^(۱)
تو که مرگ خودت به تن مالیده بودی^۶
گله به پهلوی خوردنت چه بود
تهران ۱۸۹۹

قسمت من چنان بود
ای شاه باعدالت
ای شاه تو نقصان نداشتی
تو که شاه خودت خواب دیده بودی
شاه عبدالعظیم رفتنت چه بود

۶۴

که هم نامه گریان شود هم قلم
فراق الفراق الفراق الفراق
دو چشمان مرکب دو مژگان قلم
رخ عالمی را ز خون ترک‌کنم
زیارت کند تا ضیافت کند***
چو پروانه گشتند پیرامنش
مکن خاک عالم شها بر سرم
به قربان مهر و وفایت شوم
فدای تو و خاک پایت شوم
به شه ناصرالدین غلام حسین
زنان حرم را چو دیوانه کرد
که سوزد دل جمله دوستان

نویسم یکی نامه با درد و غم
نویسم یکی نامه با اشتیاق
دوچشمان این کاشیه^(۲)*** پر ز نم
بخوام یکی نوحه‌ای سرکنم
چو شه خواست عزم زیارت کند
گرفتند اهل حرم دامنش
یکی گفت شاها مرو از برم
یکی گفت شاها فدایت شوم
یکی گفت جانا فدایت شوم
وداعی نمودند به صد شور و شین
نگاهی به حسرت سوی خانه کرد
خدا حافظی گفت در گلستان

۱. وزن مختل است.

*** شماره‌های ۶۴ تا ۶۶ را یکی از شاگردان سابقم از تهران به من رسانده است. (ز)

۲. کاشیه منظور گوینده اشعار است که زنی بوده از کاشان.

*** زنی که این شعر را سروده است. (ز)

*** یعنی پس از زیارت اقامه جشن و ضیافت کند. چون ناصرالدین قصد اقامه مراسم عظیمی به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت خود بود.

ژوکوفسکی نوشته منظور جشن‌های پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه است که مقدمات آن فراهم شده بود. (ز)

خدا حافظ ای جمله اهل حرم
 خدا حافظ ای جمله طفلان من
 بیا حضرت قدسیه^(۱) در برم
 نشینید هریک بر یکدگر
 در آن دم برآمد ز خانه برون
 اجل گشت اطراف و گرد سرش
 ز خانه برون آمد او با شتاب
 بیا صدراعظم شتابان برم
 بیارید اسب مرا زیر زین
 به امید خلاق لیل و نهار
 به کالسکه بگرفت آن شه قرار
 به طوف رواق مطهر رسید
 وضو ساخت آن شاه والاتبار
 به پای ضریح مطهر رسید
 در آنجا ستاده چو یک نره دیو
 یکی پاکتی داشت در روی دست
 رضا بود نام او چو دیو لعین
 پس از این مشقت فتادی ز پا
 چو روح از تنش نغمه آغاز کرد
 شدند حوریان مات و حیران همه
 شدی صدراعظم همی بی قرار
 بزد بر سر و جامه برتن درید
 به پهلوی او جای یک تیر دید
 شده کشته آن شاه والاتبار

خدا حافظ ای خواهر محترم
 خدا حافظ ای نور چشمان من
 زنان حرم را به تو بسپرم
 که حسرت بماند به دلها دگر
 چو سرو خرامان تبسم کنون
 چو پروانه بگرفت اندر برش
 چو یوسف برافکنده از رخ نقاب
 هوای زیارت بود بر سرم
 سواری من شد به آخر یقین
 به اسب اجل می شوم من سوار
 به ره شد روان آن شه باوقار
 یکی آه سردی ز دل برکشید
 روان در حرم شد به وقت نهار
 نظر کرد چون قاتلش را بدید
 خروشان برآورده از دل غریو
 بدی قاصد مرگش آن بت پرست
 بزد تیر بر پهلوی شاه ز کین
 ز خون گشت رنگین تن پادشا
 به باغ جنان زود پرواز کرد
 سرانگشت حیرت به دندان همه
 سر شاه بگرفت اندر کنار
 نظر کرد چون کشته شاه دید
 به جای سرشک خون ز چشمش چکید
 نه در جنگ بود و نه در گیرودار

۱. منظور فاطمه خانم انیس الدوله زن محبوب شاه است که لقب قدسیه و "نشان آفتاب" گرفته بود.

زوکوفسکی توضیح مختصری داده: انیس الدوله زن محبوب شاه. (ز)

نه بر خواهش هرکه خواهد کند
چو شیری که افتد میان رمه
چرا کشتی آن شاه را بی‌گناه
زدی آتش کینه اندر دلش
به غیر از تو ای بی‌رگ بی‌وفا
به اسب اجل باز بگذاشتند
همان دم به خانه شتابان شدند
شه کشته را می‌برند دست به دست
زده چاک‌ها بر گریبان همه
مگر صبح محشر هویداستی
مزارش بدی آن زمان لاله‌زار*
که شه را نمودند یاران کفن
بنالید شهزادگان از وفا
رخت پر ز خون از غم شاه کن
تهران ۱۸۹۹

قضا و قدر هرچه خواهد کند
گرفت قاتلش را در آن دمدمه
بدو گفت ای بدرگ روسیاه
ز برق اجل سوختی دامنش
نکرده به مهمان کسی این جفا
تنش را چو از خاک برداشتند
روان از زیارت خرامان شدند
که مردم نبیند ز بالا و پست
زنان جملگی مات و حیران همه
خدایا چه شور و چه غوغاستی
تنش را ببرند سوی مزار
بنالید ای بلبلان چمن
ز گلشن برفت بلبل خوشنوا
تو ای کاشیه^(۱) قصه کوتاه کن

۶۵

بنا به گفته مردم، میرزا رضا درحالی که ناصرالدین شاه را می‌کشت، این اشعار را بر زبان می‌راند:

غلام شاه جهانم محب هشت و چهارم
فدایی همه ایران رضای شاه شکارم^(۲)

* قبل از خاک سپردن [ناصرالدین] شاه در [مرقد] شاه عبدالعظیم، جسد وی را موقتاً در ساختمان دولتی

واقع در محوطه قصر شاهی به خاک سپردند. (ز)

۱. یقیناً همان سراینده این شعر و شعر شماره ۶۴ است یعنی بانویی از کاشان. (ز)

۲. یک بیت دیگر هم در زبان مردم جاری است بدین گونه:

رضا به حکم قضا گشت شاه ناصر دین ز کیفر عملش بود من گناه ندارم

مرحوم حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی مدعی بود که این بیت را من ساخته‌ام.

سطور جوابیه زیر از یک زن کاشی است.

برای خوابگهت ای رضای کرمانی	شنیده‌ام که بود در خلای سلطانی*
جواب شعر تو گویم دمی به آسانی	شنو ز من که تو از نسل نامسلمانی
غلام شاه جهان، نی، تو نامسلمانی	محب هشت و چهار نی، تو ملجم ثانی**
غلام شاه جهان قنبر*** وفادار است	محب هشت و چهار کاشی**** دل افکار است
فدایی همه ایران فدای اهل جهان	چو خرس نر بنشسته به گوشه زندان
چو عکس روی تو دیدم چو بید لرزیدم*****	ببیردمش ببه خلا و به روی او...
بیا تو باد صبا رو به گوشه زندان	بده کتابت من بر رضای سگ‌دندان
بگو سرگوش***** بریده لب بود خندان	سرت رود به خلا و تنت شود بی‌جان
معلقی تو به آتش ز آه اهل دلان	هزار لعنت حق بر تو باد ای شیطان

تهران ۱۸۹۹

۶۶

این پیر کنیزک سخندان	افتاده به چنگ مرد نادان
بگذار خیالم از دل و جان	سوزد دل من به شاه ایران
شوهر تو برو ز خانه بیرون	دارم المی ز حصر بیرون
آتش بزخم به خرمن جان	از دست رضای اهل کرمان
از بس که به کوچه‌ها دویدم	رنج و الم زیاد دیدم
من صورت نحس او ندیدم	زین غم همه جامه‌ها دریدم

* میرزارضا را که پس از قتل شاه توقیف کردند، واقعاً مدتی در مستراح قصر شاه نگهداری کردند.

*** قاتل علی(ع). (ز) *** خادم مشهور علی(ع). (ز)

**** سراینده شعر جوابیه. (ز)

***** به تابلو شماره ۶ از عکاسی شوربوگین در تهران نگاه کنید.

***** گوش میرزارضا، پس از تیراندازی به سوی شاه، به دست مردم خشمگین، خاصه زنان، کنده شده بود.

خواهم بروم به کنج زندون
بر ریش و سییل او...
این عکس رضا بیا و بسون

تهران ۱۸۹۹

امروز روم ز خانه بیرون
تا صورت نحس او ببینم
ای زن تو مرو ز خانه بیرون

فهرست لغات

در این فهرست، لغاتی از مواد مندرج در صفحات پیشین منظور شده است که اصلاً در فرهنگ‌های فارسی دیده نمی‌شوند و اگر هم دیده شود به صورتی دیگر و معنای دیگری هستند.

کلماتی که معنی آن‌ها فقط در یک ناحیه (شهر یا روستا) معلوم است و ضرورتی برای شنیدن آن‌ها در جاهای دیگر دست نداد. در فهرست با حروف اختصاری محل شنیدن آن‌ها بیان شده‌اند. U اصفهان / KE یهودیان کاشان / Cl سیوند / Cg سده / T تهران / W شیراز.

آ	در زبان محاوره مخفف آغا [آقا] است
آويز	آويز
آهوه کردن	فریاد زدن
آ	به (یهودیان کاشان)
اسب چوکی = اسب چوبی	برانکار، نعش‌کش (تابوت)
استکان	استکان [کلمه روسی]
اسکناس	اسکناس
اروسی	کفش [به شیوه فرنگی]
اروسی پاشنه‌نخواب	کفشی که پشت آن بلند است [و نمی‌خوابد]
النگو	دست‌بند
النگی	بالابلند «بیان اتباع»
	اصفهان / تهران
	اصفهان

انکار گرفتن	تصور کردن / فکر کردن	شیراز
ایتلی کردن	همخوابگی، همبستری	
بادبزن	بادزن	
بار	اجاق، آتش	
بانژور	Bonjour	
بتری	بتری [Bouteille]	
بخشه	برای، به جهت	
بر	انبوه، گله، گروه، دسته، قطار	شیراز
برار	برادر	سیوند
براق	گره موبلند که شهر اصفهان بدان شهرت دارد	
بُرت بُژوت کردن	بانگی که در شبکه چای با آن اسب را نگه می‌دارد	
برگوریا ورگو	در جنوب ایران به معنی «گویا» و «گویی» به کار می‌رود	شیراز
بقچه	بسته	
بلاگردان	جلوگیری‌کننده از بلا، بدبختی، قربان، فدیة	
بلیت	بلیت [Billet]	
بوا	بابا	(یهودیان کاشان)
بور، بیا	به «مواد برای مطالعه...» مجلدات ۲/۱ مقایسه شود: آمدن	
بهوردادن	حظ‌بردن، کیف کردن، لذت بردن	
بیش	خانم، بانو	اصفهان
پاشدن	بلند شدن، برخاستن	
پاشوانیدن	بلند کردن روی پا	شیراز
پاپاهه	کلاه پوستی، پاپاخ	
پارک	پارک تهران	
پاشنه	نوعی لولای در، پشت (کفش)	
پاشنه خواب	پشت بلند (چروک نشدنی)	
پاکت	پاکت paquette	

امکان فریاد زدن دادن	جاردادن
جلو، به جلو	جلو
جلو (صورت جلاب به علت وزن مجاز است)	جلاب
سردسته، کسی که در جلو حرکت می‌کند	جلودار
استخوان سینه	جناق [جناغ]
جوش زدن	جوشیدن
رو سری زنانه	چاچاب
پوشش سر زنانه	چارقد
جای باروت	چاشنی دان
چای	چائی
دم کردن چای	چائی دم کردن
نیم تنه	چیکن
طره زلف، چتر قاجاری، طره‌های زلف در جلو [صورت] اصفهان	چتر
بیانی در تبریک و تهنیت، چشمک زدن	چشمک زن
چکش پنبه زنی	چک
اسم صوت، جلنگ جلنگ	چَلن چَلن
وحشی (درباره حیوانات)	چموش
در: دریچه، شلوار خیلی تنگ را گویند اصفهان	چس خفه کن
نوعی ساندویچ، پنیر با انگور که در نان نازک پیچیده اصفهان	چوماله
است	چیت
چیت [نوعی پارچه ارزان قیمت]	چینی
ظروف ساخته شده در چین	حجله و حجله‌خانه
اتاق مخصوص خواب عروس و داماد	خدا حافظ گفتن
خدانگهدار گفتن، وداع کردن	خرک
خرمای نارس	خروسک کردن
دچار حمله شدن	خزینه
مخزن آب در حمام	

تیغ زدن بر بدنه گرز خشخاش که شیره آن خارج شود و به تریاک تبدیل گردد.	خستن
با کسی کلمات نثار کردن [لفاظی به منظور فریب کسی] زیبا	خشت مالیدن پیش کسی خوشگل
خوم و خومون = خودم و خودمان (به «مواد...» ج ۱ و ۲ مراجعه شود) به داد رسیدن، کمک کردن، به فریاد رسیدن	خوم و خومون = خودم و خودمان (به «مواد...» ج ۱ و ۲ مراجعه شود) داد فریاد کمک
[روغن] آب کرده	داغون
(به «مواد...» ج ۲ ص ۶۰۷ مقایسه کنید برادر مادر سیوند دستک دستک [نوعی بازی کودکان]	دایی دستک دستک
دسته هاون	دسته
دستمال	دسمال
چای دم کردن	دم کردن چای
نزدیک	دم
دوتایی	دوبند
دو قران	دو غلی
دگمه	دو گمه
خوراک	دو گیل
از اصوات تأکید	ده
آیا ده جازی به معنای کسی ناشناس نیست برای سفر آماده کردن	ده جازی راه انداختن
جلد، لفاف، غلاف، قاب	رحل
پسر، فرزند	رود
زلف ریحان کردن به معنای طره زلف باز کردن	ریحان
چشم آبی	زاغی
آبی چشم	زاغل
احتمالاً همان جلاجل است یعنی زنگوله هایی که بر گردن حیوانات اهلی می بندند	زلازل
اصفهان	

ساماوار، ساماور	سماور
سراغ گرفتن	جویاشدن، پی کسی یا چیزی گشتن
سرانداز	رو سری زنانه
سرداری	نوعی لباس رو، ردنگوت
سرکار	رئیس، آقا، ارباب
سنبه	قسمتی از تفنگ
سنگ، سنگ پا	سنگی متخلخل که در حمام از آن برای زدودن چرک پاشنه پا به کار می‌رود.
سنگ جهنم	آلت مرد
سورناچی	شیپورچی [سرنا، سورنا شیپوری ابتدایی که در مجلس سور می‌نوازند]
سوز = سبز	(برای اسب و الاغ و گوسفند) خاکستری
سه بندی	آلت مرد
سی	برای، به جهت خاطر
سیر	$\frac{1}{4}$ من تبریز
سیم	سیم تلگراف، سیم زدن = تلگراف کردن
شاخ نبات	تکه آب نبات، آلت مرد
شاخک	قوزک پا
شاگردانه	پاداش و افعالی که به شاگرد یعنی پادو دکان داده می‌شود.
شرشر	اسم صوت در مورد ریختن آب و نزول باران
شق [شقه]	نصف تنه حیوان ذبح شده
شلوغ [= شلوغ]	بی نظمی، همهمه، هیاهو
شورخانه	اتاق اموات، جایی که مرده‌ها را می‌شویند
شاهی = شهی	$\frac{1}{4}$ قران رایج
شیره	مرد زیبا
شیلان	سفره، جهیز

صدف	در حمام همچون سنگ به کار می رود، صندوقچه ای از
طابی [تابی]	صدف برای لوازم حمام. نگاه کنید به سنگ شیراز
طپانچه زدن	زردک، هویج اصفهان
طوری	با هفت تیر (طپانچه) تیراندازی کردن
عکس	پارچه تور، توری
ما علی مولایم	عکس [فوتو]
غرفه	«ما فقیریم» یعنی از کسانی هستیم که ذکر علی می گوئیم
غلوله	لژ در تئاتر، مکان تعزیه خوانی
غندکردن	گلوله [به اصطلاح عوام گوله]
غوری	جمع کردن شیراز
غیزه	قوری [وسیله دم کردن چای]
قاش	لباس درویشان
قب [لپ]	آغل دام
قر دادن، قر	گونه اصفهان
قران	جنبانندن [اعضای بدن]، جنبانندن دامن
قرقره کردن	پول رایج برابر با یک فرانک
قروشه	ساییدن، آرد کردن
قلمکار	سبوس سیوند
قمقمه	چیت نقش دار [نقش سرو]
قهر کردن از (کسی)	کوزه سفالی برای دختر
کاولی	خشمگین شدن، رنجیدن
کدخدا	کولی
کرناچی	داماد (با مواد برای...، ج ۲، ص ۷ مقایسه شود) شیراز
کلبسن	کرناواز، شیپورچی اصفهان
کل کل	مخفف کربلایی حسن
کلوچه و کلیچه	فریاد زن ها در هنگام عروسی
	نان بیسکویت از آرد و برنج

	(کلنل) سرهنگ	کلونل
شیراز	مستراح	کنار آب
	Comte	کنت
شیراز	شاخه، مو	کنگ
اصفهان	پهن، تپاله [مدفوع انسانی و حیوانی]	کوت [کود]
اصفهان	پهن جمع کن [کسی که کود را به مزارع می‌رساند]	کوت کش
	کوچولو [ظریف، ریزه]	کوچلو، کوچل
	Companie	کومپانی
سیوند	بزغاله	کهر
	کیسه حمام	کیسه
	گاوچاه، چاه عمیق که از آن به وسیله گاو آب می‌کشند	گابچاه
	ارابه سربسته	گاری
	گردنه، گذرگاه	گذار
شیراز	گر (درباره حیوانات)	گر
اصفهان	درویش لخت و عور	گرزه
	گریختن	گروختن
شیراز	داداش، رفیق	گزک
سیوند	گردش، گشت زدن، گردش کردن، ول گشتن	گشت
	یراق زرین	گلابتون
	(با غلوله مقایسه کنید)	گلولة، گله
	با گلولة زخمی شدن، کشته شدن	گلّه خوردن
	بخیه (در خیاطی)	گند
سیوند	بزرگ (با «مواد برای...» مقایسه کنید)، ج ۲	گوتو [گته]
	منظور بر گور پدرش ر...م است یا برینم	گور پدرش
	دل بردن، فریفتن، صید کردن	گیر کشیدن
	در وصله پینه (آیا لاک پشت نیست)	لاپشت
	نوعی تفنگ	لار و لاری

مینا	رو سری (آیا ممکن نیست تحریفی از مقنع، مقنعه باشد)
نار	ظاهر آ مخفف «دینار» است. مقیاس وزن برابر با ۴ مثقال.
ده نار = ۴۰ مثقال یا $۲\frac{۱}{۲}$ سیر، ۲۵ نار = ۱۰۰ مثقال	
ناموس	آلت زن
نس	آلت زن
نشین	نشیمن
ننه	مادر، مادر جان
نی چیت	پوشش (غلاف) نی
واخیز	برخیز
واسه	برای، محض خاطر [به واسطه]
ول	گل
ول کردن	ترک گفتن جا گذاشتن
هزار	نام «قران» پول رایج که برابر است با ۱۰۰۰ دینار
هفش ده تا	هفت، هشت، ده تا
هوا	بلندی، رشد، صعود
هونگ	هاون
یاور	سرگرد
یخت نگرفت	هنوز از دهن بوی شیر می آید، برای تو هنوز زود است
یدک	اسب تشریفاتی
یراق دار	با یراق دوخته شده
یل	نیم تنه، بلوز (لباس زنانه)
تهران	
هنگامی که چاپ این کتاب پایان یافته بود، از ک. گ. زالمان اطلاع حاصل کردم که مقاله دکتر کگل ساندور Dr. Kegl Sandor تحت عنوان A perzsa Nepdal در گزارش های آکادمی مجارستان سال ۱۸۹۹ درج شده است که در آن نزدیک صد شعر گوناگون، از اشعار ملی فارسی به صورت ترانسکرپسیون (آوانگاری) و ترجمه	

گردآوری شده است. نزدیک ۳۰ قطعه از این قطعات از قسمت اول «مواد برای مطالعه لهجه‌های فارسی» من سال ۱۸۸۸ و یادداشت‌هایم در نخستین جلد «گزارش‌های شعبه خاورشناسی انجمن باستان‌شناسی امپراطوری روسیه اقتباس شده است.» بعضی از قطعات که به وسیله خود «دکتر کگل ساندور» یادداشت شده با قطعات چاپ شده در این اثر من نزدیک‌اند و گاهی نسخه‌هایی جالب توجه به دست می‌دهند. توجه خواننده را به صفحات ۱۳۱/۱۵۰/۱۵۲ نوشته کگل ساندور و صفحات ۸۰/۳۷ «نمونه‌های من» جلب می‌کنم.

خواهشمندم غفلت و خطایم را اصلاح کنید. در فهرست لغات «خجله و خجله‌خانه نوشته شده که در فرنگ و وولرس ج ۱ ص ۶۱۳ به صورت درست خجله و خجله‌خانه وجود دارد. این خطا در صفحات مختلف کتاب نیز باید اصلاح شود:

